



هفدهم دی / هفتم ژانویه، سالروز کشف حجاب در ۱۳۱۴، بر زنان ایران زمین مبارک باد!



**پیام شایانی**  
وکیل تصادفات  
✦ رانندگی ✦ زمین خوردگی  
✦ صدمات ناشی از کار  
(408) 777-8867  
(800) 261-1314

**دفتر خدمات بیمه سحر سلامی**

*Selahi Insurance Agency*

✦ مسکن ✦ اتومبیل ✦ مشاور مالی  
✦ برنامه ریزی بازنشستگی ✦ بودجه کالج ✦ عمر  
و هزینه فوت ✦ محل کسب و از کار افتادگی  
(408) 931-6434





# آرش زاد - مانی حاتمی

مشکل کردیت دارید؟

**(415) 814-5666**

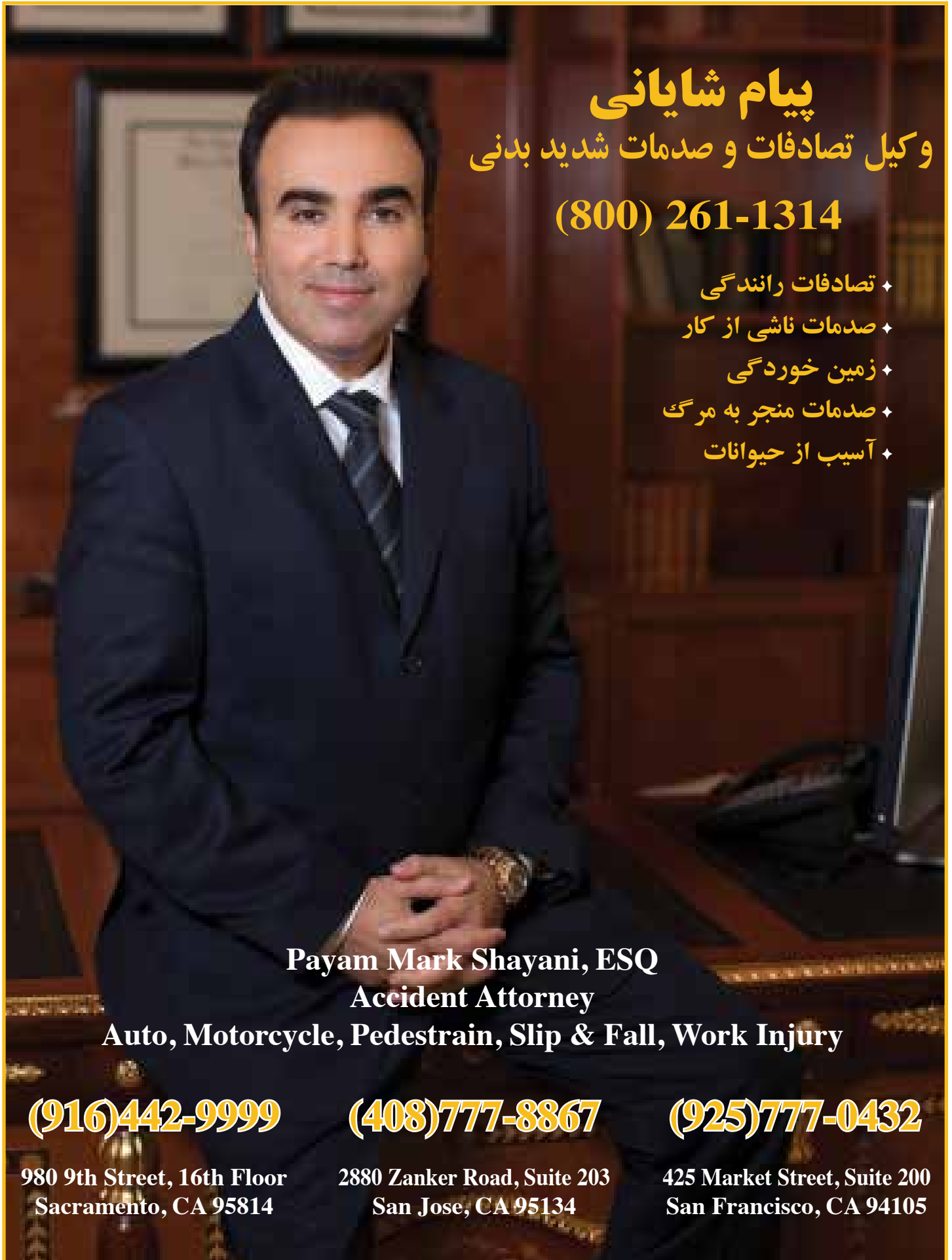


به همراه مشاوره و آنالیز رایگان  
حذف اکانت های منفی و نادرست از قبیل:

Late Payment . Judgment . Charge off . Tax Lien  
Collection . Bankruptcy . Inquiries . Foreclosure



تخصصی ترین مرکز  
CREDIT REPAIR



# پیام شایانی

## وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

**(800) 261-1314**

- ♦ تصادفات رانندگی
- ♦ صدمات ناشی از کار
- ♦ زمین خوردگی
- ♦ صدمات منجر به مرگ
- ♦ آسیب از حیوانات

**Payam Mark Shayani, ESQ**

**Accident Attorney**

**Auto, Motorcycle, Pedestrian, Slip & Fall, Work Injury**

**(916)442-9999**

**(408)777-8867**

**(925)777-0432**

980 9th Street, 16th Floor  
Sacramento, CA 95814

2880 Zanker Road, Suite 203  
San Jose, CA 95134

425 Market Street, Suite 200  
San Francisco, CA 94105

## گام به گام با کشف حجاب در ایران

● از نخستین نشانه‌های کشف حجاب سخنرانی بدون روبنده طاهره قره‌الین در سال ۱۳۶۴ قمری (بیش از ۱۷۰ سال قبل) در واقعه دشت بدشت در نزدیکی شاهرود است که حاضران را شگفت‌زده کرد.

● مسافرت‌های شاهان قاجار به اروپا و مشاهدات آنان از وضعیت پوشش زنان اروپایی به تدریج موضوع «کشف حجاب» را در قالب تجدد خواهی در محافل روشنفکری و مطبوعات زمان مطرح نمود.

● امان‌الله خان و ملکه ثریا، شاه و ملکه افغانستان، در سال ۱۳۰۸ به ایران آمدند. ملکه افغانستان بی‌حجاب بود و جنجالی در میان روحانیون ایران برانگیخت. آنان از رضاشاه خواستند ملکه افغانستان را در ایران مجبور به داشتن حجاب کند که رضا شاه نپذیرفت.

● از نخستین سال‌های سلطنت رضاشاه انتقاد به حجاب به ویژه در پایتخت آغاز شده بود و گروه‌های فعال جنبش زنان ایران از حجاب انتقاد و از بی‌حجابی دفاع می‌کردند. به تدریج لباس‌های اروپایی زنان با کنسرت‌های بی‌حجاب قمرالملوک وزیری در باشگاه ایران به پیشگامی تیمورتاش وزیر مقتدر و نوگرایی دربار به میان مردم آمد.

● رضا شاه پس از تنها سفر خارجی‌اش به ترکیه در ۱۲ خرداد ۱۳۱۳، تحت تأثیر اقدامات غرب‌گرایانه آتاتورک از جمله بی‌حجابی زنان ترکیه قرار گرفت. (البته کشف حجاب در ترکیه اختیاری بود). در این زمان موضوع ممنوعیت حجاب در مدرسه‌های دخترانه ایران بر سر زبان‌ها افتاد، ولی قانونی در این مورد به تصویب نرسید.

● رضا شاه در آذر ۱۳۱۴ به محمود جم «رئیس‌الوزرا» گفت: «نزدیک دو سال است که موضوعی سخت فکر مرا به خود مشغول داشته است. از وقتی که به ترکیه رفتم و زن‌های آنجا را دیدم که «پیچه» و «حجاب» را دور انداخته و دوش به دوش مردها در کارهای مملکت مشارکت می‌کنند، دیگر از هر چه زن چادری است بدم آمده‌است. اصلاً چادر و چاقچور دشمن ترقی و پیشرفت مردم است. درست حکم یک دمل را پیدا کرده که باید با احتیاط به آن بیشتر زد و از بینش برد.»

● بخشنامه کشف حجاب جهت تصویب رضاشاه در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۱۴ از طرف رئیس‌الوزرا به دربار فرستاده شد. رضا شاه در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ قانون کشف حجاب را تصویب کرد و با شرکت خود و همسر و دخترانش در جشن فارغ‌التحصیلی دختران بی‌حجاب در دانشسرای مقدماتی دختران بر اجرای این قانون تأکید کرد. به موجب این قانون زنان و دختران ایرانی از استفاده از چادر، روبنده و روسری منع شدند.



## فرا رسیدن سال نو میلادی مبارک باد. با بهترین آرزوها.

ماهنامه پژواک و همکاران

### در خواست اشتراک نشریه پژواک

شرایط آبونمان برای دریافت نشریه پژواک از طریق پست در آمریکا: یکساله ۷۵ دلار برای اشتراک: نام، تلفن و آدرس کامل خود را به همراه چک به آدرس پستی پژواک ارسال فرمایید.

(408)221-8624 PO BOX 9804, SAN JOSE, CA 95157



### ماهنامه پژواک تاسیس: ۱۹۹۰ - صاحب امتیاز، مدیر و سردبیر (از سال ۲۰۰۶): افلیا پرویزاد

شماره تلفن: ۸۶۲۴-۲۲۱(۴۰۸)

شماره فکس: ۳۷۱۷-۶۹۳(۴۰۸)

آدرس مکاتبه با نشریه پژواک:

PO BOX 9804,  
SAN JOSE, CA 95157

● مسئولیت صحت و سقم آگهی‌ها با صاحبان آگهی می‌باشد. شرکت پژواک هیچگونه مسئولیتی را در این مورد نمی‌پذیرد. ● استفاده از طراحی‌های این نشریه بدون اجازه کتبی از شرکت پژواک (حتی برای صاحبان آگهی) غیر قانونی می‌باشد. ● ماهنامه پژواک در انتخاب، حکم و کوتاه کردن و اصلاح مطالب آزاد است. ● دیدگاه نویسندگان الزاماً بیانگر نظر مسئولین پژواک نمی‌باشد. مسئولیت نظریه‌ها به عهده نویسندگان است.

www.pezhvak.com e-mail: info@pezhvak.com

Pezhvak of Persia has been compiled as carefully as possible and cannot guarantee the correctness of all information that has been gathered and contained herein and does not accept any responsibility for any errors and omissions.

صفحه ۱	تبلیغ
صفحه ۲	اخبار-فهرست مطالب
صفحه ۳	آگهی
صفحه ۴	پیام زرتشت (علی اکبر جعفری)
صفحه ۵	یادمانده‌های من از.....(حسن جوادی)
صفحه ۶	نامه‌های شگفت‌انگیز (بهرام فره وشی)
صفحه ۷	ایران شناسی ایران دوست (ایرج پاری‌نژاد)
صفحه ۸	یک سینه سخن (مسعود سپند)
صفحه ۹	اخبار
صفحه ۱۰	جدایی حکومت و دین (احمد ایرانی)
صفحه ۱۱	آگهی
صفحه ۱۲	فریا فر در باور ایرانی (هما گرامی فره وشی)-حکایت
صفحه ۱۳	آگهی
صفحه ۱۴	ورزش از نگاه من (احمد طوسی)
صفحه ۱۵	خاطرات در گذر زمان (هوشمند عقیلبی)
صفحه ۱۶	دنیای سینما (سعید شفا)
صفحه ۱۷	نوشته‌ها، پوزخند (عزت گودرزی)
صفحه ۱۸	اخبار
صفحه ۱۹	مشقی تازه در روزهای غربت (حسینعلی مکوندی)
صفحه ۲۰	یادداشتهای بی تاریخ (صدرالدین الهی)
صفحه ۲۱	کردیت ریب (آرش زاد) و (مانی حاتمی)
صفحه ۲۲	اخبار
صفحه ۲۳	به نام هستی (حسین الماسیان)
صفحه ۲۴	گیله مرد (حسن رجب‌نژاد)
صفحه ۲۵	تازه‌های پزشکی (منوچهر سلجوقیان)
صفحه ۲۶	آگهی
صفحه ۲۷	سیر و سفری در... (پرویز نظامی)
صفحه ۲۸	اخبار
صفحه ۲۹	اخبار
صفحه ۳۰	آگهی
صفحه ۳۱	آگهی
صفحه ۳۲	سوسن «در هزار سال شعر فارسی» (بهرام گرامی)
صفحه ۳۳	نگاهی به تاریخ موسیقی ایران (هوشنگ فراهانی)
صفحه ۳۴	تقویم برنامه‌های هنری - جدول
صفحه ۳۵	نیازمندها - فال ستارگان
صفحه ۳۶	تبلیغ
صفحه ۳۷	عشق، هوس، نفرت (عباس پناهی)
صفحه ۳۸	با هادی خرسندی-داستان
صفحه ۳۹	دشمن هرگز در می‌زند (ماهرخ غلامحسین پور)
صفحه ۴۰	شعر
صفحه ۴۱	اخبار - دنباله مطلب
صفحه ۴۲	اخبار
صفحه ۴۳	طب سنتی (فرید رمضانی)-نامه‌های رسیده
صفحه ۴۴	اینجا و آنجا (گلنار)
صفحه ۴۵	اخبار - دنباله مطلب
صفحه ۴۶	دنباله مطلب
صفحه ۴۷	دنباله مطلب
صفحه ۴۸	دنباله مطلب
صفحه ۴۹	دنباله مطلب
صفحه ۵۰	دنباله مطلب
صفحه ۵۱	دنباله مطلب
صفحه ۵۲	دنباله مطلب
صفحه ۵۳	دنباله مطلب
صفحه ۵۴	دنباله مطلب
صفحه ۵۵	دنباله مطلب
صفحه ۵۶	دنباله مطلب
صفحه ۵۷	دنباله مطلب
صفحه ۵۸	دنباله مطلب
صفحه ۵۹	انگلیسی
صفحه ۶۰	انگلیسی



# دفتر خدمات بین المللی

## Office of International Services



قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

### با همکاری دکتر جمیله زنده نام

دارای سال ها سابقه در امور حقوقی داخلی ایران-بین المللی و وکالت دادگستری در ایران  
فارغ التحصیل حقوق از ایران و آمریکا و کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا

ارائه خدمات حقوقی در ایران، از طریق وکلای پایه یک دادگستری ایران



- ◆ مشاوره حضوری
- ◆ طرح دعاوی ملکی
- ◆ امور خانوادگی، ازدواج و طلاق و مهریه در ایران
- ◆ تنظیم انواع وکالتنامه
- ◆ برقراری حقوق بازنشستگی، معوقه و مستمری
- ◆ کارشناس قوانین ایران در دادگاه های آمریکا
- ◆ انجام کلیه امور موبوط به دفتر حفاظت منافع ایران
- ◆ انحصار وراثت و تنظیم وصیت نامه ها و قراردادهای ایرانی طبق قوانین ایران

◆ Consultation ◆ Real Estate ◆ Family Law ◆ Wills & Probate & any Iranian Contract  
◆ Drawing up any form of Power of Attorney ◆ Retirement Pension ◆ Expert Witness on  
Iranian laws ◆ Handle all issues & due diligence relating to the Interests Section of Iran

جهت مشاوره و حل کلیه مسائل حقوقی خود در ایران با دفتر خدمات بین المللی تماس بگیرید!

ارائه خدمات، طبق قوانین ایران خواهد بود ◆ Not Licensed to practice in US / CA ◆ Services related to Iranian Laws only

Phone: (408) 909-9060 Toll Free: (888) 350-9060 Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

هستند که چند بار چون آواز یا بانگ دیده می شوند و گرنه همه مانند دیگر نام ها می باشند. در برابر این، اهورا مزدا کما بیش ۲۰۰ بار نام برده شده است که نیم بیشتر چون بانگ یا ندا است و این نیک نشان می دهد که با همه سخن سراپی، هم سخن زرتشت خدای او بوده است.

اینک آن نمودارها: اش- Asha راستی، وهومن- Vohu Manah منش نیک، خشتر- Khashathra شهریاری، آرمیتی- Spenta Aarmaiti آرامش، سینت مینو- Mainya Minoy افزاینده، دئنا- Daena دین، Gav- جهان زنده، اش- Ashi پاداش، خرتو- Kharatu- خرد، امرتات- Ameretat- جاودانی، هاوورتات- Haurvatat- رسایی، مانتر- Manthra- پیام، آذر، چستی- Athra- آذر، چستی- Chisti- دانش، سروش- Sraosha، نیوشایی، ایتوی- Utayuiti- تندرستی، توشی- Tevishi- توش و توانایی، گاوش اورون- Geush Uruvan جهان روان، گوش تشن Geush Tashan - جهان ساز، فسرتو- Feseratu- خرسندی و مژردک- Merezhdika آموزش، برخی دیگر هم هستند که نیازی به رده وار نام بردن آنها نمی بینیم.

دنباله مطلب در صفحه ۵۰

برای آنها هیچ نام ویژه ای نیامده است. در گاتهای هفت هات آنها را نام های خدایی گفته اند و در بندی که شاید از کهن ترین پاره های زرتشتی اوستا پس از یسن و ویسپرد است و در یشتهای فروردین و زامیاد آمده است و آنها را پیکره های زیبایی خوانده اند که اهورا مزدا با آنها خود را آفریننده، آراینده، سازنده، نگهبان، پایان و پشتیبان آفرینش خود می نمایاند.

اما نام امشاسپندان داستان جدا گانه ای دارد که در جای دیگر پیرامون آن گفتگو و جستجو شده است و در اینجا به همین بس می کنیم که این نام در گاتها و هفت هات نیامده است و در نزد من، در بیشتر جای های یسن و ویسپرد برای «بهیدینان» بکار برده شده است و به چم و معنی هستیان ششگانه فرشته نما زمانها پس و در یشتهای و یا در پاره های یشتی که در یسن و ویسپرد دستبرد شده است، روا گردیده است.

شمار این نمودارها که گفتیم همه نام های مینوی هستند، کم نیست. از اینها (Asha) راستی ۱۵۱ بار آمده است و مژردک - Merezhdika- آموزش یک بار. دیگر ها از ۱۱۶ گرفته تا دو بار یاد شده اند. باز از اینها تنها راستی و درست اندیشی

## پیام زرتشت

بخش چهارم

دکتر علی اکبر جعفری



پرتوهای اهورا مزدا

اهورا مزدا کسی را که در اندیشه، گفتار و کردار از مینوی افزاینده، بهترین منش، راستی، شهریاری و درست اندیشی پیروی می کند، رسایی و جاودانی ارزانی می دارد.



اینک هر دو رسایی و جاودانی

به سوی روشنایی تو راهنمایی می کنند و درست اندیشی از راه راستی و به دستیاری منش نیک و شهریاری تندرستی و توانایی می دهد.

با اینها است، ای مزدا،

که تخم کین از میان، آسان بر داشته می شود نگاهی به دو بند بالا نشان می دهد که با نیکی ها و خوبی هایی می توان به بلندی هایی رسیده و جهانی بیکی، رسا و جاودان ساخت. در بند نخست شمار این نیکی ها هفت است که هر کس با پیروی از پنج خوبی به دو خوبی دیگری رسد. در بند دوم از اینها یکی یاد نشده است ولی سخن از روشنایی، تندرستی و توانایی رفته است. و اگر سر تا سر گاتها را بخوانیم، بسی از این خوبی ها را خواهیم دریافت که همه و همه «نام های مینوی» هستند و روی هم رفته پانصد بار یاد شده اند و چون زرتشت سخن سرا و سخن آرا است از اینها چنان نام می برد یا با اینها چنان هم سخن می شود که گویی پیکر دارند و هستی.

این کاریست که هر سخن سرا یا شاعر می کند و در نوشته های جهان به ویژه فارسی نمونه های بیشمار وی آماری داریم و هرگز کسی به این پندار نمی افتد که نام های زاد و گوهری که سخن سرا با آنها هم سخن است، از آسمان گرفته تا ریسمان و از کامیابی گرفته تا کامرانی، جان دارند و توان.

اما می بینیم که با سخنان زرتشت چنین نشده است و از این نام های مینوی، هستیانی تراشیده اند که برخی را امشاسپند و برخی را ایزد نامیده اند و در برابر اینها، دیوانی دیوانه وار تاخت و تازی کرده اند که برخی از این دیوان جز نام هایی که در گاتها یا دیگر چکامه های نغز اوستایی یاد شده اند چیزی دیگر نیستند.

اما چرا؟ باید گفت به چندین انگیزه که دو را در میان می نهیم:

نخست آنکه زرتشت با کسانی رو برو بود که برای هر چیز خدایی داشتند و برای چنین کسانی همه گفته های زرتشت تازگی داشت، بویژه اینکه خدا یکی است. این کاری بسیار دشوار و می توان گفت ناشدنی بود که همه خدایان گوناگون و رنگارنگ را از پندار آنان زدوده، تنها یک خدای همه دانا و همه توانا را در اندیشه آنان جایگزین کرد. برای آنان سخت بود که باور کنند یک خدای بی هیچ همکار و دستیار همه کارها را خود انجام می دهد. ناگفته نماند که اینان جز یاران زرتشت بودند زیرا یسن بی آلیش و ویسپرد گواه است که آن یگانه پرستان تا سال های سال و یشتهای یشت، همچنان در باور خود استوار بودند تا آنکه «چند خدا پرستان» به دین بهی رخنه کردند و برای آنکه ایزدان خود را اندر کیش راه دهند و پرستیدنی نمایند، از نام های مینوی، نام های ویژه ساختند و به آنها هم نمازگی گزادند.

دوم آنکه زرتشت با روشن بینی ویژه خود نیک پی برده بود تا کارهای خدایی را روشن نسازد. مردم آن سامان نمی توانستند خدای یگانه را در یاد و تا از کارهای خدایی تنها آنگاه را که با زندگانی مردم بستگی دارند، جدا جدا پیش نکنند. آنان نه آنها را می توانستند بشناسند و نه، چنانکه شاید و باید، خدای را. این به آن میماند که زمین ما از پرتوهای خورشید تنها از برخی بهره مند می گردد و مردم این سامان خورشید را از همین پرتو توها می شناسند و بس. وانگهی اگر یک پرتو سفید و درخشان خورشید را پخش کنیم، رنگ های زیبای سرخ و نارنجی و زرد و آبی و بنفشی را تماشا می کنیم.

این است که می بینیم که زرتشت نمودارهای خدایی را جدا جدا نام می گذارد و کارهای هر یک از اینها را یاد می کند. او ما را به چندین گونه پرتو مینوی آشنا می سازد تا ما سرچشمه همه آنها، اهورا مزدا را به بهترین گونه دریابیم زیرا از این پرتوها است که کارهای جهان رو به راه است.

بیگمان این شناسایی درستی نمی تواند بود ولی شناسایی درستی و راستی است و در آن انگار و پندار را راه نیست. همین بسنده است و بیش از این هم نیازی دیده نمی شود. در اینجا آنان را پرتو یا نمودار خوانده ایم زیرا آنها را جز این چه میتوان گفت و جدا جدا روشن کرد؟ اما در گاتها

### کامران پورشمسی

متخصص و مشاور در امور

خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



**Kamran Pourshams**  
Experienced Professional Realtor  
Residential, Commercial,  
Property Management

Proven Insights.  
Proven Results.

DRE# 01066478



◆ چگونه تحت شرایط اقتصادی کنونی صاحب خانه شوید؟  
◆ به چه طریقی در این موقعیت زمانی می توانید خانه تان را بفروشید؟

من میتوانم با آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در امور خرید و فروش خانه و املاک، شما را در موارد فوق مطلع و یاری نمایم!

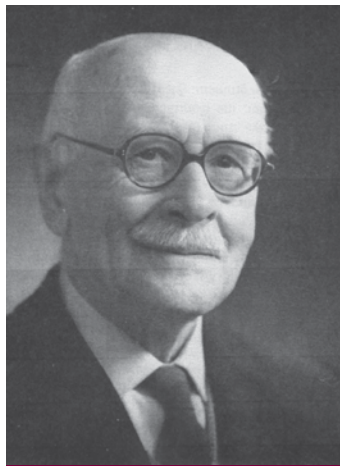
Experienced Agent in Short Sale  
& Bank Owned Properties

با در دست داشتن لیست کامل خانه های ضبط شده از طرف بانکها

Res: (408)879-9343 Bus: (408)369-2000

Dir: (408)369-2020 Cell: (408)781-1200

419 E. Hamilton Ave., Campbell, CA 95008



ولادیمیر مینورسکی

توجه او به لهجه های زبان هایی بود که می دانست. باز نقل می کرد که یک بار به یکی از دهات اطراف سلطانیه رفته بود تا درباره زبان ترکی خلجی تحقیق نماید. ولی هر جا که می رفت و با دهاتی ها صحبت می کرد می گفتند که آنها این زبان را نمی شناسند و آن طور هم حرف نمی زنند. در ضمن هر بار که به دهات اطراف می رفت یک نفر ژاندارم همراه او بود. یک روز به تنهایی سراغ دهقانان می رود و این بار همه به خلجی با او صحبت می کنند. مینورسکی تعجب کرده می پرسد: «سبب چیست که شما آشنایی با این زبان را انکار می کردید؟» می گویند: «آخر شما با یک ژاندارم می آمدید. ما با ژاندارم جماعت کاری نداریم و نمی خواهیم تو درد سر بیفتیم!»

مینورسکی (۱۸۷۷-۱۹۶۶)، در روسیه متولد شده و در سال ۱۹۰۰ از دانشگاه مسکو فارغ التحصیل شده بود و سپس در موسسه مشهور زبان های شرقی لازارف رشته شرق شناسی را به پایان رسانیده بود. او در ۱۹۰۳ به استخدام وزارت خارجه روسیه در آمده و از ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۸ کنسول روس در تبریز بود، و بعد از مدتی مأموریت در ترکستان، سن پترزبورگ و استانبول، در ۱۹۱۴ نماینده روسیه در کمیسیون تحدید مرزی ایران و عثمانی می شود. و چنان که گفتیم در این زمان بود که گویش های مختلف کردی را به خوبی فرا می گیرد. بعداً مینورسکی به عنوان شارژ دافر روسیه در تهران تعیین می شود، و در زمان انقلاب اکتبر بالشویک ها از او می خواهند به عنوان شارژ دافر روس در ایران بماند. جالب اینکه مینورسکی یکی از معدود مأمورینی بود که هم برای دولت تزاری و هم برای بالشویک ها خدمت کرده است. او در ۱۹۱۹ ایران را ترک می کند و استاد مدرسه السنه شرقی پاریس می شود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

من چون فکر می کردم شاید مینورسکی بعضی از اصطلاحات آذری را نداند آنها را عوض کرده با ترکی استانبولی جای گزین می کردم. مینورسکی روی به من کرده گفت: «چرا این جور می خوانی؟ به ترکی تبریزی خودمان بخوان تا کیف کنم». منظورش ترکی آذربایجانی و لهجه تبریزی بود که آن را فوق العاده خوب صحبت می کرد. تا جایی که یادم هست مینورسکی زبان های روسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، اسپانیولی، یونانی، لاتینی، ترکی، فارسی، کردی، گرجی، ارمنی را به خوبی می دانست.

پنج سال بعد وقتی که دکترای خود را از دانشگاه کیمبریج می گرفتم برای جشن فارغ التحصیلی چند تن از استادان را نیز دعوت کرده بودم. مینورسکی یگانه استادی بود که با وجود کبر سن آمده بود و با همه خوش و بش و شوخی می کرد. دوستی دارم خانم دکتر پری شمس آوری، که بعدها استاد دانشگاه تهران شد و اکنون در آمریکا است. آن وقت پری برای مدت کوتاهی به کیمبریج آمده بود و در میهمانی بغل دست مینورسکی نشسته بود. مینورسکی از او پرسید: «پری پدر تو که کرد است به کدام یک از لهجه های کردی حرف می زند، کورمانچی، سورانی و زازا- گورانی؟ تو به کدام یک از اینها صحبت می کنی؟»

پری یکی از اینها را نام برد و مینورسکی بلافاصله شروع کرد به همان زبان صحبت کردن. پری به حدی حیرت زده شده بود که برای چند لحظه نتوانست جواب بدهد. پرسیدیم که این زبان را کی و کجا یاد گرفته است. مینورسکی می گفت: «وقتی که جزو کمیسیون تحدید حدود مرزی ایران و عثمانی بود، مدت شش ماه در سرحدات ایران بسر برده بود و کردی را هم آنجا یاد گرفته بود.» نماینده روسیه مینورسکی و نماینده انگلیس در این کمیسیون آرنولد ویلسن بود، و زن مینورسکی هم در این سفر مدتی با او بوده است.

مینورسکی می گفت: «آن سال زمستان سختی بود و در جلوی غاری چادر زده بکارهای معین ساختن خط مرزی مشغول بودیم. بالاخره بهار شد و از یک گوشه تاریک غار خرس بزرگی که تا آنوقت در خواب زمستانی بود در آمد و نگاهی به ما کرد و سپس راهش کشید و رفت. معلوم شد که در تمام این مدت که ما در غار آتش روشن کرده بودیم آن خرس در گوشه ای خوابیده بود.»

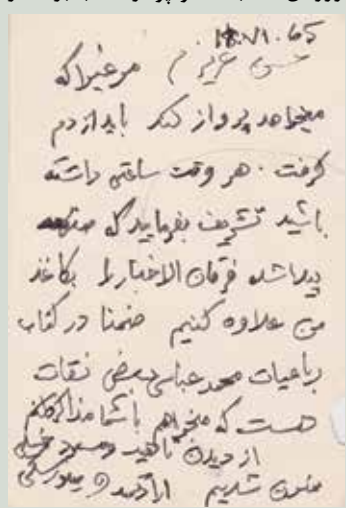
مینورسکی بسیاری از مناطق ایران را زیر پا گذاشته بود و بسیاری از شهرهای ایران را به خوبی می شناخت. یکی از خصوصیات زبان دانی مینورسکی

## یادمانده های من از ولادیمیر مینورسکی

دکتر حسن جوادی



نامه اش از من تعریف کرده و سفارش مرا به مینورسکی کرده بود. اواسط ژانویه ۱۹۶۰ بود که قرار شد به همراه دوست عراقی مصطفی کامل الشیبی، که بعدها دانشمند فرزانه ای شد، به دیدن مینورسکی برویم. خانه مینورسکی در خیابان Bateman جلوی باغ نباتات کیمبریج بود. او هر روز همراه زنش برای گردش به آنجا میرفت. زن مینورسکی مترجم کتاب های متعددی از روسی به انگلیسی بود و فرزندی هم نداشتند. خانه سه طبقه آنها از همان در ورودی تا طبقه آخر پر از کتاب بود. در



وسط اطاق کار مینورسکی میزی بود که زنش هر وقت به ما چایی و شیرینی می داد کتاب ها را مرتب و یکسان می کرد و روی آنها یک رومیزی دومی می انداخت و بساط چایی را آنجا پهن می کرد.

روز اولی که با مینورسکی آشنا شدم خیلی از من راجع به تبریز سؤال کرد، و گفت چند سالی پیش از انقلاب اکتبر کنسول روسیه در آن شهر بود و روزهای خوشی در آنجا گذرانیده بود. استعداد زبان مینورسکی حیرت آور بود و دوازده زبان را بخوبی می دانست. در ضمن آن روز کتاب «حیدربابایه سلام» شهریار را برایش برده بودم. از من خواست که آنرا برایش بخوانم:

**حیدر بابا ایلدریم لار شاخانداندا**  
**سنلر سولار شاقدییب آخانداندا**  
**قیزلار اونا صف باغلییب باخانداندا**  
**سلام اولسون شوکتوزه الوزه**  
**منیم ده بیر ادیم گلین دیلوزه....**

اواخر تابستان ۱۹۵۹ بود. من که به تازگی از دانشکده ادبیات تبریز لیسانس انگلیسی گرفته بودم به پاریس رفته و در رشته دکترای انگلیسی ثبت نام کرده بودم. حالا به پاریس رفته بودم بخاطر این که در اساس فکر می کردم که مرا در دانشگاه های انگلیس برای دکترای ادبیات انگلیسی قبول نکنند. به علاوه پدر من که تحصیل کرده فرانسه بود خیلی درباره زندگی در پاریس و ادبیات فرانسه صحبت می کرد و مرتب روزنامه های فرانسه را می گرفت. من هم زبان فرانسه را اول از پدرم یاد گرفته و بعداً در دانشکده تبریز ادامه داده بودم طوری که در امتحان ورودی سوربن قبول شدم. بعد از مدتی رفتن به کلاس های دوره دکتری قرار بود که ویزای دانشجویی خودم را تمدید کنم ولی پلیس موافقت نکرد و گفتند که ویزای دانشجویی تو برای انگلستان است. یادم می آید که به امور دانشجویی سفارت ایران پیش آقای رضا مرزبان رفتم و او هم اصلاً کمکی نکرد. در شب ژانویه به لندن رفتم و چند شب پیش دوستان تبریزی که در آنجا بودند ماندم. به دانشگاه لندن مراجعه کردم گفتند که ما تا حال سابقه پذیرفتن دانشجو از دانشگاه تبریز را نداشتیم. فکر کردم به کیمبریج بروم شاید آنجا موفق شوم. مادر یکی از دوستان دبستانی من مهدیه ثاقب پالتویی به من داده بود که برایش ببرم به علاوه توصیه نامه ای هم برای پروفیسور مینورسکی داشتم و این دو در کیمبریج بودند.

نامه ای که به مینورسکی داشتم از پسر عموی پدرم، مرحوم حاجی میرزا عبدلله مجتهدی بود که یکی از مجتهدین بنام و بسیار فاضل روزگار خود بود، و این نامه را میرزا عبدلله به انگلیسی بسیار خوبی نوشته بود. میرزا عبدلله آقا علاوه بر اجتهاد معلومات وسیعی در ادبیات عرب داشت و انگلیسی و فرانسه به خوبی آموخته بود. او مرا که جوانک بیست و چند ساله ای بودم به محافل ادبی تبریز می برد و با فضایی چون آقایان چرندابی، قاضی طباطبایی، مهدی روشن ضمیر و برادران نخجوانی آشنا کرده بود، و آنها هم محض احترام به میرزا عبدلله به من توجه می کردند. خلاصه میرزا عبدلله در

باشکوهی منزل کردیم که از ساختمان آن هیچ مراقبت نمی شود، پهنه قم کوچکتر از شهر لیون بنظر نمی آید ولی دیدن دو سوم شهر که ویران است، منظره غم انگیزی دارد. می گویند سالها پیش ناگهان آب از زمین جوشید و مقدار آن چنان زیاد بود که در مدت کمی پی های خانه ها را سست کرد و چون این خانه ها از خشت ساخته شده بودند، بر رویهم فرو ریختند بطوری که تمام شهر چیزی جز توده وحشتناکی از ویرانه ها نیست. شهر در کنار رودخانه بزرگ و زیبایی واقع شده است که یک پل ده چشمه بر آن بسته شده و از سوی شهر بارانداز بسیار راحتی دارد. اینجا نخستین جائی است که در آن صنعت قلمکار رواج دارد.

روز بیست و هشتم از «کسماباد» گذشتیم. آب در اینجا چنان شور است که فقط آنهایی که عادت به آشامیدن آن دارند می توانند از آن بیاشامند. در طول سی فرسنگ راه از «ساوه» تا «کسماباد» ما همواره در سوی مشرق کوه بلندی را می دیدیم که به شکل مخروطی نوک تیز برآمده بود و پوشیده از برف بود. نام این کوه «الوند» یا «اونیران» است و می گویند که سی فرسنگ گرداگرد آن زمین سوزان است و دائما دود از آن بر می خیزد. روز بیست و نهم، سی فرسنگ راه بسیار سخت و کشنده را در یک دشت بی آب و علف و بیابانی طی کردیم و بروی ریگ هایی راه رفتیم که حتی یک شاخه علف هم در آن نبود. این دشت و دشتی که از ساوه به بعد طی کردیم مرا به فکر انداخت که ما، در کرمان بی آب و علف که بنابر جغرافیای قدیم با پارت مجاور بود و بسوی جنوب گسترده می شد راه می پیمائیم. دنباله مطلب در صفحه ۵۶

را می مانند سپس به آنها صابون می زنند و به همان ترتیب دوباره آنها را می مانند، تا موقعی که موهای صابون زده و ماساژ داده شده آنها از هر طرف بدرخشد. نمی دانم آیا ستوریانان فرانسوی نیز این ورزش صبحگاهی را که اغلب موجب چوب و فلک شدن برای نوکران تبیل می شود بجای می آورند؟ باری باز گردیم به دنباله شرح سفر خودمان، همانطور که گفتم، از جعفرآباد به قم رفتیم. در موقع رفتن به آنجا از پای کوه معروف طلسم گذشتیم که «کیدن کیلم» نامیده می شود که معنی آن چنین است «کسی که از آن بالا رود دیگر پائین نمی آید». ساکنان آنجا برای ما حکایت کردند که شاه عباس فرمان داد چهار سرباز از آن کوه بالا بروند و آنها دیگر بازنگشتند و از سه نفر نوکری که شاه سلیمان امر کرد از آن بالا بروند فقط یکی بازگشت که او نیز بلافاصله درگذشت.

چندی پیش حس کنجکاوای همراهان سفیر پادشاه لهستان بر ترس از چنین حادثه ای فزونی یافت. آنها از کوه بالا رفتند و به سلامت از آن بازگشتند و در بازگشت گفتند که در آنجا چیزی جز استخوان های یک شتر ندیدند. از دامنه این کوه تکه های بزرگ سنگ نمک بسیار سفید استخراج می کنند. همه زمین اطراف پر از نمک است و تمام ایران تا خلیج فارس چنین است. این نمک بسیار تند و نافذ است بطوری که گوشت یا ماهی را که با آن نمک سود کنند مزه خاص خود را از دست می دهند و بوئی جز بوی نمک از آنها حس نمی شود. قم برای خود سلطان و داروغه و کلانتر دارد. کلانتر قم دوست ویژه سفیر ما بود و تمام احترامات ممکنه را برای او بجای آورد و دو روز او را نگاهداشت و برای او ضیافت باشکوهی ترتیب داد. ما، در کاخ



## نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشاریه

(بخش هجدهم)

ترجمه زنده یاد دکتر بهرام فره وشی

اندازند تا سرما نخورند. پس از چندی آنها را به آب می برند و در بازگشت در کیسه های آنها حدود پنج یا شش لیور جو برای خوراک تمام مدت شب آنها می ریزند. اگر چندین اسب باهم باشند، ستوریانان سعی می کنند که همه آنها را باهم مراقبت و خدمت کنند زیرا در اینجا ضرب المثلی قدیمی است که می گویند اگر حیوانی ببیند که همقطارش تنها و بدون او علوفه می خورد، بیمار می شود، خنده دار است که انسان می بیند درموقع توقف کاروان ستوریانان با کیسه های کاه و جو در دست بشدت می دوند و هریک می خواهد به حیوان های خودش زودتر علوفه بدهد زیرا می گویند اگر چنین نکنند حیوان ها بیمار خواهند شد. اما درباره اسبان زیبای اربابان مراقبت بیشتری می کنند. به هنگام صبح ستوریانان چندین سطل آب گرم بروی آنها می ریزند و با بازوی خود آنها

روز بیست و پنجم برای رسیدن به قم هشت فرسنگ طی کردیم و اسبان و قاطران، تمام روز بدون توقف راه رفتند. باید قبول کرد که این حیوان ها خستگی ناپذیر هستند. طرز مراقبت از آنها در کاروان چنین است: از صبح زود ستوریانان که معمولا عرب هستند و در شغل خود تاجر ویژه ای دارند کاه را که در موقع برداشت محصول، برای بیرون آمدن تخم از خوشه در زیر پای اسبان و شتران لگدمال شده است به آنها می دهند. هنگامی که کاروان آماده حرکت است، کیسه های آنها را از این کاه خرد شده مخلوط با مقداری جو معادل دوسوم کاه پر می کنند و کیسه ها را به سراسبان و شتران می بندند تا آنها به هنگام راه رفتن بتوانند بخورند. هنگام شب وقتی به منزلگاه رسیدند، ستوریانان آنها را آهسته راه می برند تا خستگی شان برطرف شود و بروی آنها روپوش های ضخیمی می



## دکتر فرانک پورقاسمی متخصص و جراح پا

+ درمان بیماری های پا ناشی از امراض قند و روماتیسم + درمان عفونت های قارچ ناخن و پوست پا + ترمیم پارگی ماهیچه، غضروف و شکستگی پا  
+ درمان بیماری های پا در کودکان + صافی کف پا و صدمات ورزشی

+Foot related diseases +Bunion, Callus, Corn +Hammer Toe, Ingrown Toe Nail +Sports Medicine & Injuries +Heel Pain & Diabetic Foot Care +Ankle Arthroscopy +Pediatric Foot Conditions +Flat Feet & Orthotics +Skin & Nail Conditions

**Dr. Faranak Pourghasemi, DPM**

*My mission is to provide superior, comprehensive foot & ankle treatment for patient's current and long-term needs.*

اکثر بیمه ها پذیرفته می شود

**National Foot & Ankle Center**

**(408)884-5851**

14981 National Ave., Suite #2, Los Gatos, CA 95032



**یوگا برای تمام سنین با مریم سالاری**

- Therapeutic Yoga (یوگای درمانی)
- Chair Yoga • Vinyasa Yoga

**جلسه اول را رایگان تجربه نمایید.**

**تخفیف ویژه**

**برای عزیزانی که M.S دارند.**

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید.

(۴۰۸) ۸۰۲-۸۸۸۲  
maryamsalariyoga@gmail.com



با یوگا:

- شناخت و ارتباط بهتر با بدن
- قبول وضعیت جسمی و روحی
- بالا بردن قدرت عضلانی و تقویت حافظه
- بالا بردن قدرت تمرکز
- شناخت انرژی های درونی
- تعادل بین جانکراه ها
- هماهنگی بدن، فکر و روح
- سلامتی و شادایی برای تمام عمر



## ایران‌شناسی ایران دوست ادوارد براون و ایران

بخش سیزدهم  
دکتر ایرج پارسی نژاد



نگاهی به کتاب:

دکتر حسن جوادی، ادوارد براون و ایران، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۹۶

### حلقه استانبول

در فصل ششم «ادوارد براون و ایران» با عنوان «حلقه استانبول» درباره رابطه براون با ترکیه و ایرانیان مقیم آن سرزمین شرحی آورده شده است.

براون در نوجوانی با آگاهی از حوادث جنگ روسیه و عثمانی و همدردی با ترک‌ها در پی یادگرفتن زبان ترکی می‌رود. نخست مقدماتی از این زبان را نزد کشیشی در حوالی زادگاهش نیوکاسل فرا می‌گیرد و در لندن با ویلیام رد هاوز مراحل پیشرفته آن را می‌گذراند.

رد هاوز او را به الیاس ویلکنسون گیب معرفی می‌کند. حاصل آشنایی براون با گیب تالیف و تکمیل چهار جلد از تاریخ شعر عثمانی گیب توسط براون است. براون در نخستین سفر خود به استانبول در ژوئیه ۱۸۸۲ با سرزمین و مردم ترکیه آشنایی نزدیکتر پیدا می‌کند.

ناگفته نماند که حسن جوادی در گزارش نخستین سفر براون به استانبول از آشنایی او با آقا محمدطاهر مدیر روزنامه اختر و نویسندگان آن (میرزا حبیب اصفهانی و میرزا آقاخان کرمانی) خبر می‌دهد (۱).

حال آنکه براون سال‌ها بعد (۱۹۱۴) در کتاب مطبوعات و شعر جدید ایران یادآور می‌شود که او شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی و میرزا حبیب اصفهانی را هرگز ملاقات نکرده و تنها از طریق مکاتبات با آنها رابطه داشته است.

(۲) در پی کشته شدن ناصرالدین شاه در اول مه ۱۸۹۶ توسط میرزای کرمانی دولت ایران سیدجمال‌الدین اسدآبادی و یاران او را در ترکیه عثمانی مسبب مرگ ناصرالدین شاه می‌داند. با پیگیری علاءالملک سفیر ایران میرزا آقاخان، شیخ احمد روحی و میرزا حسن خبیرالملک گرفتار می‌شوند و به طرابوزان فرستاده می‌شوند. میرزا آقاخان ناگزیر چند نامه به دادخواهی به براون می‌نویسد، اما براون در این زمان در سفر قبرس بوده و ظاهراً از ماجرا خبر نداشته است. براون در اواخر مارس ۱۸۹۶ به مدت ده روز به استانبول می‌آید، اما به نظر نمی‌رسد که از گرفتاری دوستانش باخبر شده باشد،

هر چند که او دلیلی بر اتهام دوستانش در کشتن شاه نمی‌یابد. از نظر براون «خون ناصرالدین شاه بهایی است که در ازای کامیابی‌های پی در پی سیاست روس و انگلیس در ایران پرداخت شده است» (۳).

نتیجه این که در پی داد و ستد سیاسی بین دولت عثمانی و ایران در آشوب ارمینان در سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۵ و پناهنده شدن چند هزار ارمنی به ایران و درخواست دولت اسلامی مبنی بر بازداشت و استرداد فعالان اتحاد اسلامی سرانجام سه یار سیدجمال‌الدین (میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و حسن خبیرالملک) دستگیر می‌شوند و از طرابوزان به تبریز فرستاده می‌شوند و در این شهر در برابر چشم محمدعلی میرزای ولیعهد سربریده می‌شوند.

سیدجمال‌الدین هم در پایان همین سال (۹ مارس ۱۸۹۷) در استانبول به بیماری سرطان، یا به روایتی به دستور سلطان عبدالحمید که همواره از او بیمناک بوده، مسموم می‌شود و درمی‌گذرد.

و اما مطالبی که حسن جوادی درباره میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا حبیب اصفهانی در کتاب خود آورده و همچنین استنادات او به مقاله جان گرنی درباره براون و اجتماع ایرانیان در استانبول برای خواننده‌ای که با آثار اصیل فریدون آدمیت آشنایی داشته باشد، نکته تازه‌ای دربر ندارد.

اما بخش دوم فصل ششم «ادوارد براون و ایران» که به تاریخ شعر عثمانی می‌پردازد اطلاعات اصیل و قابل توجهی درباره حسین دانش و رضا توفیق و رابطه این دو با براون به دست می‌دهد که ما آن را در کمتر کتابی خوانده ایم.

حسین دانش (۱۲۸۶-۱۳۶۲ ه.ق) شاعر و ادیب ایرانی مقیم استانبول است که در فراهم آوردن پنج جلد تاریخ شعر عثمانی، میراث ادوارد گیب، با براون همکاری موثر داشته است.

در شرح حال حسین دانش نوشته‌اند او پسر تاجری اصفهانی بوده که در ۱۸۵۴ به استانبول رفته و در آنجا ماندگار شده

در «مطبوعات و شعر جدید ایران» می‌ستاید. رضا توفیق نویسنده و متفکر ترک و از یاران حسین دانش و ادوارد براون در یادداشتی که به زبان ترکی بر «خرابه های مداین» نوشته یادآور می‌شود: «من در زمانیکه هنوز پا از استانبول بیرون نگذاشته بودم مدتی چند در ویرانه های تخت جمشید گشتم و زیستم، تا آنجا که جانم شیفته فرهنگ و تاریخ ایران باستان شد. این عشق و دلبستگی تنها منحصر به من نیست. هرکسی که تاحدی در تاریخ و فرهنگ ایران جستجو کرده باشد نمی‌تواند دل از مهر آن برکند. من ایمان دارم که دوست گرامی من، حسین دانش، پرفسور براون را بیش از یک ایرانی می‌شناسد و او را در حد یک ایرانی دوست دارد. کسی را نمی‌توان یافت که در تاریخ و زبان و فرهنگ ایرانیان پژوهش کرده باشد و مفتون کمالات معنوی آن نشده باشد، همچنان که کسی را نمی‌توان یافت که با گذشته تاریخ و فرهنگ این ملت آشنا شده باشد و از حال و روزگار امروزی اش دلخون و شکسته خاطر نباشد. حسین دانش امروز گرچه مقیم استانبول است، اما از سرنوشت سیاسی ایران که دستخوش نیرنگهای اروپا شده غافل نمانده

است» (۴).  
دنباله مطلب در صفحه ۵۷

## FINE HOMES REALTY



Mohamad Harandi

### محمد هرندی

مشاور آگاه جامعه ایرانی

در امور وام مسکن و خرید و فروش خانه



**Realtor & Mortgage Specialist  
for San Jose & Bay Area**

**از موقعیت استثنایی پائین بودن نرخ بهره  
و وام های بدون کارمزد استفاده نمایید**

مدیریت املاک تجاری و مسکونی در سراسر بی اریا

سال ها تجربه، قابل اعتماد و شناخته شده

**(408)605-1138**

moeharandi@yahoo.com

DRE#01183647 NMLS#332989



**4950 Hamilton Ave., Suite 211, San Jose, CA 95130**

سر مردم برداشته و نمی دارند و تا آنجا که توانستند کشتند و بعد هم ماموران خود را فرستادند که بین ایرانیان میهن پرست اختلاف بیندازند و باز هم مرگ و درد و بلا را به یکدیگر ارمغان کنند.

بسیارند کسانی که بهیچوجه با آدمخوران جمهوری اسلامی بستگی ندارند اما ناخودآگاه در خدمت آنان و در واقع نوکر بی جیره و مواجب آنها هستند و چه بهتر از این. همانطور که جمهوری اسلامی اگر میلیون ها نه بلکه بلیون ها دلار خرج می کرد نمی توانست چنین به اسلام ضربه بزند و آبروی اسلام را ببرد، البته اگر آبرویی داشته باشد، ایرانیان خارج نیز اگر میلیون ها دلار خرج می کردند نمی توانستند به این آسانی دشمن یکدیگر باشند.

شوربخانه وقتی میان دو تلویزیون دار درگیری لفظی ایجاد می شود عده ای که معلوم نیست از چه قامشی و از چه گروهی هستند یا اصلا این بیماری دردناک یعنی سخن چینی را دارند به هردوی این ها تلفن میزنند که چه نشسته ای که فلانی در فلان تلویزیون تو را نوکر جمهوری اسلامی می داند و هزاران تهمت و افترای دیگر و عده ای به تلویزیون دیگر زنگ میزنند و همان سخن ها را بنوعی دیگر تکرار می کنند. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

زننده یاد دلخمش افتادم. او می خواست شهری را از وجود دو لات و باج خور پاک کند اما اینجا نه تهران است و نه آن دو گوینده لات و باج خور.

سابقه درگیری های تلویزیونی مثل جنگ های بیل و قابیل از همان روزهای اول پیدایش تلویزیون های ایرانی پدیدار شد و حتی نمایشنامه هم از این نوع ساختند و برای جلب بیننده بیشتر بهر کاری از جمله فحش و فحش کاری دست زدند. خب آن اوایل این درگیری ها کاربردی داشت اما کم کم تماشاگران اینگونه صحنه ها خسته شدند و آن حرص و ولعی که داشتند کم شد تا به جایی رسید که گروهی که ماهواره داشتند وقتی خراب شد دیگر زنگی به کسی نزدند که بیا و درستش کن.

چرا چنین شده؟! آیا ما در حد همان لات و لوت ها هستیم که باید یک دلخمش دیگر پیدا شود و آتش بیار معرکه باشد؟! آیا سال ها از زندگی در میان خارجی ها از آن حال بد خارج نشده ایم؟! آیا آنقدر سرمان به سنگ نخورده که ادب شده باشیم؟!

گویا به خمینی گفته بودند فکری برای این ها که به خارج رفته اند بکن. او گفته بود کاری به آنها نداشته باشید خودشان بجان هم می افتند و احتیاجی نیست که ما آن ها را بکشیم. اما میراث خواران آن آدمخور در خارج از میهن نیز دست از



## یک سینه سخن

مسعود سپند

میان دو کس جنگ چون آتش است

سخن چین بدبخت هیزم کش است

دفاع کن. برو تکلیف خودت را با اکبر یک سره کن.» و از این حرف ها و بعد بلافاصله بطرف میدان راه آهن رفت و اکبر را پیدا کرد که «اکبر آقا این اصغر آقا مثل اینکه تورو آدم حساب نمی کنه. چند تا از نوچه های تو رو کتک زده و داره میاد روتو کم کنه. بهتره تکلیف خودت رو یک سره کنی و اگه مردی و مردانگی داری در نرو چون میدونم تا تورو ببینه حتما در میره» و از این حرف ها.

خلاصه کلام اینکه اکبر از این طرف و اصغر از آن طرف راه افتادند و نزدیک میدان گمرک با چاقو بجان هم افتادند و هیچکس هم نرفت آنها را از هم جدا کند. یکی از آنها در جا روی زمین افتاد و دیگری هم توی درشکه جان به جان آفرین تسلیم کرد. گرچه آن رئیس سال هاست در شایده العظیم زیرخاک خفته اما در این طرف دنیا صدها تن مانند او پیدا شده اند که اصغر و اکبر را دارند بجان هم می اندازند و اصغر و اکبر هم نه تنها هشیار و بیدار نیستند که فریب سخن چین هیزم کش را نخورند بلکه برعکس تلاش می کنند دیگران را نیز به جان هم بیندازند و خودشان از دور تماشاگر اینگونه جنگ های حیدری و نعمتی باشند. دوستی زنگ زد که بدو تلویزیون را باز کن اصغر و اکبر در تلویزیون هایشان بجان هم افتاده اند. این از او بد می گوید و آن از این. خیلی تماشایی شده و بی اختیار یاد

پنجاه شصت سال پیش اداره آگاهی تهران کارمندی داشت بنام دلخمش که اواخر عمرش یعنی بین سال های پنجاه و یک و پنجاه دو رئیس بنده هم بود. این جناب دلخمش اگرچه تحصیلات کلاسیک نداشت اما خط و ربطش و دانش پلیسی آن زمان اش همتا نداشت و به همین دلیل اواخر عمرش رئیس شعبه ۸ اداره آگاهی شده بود که کار این شعبه رسیدگی به سرقت از اماکن عمومی بود.

کارمندان قدیمی می گفتند که آن زمان یعنی پنجاه شصت سال پیش دو تا لات گردن کلفت جنوب شهر تهران را بهم ریخته بودند و ماموران انتظامی هر کار می کردند نمی توانستند ایندو لات گردن کلفت را رام و آرام کنند.

یکی از آنها در میدان راه آهن تهران و دیگری در دروازه قزوین از کسبه و اهل محل باج گیری می کرد و زن و بچه مردم از دست آنها بستوه آمده بودند تا اینکه شکایت به مقامات بالا بردند و دلخمش را مامور دستگیری این دونفر کردند.

دلخمش تدبیری اندیشید و آن این بود که یک روز به میدان دروازه قزوین رفت و به یکی از آنها گفت: «اصغر آقا، تو توی این شهر باشی و این اکبر بی همه چیز هر چی می خواد پشت سرت بگه و تو توی این شهر سکه یک پول کنه؟! مرد باش و از آبروت

## رستوران فیمس کباب



غذای هر ملتی بخشی از فرهنگ آن مردم است.

رستوران فیمس کباب با غذاهای بسیار خوشمزه و با طعم و عطر منحصر بفرد ایرانی در محیطی متفاوت آماده پذیرایی از شما و میهمان های شماست



کیتترینگ کامل میهمانی و جشن های شما در سراسر شمال کالیفرنیا

رستوران فیمس کباب با افتخار از شما پذیرایی می کند.

(916)483-1700

www.famouskabob.com



1290 Fulton Ave., #C, Sacramento, CA 95825

Ali's  
Construction & Remodeling  
The Complete Home Remodeling & Renovation Specialists

**(408)-898-6474**

www.alisconstruction.com

- ◆ New Custom Home
- ◆ Bathroom
- ◆ Room Additions
- ◆ Kitchen Remodel

نقشه کشی ساختمان، اخذ جواز کار، ساختن ساختمان جدید، اضافه کردن اتاق، نوسازی آشپزخانه و حمام

Let us Build your Couston Dream Home

**1011 S. De Anza Blvd., Cupertino, CA**

## آیا کردها به آسانی کشته می‌شوند؟

رسول بابکری

زندگی کردها در کوهستان یا نزدیک مناطق کوهستانی به درهم‌آمیختگی فرهنگی-جغرافیایی میان آنها و محل زندگی‌شان انجامیده است. نقش کوهستان و طبیعت در فرهنگ، سرودها، افسانه‌ها و حتی مناسبات اقتصادی و سیاسی از دیرباز در این مناطق پررنگ بوده است. مصطفی کمال پاشا، معروف به آتاتورک، در جریان تلاش برای مدرن‌سازی ترکیه جدید به کردهای ترکیه لقب «ترک‌های کوهی» داد. هرچند او به کلی منکر وجود کردها در ترکیه بود و تا مدت‌ها با تمامی نشانه‌های آن برخوردی قهرآمیز داشت اما او هم کوهستان را نشانه بارز این مردم ناهمگن می‌دانست.

پس از تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ایران و اعزام نیروهای مسلح از مرکز به کردستان به دستور آیت‌الله خمینی، بیشتر مناطق کردنشین ایران به صحنه درگیری شدید میان شاخه مسلح احزاب کرد و نیروهای نظامی دولتی بدل شد. پس از گذشت حدود چهار دهه از آن زمان، هنوز این شایعه حکومت ساخته به گوش می‌رسد که نیروهای پیشمرگه دموکرات

و کومله از بریدن سر عوامل حکومت پرهیز نمی‌کرده‌اند. در شبکه‌های اجتماعی فارسی‌زبان اغلب نگاهی منفی نسبت به احزاب کرد مسلح وجود دارد و سرکوب کسانی که صرفاً به اتهام ارتباط یا همدلی با این احزاب بازداشت می‌شوند، واکنش‌های چندانی را بر نمی‌انگیزد. البته استثناهایی هم به چشم می‌خورد.

شیرین علم‌هولی، که هم‌زمانی اعدامش با فرزاد کمانگر، معلم و فعال سیاسی و مدنی، موجی از تأثر و اندوه در فضای عمومی برانگیخت یکی از این استثناهاست. در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۹، این دو تن به همراه فرهاد و کیلی، محمد حیدرپیان و محمد اسلامیان به اتهام محاربه، احتمالاً در زندان اوین تهران، اعدام شدند. هرچند خبر اعدام این پنج نفر همان روز به طور رسمی از طرف دادستانی کل کشور اعلام شد اما جسد این افراد هرگز به خانواده‌های‌شان تحویل داده نشد.

فرزاد کمانگر معلم کردی بود که در جریان پرونده‌ای به همراه فرهاد و کیلی و محمد حیدرپیان بازداشت شد. او در هیچ یک از مراحل بازداشت و دادرسی، اتهام محاربه و

نگرش نسبت به او نقش داشته است، نباید یادداشت‌ها و روایت‌های هم‌بندی‌اش از او را نادیده گرفت. تجربه زندگی مشترک با کسی که از منظر ایدئولوژیک همدلی چندانی با او نداریم، می‌تواند بسیاری از پیش‌فرض‌های نسنجیده را تغییر دهد.

معمولاً کردها را «دیگری» ای قلمداد می‌کنند که خواهان در هم‌شکستن ارزش‌های ملی ایرانی-فارسی هستند. البته این دیگرسازی تنها به کردها محدود نمی‌شود و سایر اقوام غیرفارسی‌زبان را هم دربرمی‌گیرد. تا زمانی که «دیگری» از بعضی حقوق اولیه محروم است، بی‌گمان کسانی که در ذیل این عنوان اغلب به دو طریق واکنش نشان می‌دهند. راه اول بیرون رفتن از حلقه‌ی «دیگری» و تلاش برای پیوستن به جایگاه امن خودی‌هاست. این راه رهروان فراوانی دارد و رسانه‌های جریان اصلی با یکسان‌سازی و برتر جلوه دادن ارزش‌های خود در پی قبولاندن آن‌اند، اما حداقل عوارضی همچون از خودبیگانگی و فروپاشی فرهنگی دارد. راه دوم عبارت است از تلاش برای درهم‌شکستن باور به وجود «دیگری». تلاش برای تعریف «خود»ی دیگر با فرهنگ و ارزش‌هایی منحصر به فرد، می‌تواند یکی از بدیهی‌ترین شیوه‌های کسب هویتی مستقل برای به حاشیه رانده‌شدگان باشد. **دنباله مطلب در صفحه ۴۶**

ارتباط با پژاک را نپذیرفت. این امر به علاوه سرمایه اجتماعی او به عنوان فعالی مدنی در انجمن صنفی معلمان کردستان و همچنین نامه‌هایی که از زندان منتشر می‌کرد، همدلی و همراهی فراوانی با او برانگیخت.

اما شیرین علم‌هولی، که در زمان اعدام ۲۹ سال داشت و کمتر از دو سال قبل بازداشت شده بود، شرایط متفاوتی داشت. شیرین علم‌هولی متهم به بمب‌گذاری در نزدیکی یکی از پادگان‌های تهران بود. او در زمان بازداشت مواد منفجره به همراه داشت و در زندان از جزئیات مأموریت خود به عنوان چریک حزب حیات آزاد کردستان، پژاک، و نحوه پیوستنش به آن حزب با دیگر زندانیان سخن گفته بود. اکثر کسانی که شیرین علم‌هولی را در زندان دیده‌اند از او به عنوان دختری مهربان، دوست‌داشتنی، مقاوم و در عین حال مظلوم یاد می‌کنند.

زینب جلالیان، زندانی کرد دیگری که سال‌هاست بدون مرخصی در زندان به سر می‌برد، شرایطی مشابه دارد اما بسیاری از فعالان سیاسی و مدنی در ایران چندان از او دفاع نمی‌کنند. آیا می‌توان این امر را نشانه کاربرد موازین دوگانه در دفاع از کسانی دانست که از حقوق اولیه خود به عنوان زندانی محروم بوده‌اند؟

فارغ از هم‌زمانی اعدام شیرین علم‌هولی با فرزاد کمانگر، که احتمالاً در شکل‌گیری این



## دفتر خدمات بین‌المللی

Office of International Services



### دفتر خدمات بین‌المللی با تجربه کافی، دقت و علاقه، آماده ارائه خدمات ذیل می‌باشد

- ◆ اخذ تابعیت آمریکا و تمدید گرین کارت
- ◆ دریافت گرین کارت از طریق ازدواج و خانواده
- ◆ تهیه و تنظیم وصیت‌نامه
- ◆ دریافت پاسپورت سفید و پاسپورت آمریکایی
- ◆ تهیه و تنظیم دعوت‌نامه
- ◆ سوشیال سکيوریتی
- ◆ مدیکر و مدیکال
- ◆ دریافت حقوق پرستار و از کار افتادگی
- ◆ دریافت حقوق و مزایای دولتی
- ◆ حقوق بازنشستگی در آمریکا
- ◆ گرفتن Employer Identification Number
- ◆ ثبت Fictitious Business Name
- ◆ تشکیل شرکت‌ها (Incorporation, LLC, DBA)
- ◆ گرفتن وقت از سفارت ایران، رزرو بلیط و هتل
- ◆ طلاق در آمریکا
- ◆ تعویض نام

دفتر خدمات بین‌المللی با سرعت عمل، دقت و پشت کار، شما را همیاری می‌کند!

Office of International Services is not a Law Firm

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

سیاسی و حق رسیدن به مقام های دولتی یا انتخابی را ندارد. در نظام های دموکراسی جهان، روحانیان می توانند به کوشش های سیاسی بپردازند و حق انتخاب شدن به مقام های سیاسی یا دولتی از آنان گرفته نشده است. با توجه به «جدایی کامل حکومت و دین» و اجرای خشونت آمیز این اصل در کشورهای سوسیالیستی جهان، آشکار است که در این کشورها هرگز «دین رسمی»، «مذهب ملی» یا «دین دولتی» نمی تواند وجود داشته باشد. در این جامعه ها دستگاه حکومت دشمن آشتی ناپذیر آنها نیز هست. در کشورهای کمونیستی بنابر روش اجرای این نظام سیاسی، نه تنها آزادی دین و مذهب نمی تواند وجود داشته باشد بلکه آزادی های فردی نیز بسیار محدود خواهند بود. بنیاد اصل «جدایی حکومت و دین» بر این اندیشه یا فلسفه استوار است که ماموریت حکومت اداره امور یک ملت در یک جامعه است و رسالت دین در رابطه انسان ها با آفریدگارشان، توجه به ارزش های اخلاقی و مسایل آن جهانی خلاصه می شود. حکومت در اختیار نمایندگان مردم و دین در اختیار طبقه روحانی است. حکومت حق دخالت در روحانیت و روحانیت حق دخالت در حکومت را ندارد. در چنین نظامی دین و مذهب امری فردی و شخصی در نظر گرفته می شود و طبقه روحانی واسطه بین خدا و انسان شمرده نمی شود.

دولتی وجود ندارد. حکومت از این نظر در برابر دین و مذهب بی طرف یا بی تفاوت است. در بسیاری از کشورهایی که با نظام دموکراسی اداره می شوند روحانیان دین ها و مذهب های گوناگون حق تحمیل نظریه ها و باورهای دینی را بر قانون اساسی کشور ندارند. روحانیان نمی توانند نظرها، باورها و عقاید دین یا مذهب خود را بر حکومت تحمیل کنند یا سیاست دولت را با اصول دین و مذهب خود هماهنگ سازند. زیرا قانون اساسی کشور نوع حکومت، سیاست های کشور و شیوه کار دولت را روشن کرده است. اصل «جدایی حکومت و دین» در کشورهای سوسیالیستی نیز در قانون اساسی این کشورها گنجانیده شده است. این اصل در کشورهای سوسیالیستی با شدت و خشونت به مراتب بیشتر از جامعه های دموکراسی اجرا می شود. برای نمونه، گرچه قانون اساسی شوروی آزادی دین و مذهب و حتی آزادی بی دینی را تضمین کرده اما در راه تبلیغ و گسترش دین و مذهب محدودیت های بسیار پدید آورده است. در بسیاری از کشورهای دموکراسی و در تمامی جامعه های سوسیالیستی، روحانیان حق دخالت در حکومت و حق تعیین سیاست دولت را ندارند، اما برخلاف کشورهای دموکراسی در جامعه های سوسیالیستی «طبقه روحانی» حتی حق شرکت در مبارزات



## جدایی حکومت و دین

نویسنده: برتراند راسل مترجم: دکتر احمد ایرانی  
بخش اول

خود سبب پیدایش اصل یا حق دیگری می شود که آن را «آزادی دینی و مذهبی» می نامیم. چون بنیاد حکومت مردم یا نظریه دموکراسی بر مرام یا اندیشه «آزادی های فردی» و «حقوق انسانی» پایه گذاری می شود، در چنین نظامی موضوع لزوم آزادی دینی و مذهبی بدیهی و انکارناپذیر خواهد بود. در قانون اساسی بسیاری از کشورهای دموکراسی جهان موضوع آزادی دینی و مذهبی تضمین شده است.

هر اندازه جامعه یا کشوری در جاده تکامل دموکراسی پیشرفته تر باشد و هر اندازه ملتی در استواری حکومت مردم پیروزی بیشتری به دست آورده باشد در آن جامعه یا کشور پدیده «جدایی حکومت و دین» نمایان تر و میزان آزادی های دینی و مذهبی زیاده تر است. در برخی از پیشرفته ترین دموکراسی های جهان همه ادیان و مذاهب در برابر قانون برابرند و هیچ مذهبی را بر مذهب دیگر برتری یا امتیازی نیست. در این دموکراسی ها «دین رسمی» یا «مذهب

اصل «جدایی حکومت و دین» که در قانون اساسی بسیاری از کشورهای به اصطلاح دموکراسی گنجانیده شده یکی از بزرگترین جلوه های پیشرفت فرهنگی و فکری نوع انسان به شمار می رود. این اصل از نظریه حکومت مردم یا «دموکراسی» ریشه می گیرد و یکی از بهترین معیارهای حکومت دسته جمعی یا گروهی در هر جامعه شناخته شده است. براساس این اصل بزرگ، میدان عمل دستگاه یا نهادی که «حکومت» نامیده می شود از میدان عمل دستگاه یا نهادی که آن را «دین» یا «مذهب» می نامند تا آنجا که شدنی است باید مشخص باشد. اگر این اصل به طور کامل یا به شیوه آرمانی اجرا شود حکومت جامعه حق دخالت در نظریه ها و آیین های دینی را ندارد. به همین ترتیب نگهبانان دین و مذهب یا طبقه روحانی حق دخالت در حکومت کشور را ندارد. در جامعه های دموکراسی جهان با توجه به حاکمیت تمامی مردم و حکومت همه گروه های جامعه، اصل «جدایی حکومت و دین»

## معرفی کتاب

### معمای نفت و تغییر رژیم در ایران

«نقص قوانین سازمان ملل، سیاست و خودمختاری آبر قدرت ها»

تاراجگران نفت در خلیج فارس

نویسنده: مایک رهبریان

در این کتاب، به منظور بر طرف ساختن آشفتگی ها و دردهای اجتماعی در جهان «به ویژه ایران و خاورمیانه» پیشنهادات و راه حل های مهمی ارائه شده است و توجه در آن ضرورت کامل دارد.

برای تهیه کتاب با مراکز زیر تماس حاصل فرمایید:

[www.ketab.com](http://www.ketab.com)

(310) 477-7477 ♦ (818) 908-0808

Also available at Amazon & Google Play



# DIVA OF LA JOLLA

*We buy and sell Diamond, Gold, Watches, Silver, Platinum, Coins*

**تعمیر و تمیز کردن جواهر و ساعت!  
خرید و فروش و سفارش پذیرفته می شود!**

**WE BUY  
GOLD**

*We offer Custom Designs,  
Jewelry & Watch batteries & repair*

*One of the largest  
selection of Rolex Watches*



*Certified Pre-Owned Rolex Watches*

*Free Jewelry Cleaning & Ring Inspection  
(While You Wait)*

برای مشاهده جدیدترین، بزرگترین، زیباترین و نفیس ترین  
مجموعه جواهرات، سنگ های قیمتی و طلاجات با عیارهای مختلف  
و قیمت های غیر قابل رقابت، از جواهری مجلل ما دیدن فرمایید!

**(408) 241-3755**

**3911 Stevens Creek Blvd, Santa Clara  
(Corner of Stevens Creek Blvd & Saratoga Ave.)**



## حکایت

روزی بهلول به حمام رفت ولی خدمتکاران حمام به او بی‌اعتنایی نمودند و آن طور که دلخواه بهلول بود وی را کیسه نمودند.  
با این حال بهلول وقت خروج از حمام ده دیناری که به همراه داشت یک جا به استاد حمام داد.

کارگران حمامی چون این بذل و بخشش را بدیدند همگی پشیمان شدند که چرا نسبت به او بی‌اعتنایی نمودند.

بهلول باز هفته دیگر به حمام رفت، ولی این دفعه تمام کارگران با احترام کامل وی را شستشو نموده و بسیار مواظبت نمودند.

اما با این همه سعی و کوشش کارگران، بهلول به هنگام خروج فقط یک دینار به آنها داد.

حمامی متغیر گردیده پرسیدند: سبب بخشش بی‌جهت هفته قبل و رفتار امروز چیست؟

بهلول گفت: مزد امروز حمام را هفته قبل که حمام آمده بودم پرداختم و مزد آن روز حمام را امروز می‌پردازم تا شما ادب شده و رعایت مشتری‌های خود را بکنید.

فر برتر خویش از او سخن می‌گوید و می‌نویسد که:

مرا زان فزونست فر و مهی  
همان لشکر و گنج شاهنشاهی  
که من قیصری را به فرمان شوم  
بترسم ز تهدید و پیچان شوم  
پس بدینسان چون خود را صاحب فره ای  
برتر از اسکندر می‌داند او را چنین پاسخ  
می‌دهد و از فرمان او سر می‌پیچد.

بشد چهر بر چهر خسرو نهاد  
گذشته سخن‌ها همه کرد یاد

همان گاه زهره‌لاله‌ل بخورد  
ز شیرین روانش بر آورد گرد  
قیدافه زنی که شاه آندلس بود با رای  
و خرد بسیار و ثروت فراوان از مال و  
خواست و سپاه داشت. اسکندر او را پیام  
داد که مرا باج و خرج فرست تا حکومت  
خویش محفوظ داری قیدافه در پاسخ از



## «فر» یا «فره» در باور ایرانی (بخش چهارم)

شاهنامه یاد می‌شود از این پادشاهان و فره آنها سخنی به میان نمی‌آید.

پوران دخت زمانی کوتاه سلطنت کرد و پس از شش ماه بیمار شد و درگذشت.

**چو شش ماه بگذشت از کار او  
به بُد ناگهان کز پرکار او**

**به یک هفته بیمار بود و بمرد  
ابا خویشتن نام نیکی ببرد**

**چنین است آیین چرخ روان  
توانا به هر کار و ما ناتوان**

و در مورد پادشاهی آرم دخت بی‌آنکه سخنی از فر شاهنشاهی او چون دیگر پادشاهان بگوید می‌نویسد:

**همی بود بر تخت بر چارماه  
به پنجم شکست اندر آمد به گاه  
شد او نیز و آن تخت بی‌شاه ماند**

**به کام دل مرد بدخواه ماند  
همه کار گردنده چرخ این بود**

**ز پرورده خویش پرکین بود  
اما در مورد نوشزاد پسر انوشیروان که**

چون آیین پدر را نمی‌پذیرد و به آیین مادرش که عیسوی مذهب بوده می‌گردد به «پیروز شیر» قاصدی که پیام پدر را برایش می‌آورد و از او می‌خواهد که به دین اجداد برگردد و از آیین مسیحی دست کشد، می‌گوید من به آیین و فره مادرم تمایل دارم و فره مادر مسیحی من بر فره دین کسری برتری دارد و از آن باز نمی‌گردم.

بعد از کشته شدن خسرو پرویز، شیرین جامه کبود در بر می‌کند و به سوگ مرگ خسرو می‌نشیند، شیرویه فرزند خسرو قاصدی به نزدیک او می‌فرستد که پس از گذشت این مدت زمانی که از مرگ خسرو گذشته، اکنون با من به آیین همراه شو و به عقد ازدواج من درآی شیرین به خلوت خانه خویش می‌رود و به نزدیکانش می‌گوید که من فرّ شاه بودم چگونه به عقد ازدواج دیگری درآیم:

**فرستاد شیرین به شیروی کس  
که اکنون یکی آرزو ماند و بس**

**گشایم در دخمه شاه باز  
به دیدار او آمد ستم نیاز**

**چنین گفت شیروی کاین هم رواست  
به دیدار آن مهتر او پادشاست**

**نگهبان در دخمه را باز کرد  
زن پارسا مویه آغاز کرد**

در شاهنامه فردوسی موجودات مختلف دارای فره‌های گوناگون هستند ولی همه دارای فر می‌باشند (چیز خوب، چیز خواستنی و مطلوب) و این فره‌ها هستند که کمک و دستیار زندگی می‌باشند گاه به صورت قدرت و نیرویی در وجود پهلوانی، گاه به صورت نمادی از قدرت در وجود پادشاهی برای درهم کوفتن نیروهای اهریمنی دشمنان، گاه به صورت درهم شکننده جادوی جادوان و کلا در تجزیه و تحلیل این کلام در شاهنامه فردوسی به تعریفی مشخص از این کلام برخورد نمی‌کنیم اما مطلوبی است که همه موجودات آن را دارند ولی فردوسی در شاهنامه، از فرزندان سخن نمی‌گوید و از آن به ندرت یاد می‌کند زمانی که گردآفرید سهراب را می‌فریبد و به دژ سپید باز می‌گردد در حالیکه سهراب می‌توانست با اسارت او دژ را تسخیر کند اما گردآفرید چون رودرروی سهراب، شکست را به چشم خویش دید سهراب را گفت که:

**نهانی بسازیم بهتر بود  
خرد داشتن کار مهتر بود**

**کنون لشکر و دژ به فرمان تست  
نباید بر این آشتی جنگ جست**

**دژ و گنج و دژبان سراسر تر است  
چو آیی بدان سازکت دل هواست**

و بدینسان او را فریفت و به دژ پناه بُرد و چون در دژ بسته شد و سهراب پشت در بسته ماند از بالای باره سهراب را گفت:

**بخندید بسیار گرد آفرید  
به باره برآمد سپه بنگرید**

**چو سهراب را دید بر پشت زین  
چنین گفت کای شاه ترکان چین**

**چرا رنجه گشتی کنون بازگرد  
هم از آمدن هم ز دشت نبرد**

فردوسی در چنین جایگاهی پیروزی گردآفرید را از فره او نمی‌داند بلکه او را حيله گر می‌شناسد و شیردلی و جنگاوری گردآفرید را به حساب شجاعت او می‌گذارد، نه چون دیگر دلبران شاهنامه همراه با فره‌ای که راه گشا است.

در پادشاهی آرم دخت و پوران دخت نیز آنچنان که از فره‌های شاهان دیگر



**REALPLAC** Real Estate Services

- Residential sales
- Commercial sales
- Business Opportunity sales
- Farmland sales
- Commercial Management & Consultation
- Investment Syndications/Partnerships

## RealPlac.com

Ardalan Alizadeh  
Broker/principle  
Tel: +1 510 205 8177 | +1 510 995 8117 | Fax: +1 510 995 8137  
1151 Harbor Bay Ste208F, Alameda, CA 94502  
BRE #: 01704065  
RealPlacid@gmail.com





## برنامه‌های مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا در ماه‌های ژانویه و فوریه ۲۰۱۹

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.icnc.org | (510) 832-7600  
 info@icnc.org or Pr@icnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @icnc



### دو درس گفتار تازه از دکتر عبدالکریم سروش

- ۱- شرح «کیمیای سعادت غزالی» از شنبه ۹ فوریه ۲۰۱۹، ساعت ۴:۳۰ در مرکز.
  - ۲- «دین و قدرت» یکشنبه‌ها ۱۳ و ۲۷ ژانویه و ۱۰ و ۲۴ فوریه، ساعت ۶ عصر در منلو پارک.
- درس گفتار «شرح دفتر نخست مثنوی» یکشنبه، ۶ ژانویه، ساعت ۶ عصر در منلو پارک.
- آخرین درس گفتار شرح تک غزل دیوان شمس (با اجرای موسیقی و شب شعر) شنبه ۱۲ ژانویه، ساعت ۴:۳۰ عصر در مرکز.
- «مسیحیت و اسلام» جمعه ۱۸ ژانویه و ۲۲ فوریه؛ ساعت ۷:۳۰ عصر در بنیاد توحید.



### سخنرانی مهندس عبدالعلی بازرگان

شنبه ۹ فوریه، ساعت ۶ عصر در مرکز

موضوعات سخنرانی مهندس بازرگان تفسیر قرآن کریم به خصوص با تکیه بر مضامین اخلاقی است

### شب مولانا با کنسرت موسیقی ویژه و متفاوت

بر اساس اشعار مولانا با ترکیب و سازآرایی تازه از نوازندگان و خنیاگران توانمند آمریکایی و ایرانی به همراه سخنرانی دکتر عبدالکریم سروش و رابرت دار (عبدالحی)

ساعت ۵:۳۰ عصر شنبه ۱۶ فوریه در مرکز

### کنسرت موسیقی گروه اصوات

از حلب تا استانبول - موسیقی صوفیانه در قرن ۱۹ و ۲۰

یکشنبه ۲۰ ژانویه ساعت ۲ عصر در مرکز



## خدمات رسمی مرکز اسلامی و فرهنگی شمال کالیفرنیا شامل عقد و ازدواج، طلاق، تشرّف به اسلام، و تدفین و ترحیم

### Islamic Services Offered by ICCNC



**Marriage:** The Islamic marriage ceremony and recitation of "Khotbeh Aghd" at ICCNC or other Locations. ICCNC issues marriage certificates that are accepted by the Interest Section of the Islamic Republic of Iran. (IRI) in Washington D.C.



**Divorce:** The Islamic divorce ceremonies and recitation of "Khotbeh Talagh" are held at ICCNC only. ICCNC issues certificates that are accepted by the Interest Section of IRI.



**Accepting Islam:** ICCNC helps individuals interested in giving "Shahada" and accepting become muslims. ICCNC issues a certificate for this process.



**Islamic Burial:** ICCNC provides complete burial services in accordance to the Islamic laws. Moreover, ICCNC has burial sites for sale in the Muslim sections in Hayward and Los Gatos, cemeteries.

1433 Madison Street, Oakland, CA 94612 | www.icnc.org | (510) 832-7600  
 info@icnc.org or Pr@icnc.org | facebook.com/ICCNCORG | Telegram: @icnc

## ورزش از نگاه من

احمد طوسی

Email: tousi1515@aol.com



بسیار گل

از کف من برده است باد

اما من غمین

گل های یاد کسی را پرپر نمی کنم

من مرگ هیچ عزیزی را باور نمی کنم

وقتی خبر رسید ایرج مرد، گل های باغ ارم شیراز همه ماتم گرفته و از جویبار خواش کردند که برای گریستن چند قطره آب به آنها وام دهد و جویبار گفت: چنان غافلگیرانه او رفت که تنها ریزش باران قادر است تسلی ما باشد. او چهار اسبه در سرزمینی که دوستش داشت به سوی فراموشی دوید.

بوی باغچه

بوی حوض

بوی گل محمدی که خشک شده لای کتاب

سال نوی مسیحی از راه می رسد اما او در میان ما نیست. صدای ادو که بغض گلویش را می فشارد خبر را در تاریکی صبح به من می دهد. در ملتقای دل بستگی های بی شمار برای مرد کوچک اندام پر انرژی که همه به او احترام می نهادند و او احترام دیگران را حفظ می کرد، بسیار تلخ است. او در تیم تاج آن روزها با آن همه چپ پای وحشتناک مثل افتخاری، عادلخانی و روشن، سازنده بسیار خوبی بود اما امروز از آنچه را که ساخته است چیزی را نمی بیند.

فوتبال ایران به او و خانواده اش بسیار مدیون است. او برای هر تیمی که بازی کرد مایه شادی تماشاگران بود. چیزی که ایرج را از دیگران متمایز می کرد، جدا از شخصیت والای او درون زمین بازی، چشمان باز او قبل از دریافت توپ بود. او همه چیز را زودتر می دید و در حقیقت دید عالی و درک بازی از او یک بازیکن بسیار زبرک ساخته بود.

او با آنکه بسیار مؤدب بود اما هرگز دست به سینه جلوی صاحب منصبان نایستاد. مردانی مثل او را نمی شد متوقف کرد. مردی به استواری کوه و توانایی طوفان. او ایرج دانایی فر بود و سایه دانایی را با خود یدک می کشید.

روانش شاد و یادش گرامی باد.

ایران چه افزوده است! آیا این سرنوشت همه مریمان بازنده است! آیا او از مسیر یمن، ویتنام و عراق گذر خواهد کرد؟ حالا دیگر تماشاگر برای دیدن مسابقات تیم ملی هم به ورزشگاه نمی رود. در آخرین بازی تیم ملی در ورزشگاه صد هزار پسری، تنها دو هزار نفر به تماشای تیم ملی نشستند. آنها نگران تیم ملی شان بودند و تخمه می شکستند و خبر مثل پوست تخمه روی سکوهای ورزشگاه ریخته شده بود. این آخرین بازی کیروش در ایران است. یک منبع نزدیک به کارلوس کیروش گفت، او می داند که کارش در ایران تمام است و با کلمبیا جهت اخذ قرارداد مذاکره کرده است. از او به عنوان گزینه هدایت تیم ملی ایرلند هم یاد می شد که این پست به میک مک کارتی واگذار شد. نام او در بین گزینه های احتمالی مربیگری تیم مکزیکی هم برده شده است، اما مکزیکی ها آن را زیاد جدی نمی گیرند.

روز شماری برای مسابقات جام ملت های آسیا ۲۰۱۹ در امارات متحد عربی آغاز شده است و با وجود خطر تعلیق برای فوتبال ایران و وضعیت بحرانی در کشور، بنگاه های جهانی شرط بندی تیم ملی فوتبال ایران را حائز بزرگ ترین شانس برای قهرمانی در این مسابقات می دانند. ایران در دوره نخست با عراق، ویتنام و یمن هم گروه است.

هر کس می تواند هر چه می خواهد بگوید و بنویسد، این آخرین شانس آقای کیروش است. برنده و یا بازنده او دیگر برگ برنده ای در دست ندارد. همواره درک این که در فکر یک مربی چه می گذرد دشوار است، اما به سادگی می توان مجسم کرد که در رویاهایش چه می خواهد. آیا او به آرزوهای برنیآورده اش خواهد افزود! آیا او قایقران رودهای خشک شده است که در آخرین سفر قایقش در لجن زار خواهد نشست؟ مخالفان او روز به روز بیشتر می شوند. آنها می پرسند در این هشت سال او به فوتبال

**Open 8:30-5:30**  
Sorry, No Checks



# Springtown Exxon

Serving Livermore and surrounding area

## (925)443-8866

We'll Beat Anybody's Price

WALK-INS WELCOME  
We Rent U-Hauls



**SMOG INSPECTION**  
Most Cars 2000 & New  
Hybrids to Vans, Trucks, SUVs & Motor Homes Extra.  
Star Smog Test Extra. **\$19.99**  
\*Plus State Cert. \$8.25  
95 and Older Evap Extra if Required  
WE HONOR ALL LOCAL COMPETITORS COUPONS.  
Offer valid to 01/31/19

**A/C SERVICE**  
Evacuate + Recharge  
Check Belts & Hoses  
**\$49.95**  
Offer valid to 12/31/18 Plus Freon & Dye

**OIL CHANGE & LUBE**  
Includes up to 5qts.  
oil (5w30, 10w30 or 10w40)  
plus disposal fee  
**\$19.99**  
Most cars  
Offer valid to 01/31/19

**BRAKE SERVICE**  
Starting Per Axle  
Plus Parts  
Includes  
Machine Rotors  
**\$69.95**  
Offer valid to 01/31/19

**RADIATOR SERVICE**  
Drain & Refill  
Check Belts,  
Hoses, Accessories  
**\$34.95**  
Most cars  
Offer valid to 01/31/19 Plus Coolant

**TRANSMISSION**  
FLUSH  
99% Fluid Exchaneg  
Includes Flush  
Additives up to 12Qts.  
**\$99.95**  
Most cars  
Offer valid to 01/31/19 Plus Parts & Disposal Fee

**FREE \$50 GAS**  
W/TIMING BELT SERVICE  
Most cars  
Offer valid to 01/31/19

**MINOR TUNE UP**  
Starting at  
**\$49.99**  
Most cars  
Offer valid to 01/31/19 Plus Parts

**SCHEDULED MAINTENANCE**  
30/60/90K  
Miles Service  
From **\$189.95**  
Most cars  
Offer valid to 01/31/19

4700 1st Street, Livermore, CA 94551



تکرار کرد و در حالی که مزاج انقلابی بهش دست داده بود با سگرمه های گرفته نگاهی به بچه ها کرد و گفت: «این کارها رو جلوی بچه ها و افراد خانواده می کنین؟!» منصور جواب داد: «حالا مگه چی شده، شما از همه جای گوسفند برای غذا استفاده می کنین، خب این هم سر و پاشه... فرقی اینه که شما کله پاچه رو خرد کرده توی کن می ریزین» و اضافه کرد که «این خوراک سنتی ما ایرانی هاس...» مامور پرسید: «لابد به جای کارد و چنگال از تیر و دشنه استفاده می کنین؟!» و بعد بلافاصله چشماشو تنگ کرد و گفت: «نکنه شما جزو گروه شیطان پرستان هستین که وقتی حیوانات را کشتن، سرهاشون را برای کارهای مخصوص می برن؟!» منصور به فارسی گفت: «تو بمیری نه، خودمون می خوریم!»

خانم پرسیدند: «بالاخره چی شد؟!» میترا جان گفتند: «هیچی! مجبور شدیم فرم های فراوانی که نمی دانستیم چیست، امضاء کرده و کلی هم جریمه بابت عدم رعایت بهداشت عمومی بدیم و دست از پا درازتر برگردیم! تازه وقتی هم بر می گشتیم آقای دکتر ماب، با همان لباس سفید و دستکش به اطاق آمد و در گوش مأمور چیزی نجوا کرد و پلیس هم با صدای بلند گفت: «بله، اینها آنها رو هم می خون!» گویا راجع به چند دنبالان ته پلاستیک صحبت می شد!

ریختن دور بر ماشین. خلاصه، بازداشت شدیم و به پارکینگ بازجویی رفتیم و چهار نفرمان را تحت الحفظ به دفتر گمرک بردند. از پنجره نگاه کردم، دو نفر مأمور با لباس تمام سفید و دستکش جراحی و ماسک بر صورت با احتیاط بسته را بیرون آورده و به اطاق مجاور بردن. دقایقی بعد پلیس گمرک آمد، پاسپورت ها را واری کرد و سوال کرد که «این سرها متعلق به چیست؟!» گفتیم: «قریان کله گوسفنده!» پرسید: «برای چی بدون اجازه آنها را حمل می کنین؟!» گفتیم: «می بریم خونه بپزیم، بخوریم...!» با تعجب فریاد زد: «What!» بعد خودکارش را روی میز انداخت و سرش را بین دو دست گرفت و با سکوت نگاهی به ما کرد. منصور با خنده به فارسی گفت: «والله، جون شو ما...» مامور پرید وسط و پرسید: «از کجا آوردین؟!» گفتیم: «از یه قصابی تو تیوانا...» بعد سؤال کرد: «چطوری می خورین؟!» من فکر کردم که طرز تهیه «کله پاچه» را می خواد. با تفصیل شرح دادم که اول، پشم و پیلی ها رو روی آتش می پلزونیم، بعد با سنگ پا، خوب اونارو تمیز می کنیم. سمعی و بصری هم راجع به سنگ پا و موارد استعمال حمامی آن به وضوح و روشنی توضیح دادم که بچه ها تو دلشون از خنده روده بر شده بودن و پلیس جمله معروف «O My God» رو چند مرتبه



## خاطرات در گذر زمان

### هوشمند عقیلی

همانطور که در افکارم غرق بودم که ادامه دادند: «۱۵ مایلی اینجا مرز مکزیک، شهر تیواناست. اغلب اجناسمونو از اینجا میاریم.» ساعتی نگذشت که دوستان مأمور آمدند ولی گویا دست خالی! خانم پرسید: «پس اونا کو؟» بقیه ماجرا را از دهان گرم و بانمک میترا خانم بشنویم: «برو بابا با این قواعد و قوانین مسخرشون! با چه زحمتی پرسون پرسون رفتیم محله رو گریز آوردیم و اونارو خریدیم. یارو گذاشت توی پلاستیک و ما هم پیچیدیم لای پارچه سفید انداختیم صندوق عقب و راه افتادیم. اومدیم تا دم مرز، پل ماشین بگیریم! چون پاسپورت ایرانی داشتیم، مامور شروع کرد به تفتیش. بعد دستور داد صندوق عقب را باز کنم، پریدم پایین. به مجرد باز کردن صندوق، چشمش افتاد به محموله خون آلود. بیهو عقب رفت و مثل داورهای ۱۸ قدم مسابقه فوتبال که در محوطه پناالتی می گیرن، سوتی کشید که هم من کر شدم، هم مامورین مسلح مثل مور و ملخ

در اواخر دهه هفتاد که به آمریکای مهاجرخوار آمدم. مدتی مشغول گشت و گذار در شهرهای کالیفرنیا جنوبی بودم و یا بودیم. چون این سیر و سفر را به اتفاق دوستانی که از وطن به دیار تقریباً بی وطن دنیا آمده بودیم، صورت می گرفت. از جمله دو سه روزی در شهر زیبا و مرزی «سان دیگو» در خدمت خانواده با محبت ایرانی که در آن هنگام هنوز تیرهای انقلاب دل و دماغ آنها را هدف نگرفته بود، به خوشی و شادمانی و بی خیالی سرکردیم. یک روز هنگام صرف صبحانه خاتون منزل گفتند که: «امروز می خواهیم به صورت سنتی و خودمونی از شما پذیرایی کنم. صبح زود دوستم میترا با شوهرش و بچه هامون رو فرستادم ماموریت خارج از کشور که جنس تهیه کنن، هم ارزون تره و هم فراوون تر!» دو مسئله در فکرم برایم پیش آمد. اول این که ایشان چه می دانند که من اهل جنس و منس هستم یا نه و دوم، چرا برای این کار سه چهار نفر را به خارج از مملکت فرستاده اند که جنس تهیه کنند؟! »



Immigration & Translation Services

۱۳۱۸-۵۵۴ (۴۰۸)

## شرکت ساعی

مشکل گشای شهر شما

کارت سبز، ویزای نامزدی

امور مربوط به دفتر حفاظت ایران

ترجمه کلیه مدارک، عکس گذرنامه

تشکیل شرکت ها

تعویض نام

تابعیت

www.saeicompany.com

I am not an attorney



(408)554-1318

برای اطلاعات بیشتر با آقای داریوش گیلانی تماس بگیرید

940 Saratoga Ave., Suite #112, San Jose, CA 95129

تا بتواند به راحتی به این نکات کنار بیاید. انتظار اینکه هر فیلم او باید نظیر «جدایی» یا «فروشنده» مورد استقبال قرار بگیرد یا برنده اسکار شود نیز دیگر خیلی بعید است. چرا که کمپانی «سونی» که پخش «جدایی» را به عهده داشت سخت کوشید تا فیلم

توانست اسکار بگیرد. در مورد «فروشنده» سیاست ترامپ، هالیوود چپ گرا و مخالف ترامپ را که در آن زمان ورود خارجیان منجمله «فرهادی» را به آمریکا ممنوع کرده بود واداشت تا صرفاً به خاطر دهن کجی به ترامپ به «فرهادی» رای بدهند تا اسکار دیگری نصیبش شود. در واقع این

که در این کشور ریشه دوانده و می توانستند زمینه فیلمی را برای او فراهم کنند، این پرسش را پیش می آورد که آیا فیلم بعدی اش را در یک کشور انگلیسی زبان خواهد ساخت؟ تماشاگر انگلیسی زبان با دو کشور ذکر شده خیلی متفاوت است. اکثر فیلمسازانی



صحنه ای از فیلم «همه می دانند»

موضوع به نفع «فرهادی» تمام شد زیرا فیلم «فروشنده» فیلم اسکاری نبود و ضعف های بسیار داشت که حتی در ردیف فیلم های درجه دو هم قرار نمی گرفت.

اما در مجموع، فیلم «همه می دانند» ساختار خوبی دارد (ارکان فیلم همه حرفه ای هستند و همین کار را آسان می کند)، فیلمنامه اش می توانست جمع و جورتر باشد تا از تکرار آمد و رفت های بی مورد برای یافتن دختر حذر می شد ولی در کل فیلمی است قابل تحمل و نه شاهکار که تا همین حد نیز می تواند مورد توجه قرار بگیرد.

که از کشورهای دیگر فیلم های انگلیسی زبان ساخته اند (انتونونیو: آگرا ندیسمان، لیناورتمولر: شبی پر از باران...) نتوانسته اند به دلیل ناآشنایی با فرهنگ و زبان آن کشورها فیلم موفقی عرضه کنند. بعد «فرهادی» خود را ملزم می داند به خاطر توجهی که به خاطر دریافت اسکار در کشورهای خارجی به او شده باید فیلم هایش را در خارج بسازد. ابتدا اینکه این اقدام دست او را باز می گذارد تا از محدودیت های دولتی در ایران مصون باشد (زنان بی حجاب، شرابخواری، موسیقی و رقص... بطور مثال در همین فیلم مورد بحث)

## دنیای سینما

سعید شفا



### اصغر فرهادی، وودی آلن، جان وو... و باقی قضایا!

و فیلم مورد بحث در اینجا در اسپانیا. مشخص است که «فرهادی» برای استفاده از موقعیتی که در سینمای جهان بعد از دریافت نخستین اسکارش پیدا کرد، سعی دارد فیلم هایش سوژه های غیرایرانی داشته باشد. اما به خاطر انتخاب زبان و بالطبع فرهنگ دیگری، و ندانستن زبان آن کشورها، اجباراً ناچار است فیلمنامه هایش را به کسانی بدهد تا آنها را به آن زبانها ترجمه کنند. گرچه اشکالی در این کار نیست، در قیاس با فیلم «گذشته»، این بار توانسته با استفاده از سه

آخرین فیلم «اصغر فرهادی» (همه می دانند) با چند کیبوتر سفید که در بالای برج کلیسایی در اسپانیا پرپر می زند آغاز می شود. با این سومین فیلم از زمان «جدایی نادر از سیمین» (گذشته، فروشنده... و این فیلم) «فرهادی» با تغییر پس زمینه فیلمش، سوژه های مصرف شده گذشته خود را مثل مفقود شدن شخصی که در فیلم «درباره الی» هم مطرح کرد، و نیز مسایل درونی خانواده ها که اینجا هم تکرار می شود، گویی راحت تر است با این مضامین کار کند تا سوژه فیلم

بازیگر حرفه ای (حاویر بارد، پنه لویه کروز، ریکاردو درین، آن چه را که مدنظرش هست توسط آنها به راحتی به روی فیلم منتقل کند.

«فرهادی» ضمناً با این فیلم نگاهی دارد به فیلم «ویکی کریستینا پارسلونا» ساخته ۲۰۰۸ «وودی آلن» با همان فضا و رنگ آمیزی و نیز بازی هر دو بازیگر فیلم «حاویر بارد و پنه لویه کروز». باید فیلم



اصغر فرهادی

«آلن» روی او آن چنان تاثیر گذاشته باشد که سال ها بعد زمینه مشابه و همان بازیگران را مورد استفاده قرار داده. ایضا استفاده از کیبوتر سفید پر زنان فیلم، امضا و علامت مشخصه فیلم های «جان وو» فیلمساز معروف چینی فیلم های «فیس آف» و «میشن ایمپاسیبل ۲» است که «فرهادی» اینجا آن را نیز مورد استفاده قرار داده!

این نیز مورد دیگری است که «فرهادی» با تکرار و یا استفاده از فضا، داستان یا بازیگران قبلی اش راحت تر است کار کند، همین طور تاثیر فیلم هایی که در گذشته دیده در فیلم های او دیده می شود.

ایضا از زمانی که فیلم هایش در خارج مطرح شده سعی کرده تماشاگران خارجی را با مضامین فیلم هایش جلب کند (استفاده از نمایش نامه «آرتور میلر» در فیلم «فروشنده»، که این او را از اصالت فرهنگی کشورش دور می کند و انتخاب فرانسه و اسپانیا، فرانسه به خاطر پخش کننده ای که بعد از اسکار اولش بودجه «گذشته» را تامین کرد، و اسپانیا به خاطر ایرانی های بسیاری

هایش را از نو پایه بریزد. مادری با دو فرزندش عازم یک مراسم ازدواج خانوادگی است. در طول جشن، دختر او ناگهانی مفقود می شود و تلاش برای پیدا کردن او در یک روستای نه چندان بزرگ که محسولش از تاکستان های فعال حاصل می شود، کلیه افراد خانواده را تا لبه کشاکش با یکدیگر پیش می برد. این آدم ربائی، مشکلات دیرینه خانواده و اعضای آن را نیز از عمق به سطح می آورد و احتمال اینکه این عمل توسط یک آشنای خانواده روی داده باشد، با پیش روی فیلم، بیشتر و قوی تر می شود.

فیلم طولانیست و فرهادی، بیش از اندازه سعی می کند حوادث کوچکی را در خلال جستجو برای یافتن دختر به فیلمنامه پردیالوگش یا لوگش اضافه کند که صرفاً ضرورتی ندارد. اما در ساختار فیلم کوشش او تا جایی پیش می رود که آن را دیدنی و قابل پذیرش می سازد.

«فرهادی» بعد از «جدایی» و توجه خارجیان به سینمای او، دو فیلم در خارج ساخته «گذشته» در فرانسه که فیلم بسیار بدی بود،

## شیوا موزون

وکیل رسمی دادگستری



Shiva Moozoun

Attorney at Law

♦ دفاع در برابر IRS, FTB, BOE

♦ تشکیل ثبت و انحلال شرکت ها ♦ برنامه ریزی و آماده کردن اظهارنامه های مالیاتی برای اشخاص و شرکت ها ♦ تهیه و تنظیم وصیت نامه و تراست

♦ تهیه و تنظیم انواع قرارداد و اسناد حقوق ♦ آماده کردن فرم های مهاجرت

♦ IRS, BOE, FTB disputes ♦ Business, Corporation, Nonprofit Formation ♦ Tax preparation for individuals and small businesses, Trusts, Estates, Nonprofit ♦ Will, Trust, Estate Planning, Probate ♦ Draft/ Review/Renew legal contracts ♦ Immigration Services

Cell: (415) 314-1003 ♦ Office: (800) 493-7065

3550 Stevens Creek Blvd, Suite 340, San Jose, CA 95117

یک هیولای بی احساس می شویم و یا آنقدر از حد می گذرانیم که سوء تفاهم پیش بیاید. کادوی کریسمس و ژانویه را که همیشه در حد یک شیشه شراب یا یک جعبه شکلات بود. به لباس و ظروف نقره ساخت ایران، کارهای دستی گرانقیمت ایرانی، سرویس غذاخوری و غیره تبدیل کرده ایم و در نتیجه تقاضاهای دوستان آمریکایی را بالا برده ایم. ما هیچ کارمان اندازه ندارد. جالب اینجاست که بعضی از دوستان آمریکایی آنقدر به دست و دلبازی ایرانی ها عادت کرده اند که منتظر گرفتن کادو هستند و اگر کادو در حد کادویی که سال پیش داده اید نباشد از خودشان عکس العمل نشان می دهند و شما را خجالت زده می کنند.»

یکی دیگر از خانم ها گفت: «یک موضوع خنده دار برایتان بگویم هفته پیش یک کار اداری در یکی از ادارات دولتی داشتیم، انصافا سکرتری که کارهای ما را اداره می کرد سنگ تمام گذاشت و کارها را به نحو احسن انجام داد. موقع خداحافظی شوهرم جعبه بزرگ شکلاتی را که قبلا همراه خودش آورده بود به دست سکرتر داد و ضمن تشکر زیاده از حد دستش را روی شانه سکرتر گذاشت و باز تشکر کرد.

یکی از خانم ها گفت: «شوهر من مریض کادو دادن است. همیشه چند شیشه شراب و چند بسته شکلات در صندوق عقب ماشین دارد. اگر دکتر بریم که فورا یک شیشه شراب و یک شکلات برای دکتر و سکرتر آماده می کند. یادم می آید وقتی برای کمربش به فیزیکیال تراپی میرفت جوان خوش قیافه مهربانی او را کمک می کرد. هر بار که به آنجا می رفتیم کادوی گرانقیمتی به این جوان میداد و وقتی من اعتراض می کردم، گفت: (خانم این جوان جوهر است حسابی کمکم می کند). بالاخره بار آخری که به آنجا رفتیم وقتی می خواستیم آنجا را ترک کنیم همان پسر جوان تمام کادوهایی را که شوهرم به او داده بود در جعبه بزرگی بدست او داد و گفت: (آقا کادوهایتان را بگیرید بنده اینکاره نیستم). و من از خجالت سرخ شدم.»

یکی از خانم ها گفت: «عزیزم، هیچ چیز در این مملکت بعید نیست. از کجا میدانی که شوهر شما عمدا به این پسر جوان کادو نمی داده!» چیزی نمانده بود که مشاجره ای جدی سربگیرد که دوستان دخالت کردند و بحث را خاتمه دادند.

من گفتم: «ما ایرانیها عادت داریم که تعارف و کادو را از حد بگذرانیم. یا آنقدر بی خیال و بی اعتنا هستیم که تبدیل به



## نوشخند و پوزخند لبخند و زهرخند

عزت گودرزی (الهی)

etratelahi@aol.com

### باج

شکلات نبرم مثل اینه که یک گناه بزرگ مرتکب شدم و چیزی بدهکارم.»

پروین راست می گفت. من خودم یادم می آید که حتی سکرتر دکترم برای اینکه وقت معمولی ام را به من بدهد، باید هر بار برایش یک شیشه شراب می بردم، بدون اینکه بدانم آیا او شراب می خورد، دوست دارد یا نه! بالاخره یک روز خودش به زبان آمد و گفت: «لطفا دیگر برای من شراب نیاورید.» با تعجب پرسیدم: «چرا؟» خانم سکرتر پشت چشمی نازک کرد و گفت: «من اصلا شراب خور نیستم. معمولا مشروب سنگین می خورم.»

این حرف او برایم تازگی داشت. لابد از این به بعد باید یک شیشه ویسکی یا کنیاک برای خانم ببرم. باورتان نمی شود که مجبور شدم دکترم را عوض کنم و دور کادوهای بیخودی دادن را خط بکشم.

با دوستان برای قهوه خوری در کافه ای جمع شده بودیم. همه سروقت آمدند. منتظر پروین بودیم که معمولا همیشه سروقت و به موقع سرقرار حاضر میشد. بعد از مدتی پروین وارد کافه شد همه با اعتراض گفتند: «پروین خانم کجا بودی؟ اینهمه ما را منتظر گذاشتی!»

پروین بدون توجه به اعتراض دوستان بسته ای را که در دست داشت نشان مان داد و گفت: «رفته بودم این را بخرم.» پرسیدم: «این چیه؟ برای ماست؟» پروین گفت: «نه عزیزم دارم میرم دکتر.» با تعجب گفتم: «دکتر؟ چه خبره؟ مگر عیده یا تولد دکتره؟» پروین گفت: «نه والله. ما ایرانی ها همه را عادت داده ایم که بهشان باج بدهیم. آنقدر باج داده ایم حالا وقتی که دکتر یا خیاطی یا سلمونی یا هر جای دیگه که میرم اگر به شیشه شراب یا یک جعبه



آموزش تمامی سازهای موسیقی (ایرانی و غربی) برای رده سنی ۴ تا ۸۴ سال

Individual & Group Lessons for All with Persian Traditional & Western Instruments



(408)559-7864

Cell: (408)771-3996

کلاس های خصوصی و گروهی

14505 Union Ave San Jose, CA 95124

www.nejadmusic.com



## شفیعی کدکنی درباره شاملو چه می گوید؟

دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی نقدهایی درباره احمد شاملو مطرح کرده که از زمان انتشار بسیار بحث برانگیز بوده است. بخشی از این اظهارات را شفیعی کدکنی در ماه اوت ۱۹۹۹ در نامه‌ای از توکیو به دوستی نوشته و بعدها آن را در کتاب «با چراغ و آینه» منتشر کرده است.

شاملو «مختلف الاضلاع» است که فقط «ضلع» شعری او را جوان‌ها می‌بینند و باز از «مختلف الاضلاع» شعر او هم فقط «ضلع» بی‌وزنی را و این ضلع چون «امری عدمی» است دسترسی به آن برای همه آسان است. به همین دلیل هر جوانی با دفترچه‌ای چل‌پرگ و با مداد دلش می‌خواهد. با مداد دلش می‌خواهد. چون شاملو وزن را کنار گذاشته است پس با کنار گذاشتن وزن می‌توان شاملو شد. سی سال است که او، بدون اینکه قصد سوئی داشته باشد، دو سه نسل از جوانان این مملکت را سترون کرده است که حتی یک مجموعه درخشان، حتی یک شعر درخشان، حتی یک بند درخشان که خوانندگان جدی شعر بیستندند نتوانسته‌اند بسرایند.

اخوان حرف‌های جرقه‌ای و زودگذری می‌زد که شاید خودش هم متوجه عمق آنها نبود. از جمله می‌گفت: عزیز جان! این احمد شاملو خودش خوب است ولی «تالی فاسد» دارد و می‌گفت: مثل ابن‌عربی است که خودش به هر حال عارفی است و عارفی بزرگ ولی تالی فاسدش این همه حاشیه‌نویس و مهم‌لباف است که تا عصر ما همچنان ادامه دارند. حرف اخوان بسیار حرف درستی است. هم ابن‌عربی بزرگ است و تالی فاسد دارد هم شاملو در حد یکی از شعرای برجسته نسل خودش بزرگ است و تالی فاسد دارد. آثار سوء این تالی فاسد را به تدریج جامعه ادبی ما احساس می‌کند ولی هنوز مقصر اصلی و یا یکی از مقصرهای اصلی را به‌جا نیاورده است. این که گفتم یکی از مقصرهای اصلی نظرم بیشتر به ناقدان قلابی و روزنامه‌چی‌های معاصر است، بیشتر اینهایی که صفحات شعر مجلات را اداره می‌کنند. اینها همه‌شان شعرای ناکام هستند. یک وقتی ملک‌الشعراء بهار صفحه شعر «نوبهار ادبی» را اداره می‌کرد و نیما یوشیج جوان شعر «ای شب» یا مثلاً «افسانه» را در آنجا چاپ می‌کرد. به هر حال، زیر نظر آدمی بود که قصیده دمانودش را و ده‌ها شاهکار دیگرش را همه در حفظ داشتند و همه به مقام شامخ او اعتراف داشتند، حتی دشمنان سیاسی او.

در نسل بعد از شهریور، بعدها، «سخن» درآمد، شعرش را هم خانلری خود نظارت می‌کرد. خانلری در آن زمان «عقاب» را نشر داده بود و کمتر خواننده جدی شعری

تا شصت درصدش ربطی به شعر ندارد. این شهرت و اعتبار نتیجه پنجاه شصت سال حضور مستمر در روزنامه‌ها است. مدتی حزب توده او را بزرگ می‌کرد، بعد سلطنت‌طلب‌ها، بعد چریک‌ها، حالا هم همه ناراضیان از اوضاع کنونی. و این بزرگ کردن‌ها به هیچ وجه صد درصد به شعر او مربوط نیست، مربوط به موقع‌شناسی اوست و به قول خودش - با الهام از تعبیری از مایاکوفسکی - «سفارش زمانه» را پذیرفتن. نه اخوان، نه فروغ، نه نیما، نه سپهری هیچ‌کدام این طوری سفارش زمانه را نتوانستند بپذیرند.

در تهران که بودم، یکی از دانشجویان علوم اجتماعی صد شماره مجله «آدینه» را برای یک مطالعه فرهنگی تحلیل کامپیوتری کرده بود. می‌گفت: در این صد شماره، در تمام شماره‌ها - جز چند مورد استثنایی - نام شاملو آمده است و در تمام موارد با القابی از نوع «شاعر بزرگ مهین ما»، «شاعر بی‌همتی» ... عناوینی که الان به یادمانده و راست می‌گفت. عکس‌ها و تقصیلات و اخبار درباره او. اما در همین صد شماره اسم نیما و اخوان و فروغ فقط نیما و اخوان و فروغ هستند بدون هیچ‌گونه صفت و به قول فرنگی‌ها اپیتتی epithet اما او همیشه با عنوان شاعر بزرگ قرن، شاعر بزرگ میهنمان و... این

که می‌کند. دنباله مطلب در صفحه ۵۶

## تسلیت

خانواده محترم جوادی،

خبر درگذشت مرحومه «طاهره جوادی» عزیز چنان سنگین و جانسوز است که به دشواری به باور می‌نشیند. به کلیه دوستان و آشنایان و خانواده محترم تسلیت عرض نموده و آرزوی صبر و سلامتی برای شما و بازماندگان آن عزیز از دست رفته داریم. گروه همایش دوستان

## تسلیت

خانواده محترم جوادی، اندوه ما در غم از دست دادن مرحومه «طاهره جوادی» در واژه‌ها نمی‌گنجد. تنها می‌توانیم از خداوند برایتان صبری عظیم و برای آن مرحومه روحی شاد و آرام طلب کنیم.

افلیا پرویزاد-پژواک

## منطقه فضول آباد

### مردانی که تنبلی را از کودکی با خود آورده اند

اقدس خانم همسایه دست راستی ما، بین دوستان و فامیل با همه فرق دارد. این را حتی بی انصاف ترین زنان یا مردان می دانستند و می گفتند دلیلش این بود وقتی می رفتند خانه اش به هرچی آنجا نگاه می کردند، حض می کردند و می دانستند این همه تمیزی، مرتبی، زیبایی و سلیقه کار این زن هنرمنده. بهمین دلیل همه با احترام فراوان به او می گفتند اقدس خانم. ولی چه فایده شوهر به هیچ وجه اندک شباهتی به او نداشت. به نظر می رسید در صنعت تنبلی چند جور دکترا داشت. اما اقدس هرگز نرفت شوهرش را پیش اینو و اون سکه یه پول کنه. فقط یه بار درباره شوهرش آقا منصور یه چیزهایی به خواهرش گلاب گفته بود مانند این که «یه کلید خانه بیشتر نداریم گم بشه چکار کنیم. به منصور می م که برو ده از رو این کلید دو، سه تا بسازند، میگه میره. بهش میگم بیا کمک کن تختخواب را که خیلی سنگینه بلند کنیم چون میخوام حسابی زیرشو جارو کنم. میگه باشه ولی خبری نیس. میگم از لامپ های بالای میز ناهارخوری دوتا سوخته برو بالا یکی را در بیار ببریم ازش چندتا بخریم، میگه باشه باز خبری نیس.» از این موارد ده ها مورد دیگه هم برای گلاب گفته بود. گلاب هم یه روز رفته بود همه حرف های اقدس را به باباش گفته بود. باباش هم در یک فرصت مناسب اقدس را کشیده بود یه کناری ازش پرسید که «شوهرت خسیسه، بهانه گیره، بد دهنه، چشم ناپاکی داره، معتاده؟» اقدس خانم هم جواب داده بود که نه. در آخر باباش گفت: «دختر نازنینم فقط یه عیب داره، اینو تحمل کن. همه مردا با زنا بی عیب نیستند. درست نیست زندگیت را بخاطر یک اشکال خراب و تلخ کنی یا خدای ناکرده این آشیانه را بهم بزنی. هم خودت هم پسرت را بالاتکلیف کنی. تو زن لایقی هستی و از پس همه کارها برمیایی. هیچوقت اوقات خود رو تلخ نکن. یه وقت دیدی یه دونه عیب همسرت رفع شد.» اقدس حرف پدر را منطقی دانست و به زندگیش ادامه داد می گویند پسرش را هم عالی تربیت کرد و به همه جا رسانید. اما یه چیزی بگم، شوهرش هرگز زنگ نداشت، انگار تنبلی تو خوش بود. بهر حال سلام بر اقدس خانم، همه زنها یا مادران مثل او.

## مشقی تازه در روزهای غربت

حسینعلی مکوندی  
فریمانت-کالیفرنیا

e-mail: ha@makvandi.com



**دارالفنون مدارس مناطق نفت خیز**  
شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس در سال ۱۳۱۸ شمسی در شهر کوچک ولی مهم نفت خیز هفتکل که پیش از پنجاه چاه نفت داشت دبستانی به سبک مدارس انگلیس ساخت تا فرزندان کارگران و کارمندان شاغل در این شرکت و اهالی دیگر در این مدرسه درس بخوانند. این دبستان ابتدا مختلط بود، سپس برای دختران، دبستان و دبیرستان جداگانه ای ساخته شد. سر در ورودی زیبایی نیز داشت و مقابل درب ورودی آن باغچه ای بیضی شکل ساخته بودند که پر از گل های رز بود.

در بخش بیرونی این دبستان درختان بلند اکالیپتوس نیز کاشته شده بود. زنگ مدرسه ناقوس بزرگی بود که وقتی زده می شد تا کیلومترها تا دهات دور هم صدایش شنیده می شد. صبح ها چند بار هم این ناقوس به صدا در میامد که اگر شاگردان خوابند بیدار و آگاه شوند و به مدرسه بیایند. متأسفانه بعد از انقلاب ناقوس مدرسه به سرقت رفت به بهانه اینکه این ناقوس اسلامی نیست. بهر حال این دبستان سال های بعد به دبیرستان تبدیل شد و دیگر دبستان نبود. نام این مدرسه از ابتدا رودکی بود. یکی از روسای با ذوق آموزش و پرورش این منطقه بنام ستار پرچی دستور داده بود بالای سر در هر کلاس بیتی از فردوسی بنویسند و چنین کرده بودند. دبیرستان رودکی آزمایشگاه مجهز و اتاق کتابخانه و اتاق ورزش داشت.

وسایل ورزشی این مدرسه عبارت بودند از بارفیکس، پارالل و خرک. مدرسه زمین والیبال هم داشت. بعدا به کمک خود شاگردان در ضلع پائین حیاط مدرسه زمین بسکتبال هم ساخته شد. شرکت نفت هم آن را آسفالت کرد. مدرسه زمین فوتبال مستقیماً هم داشت. **دنباله مطلب در صفحه ۵۳**



## کاترین برک

وکیل متخصص امور مهاجرت  
**Kathryn Burke** Immigration Attorney

با همکاری مترجم فارسی زبان از دفتر خدمات بین المللی



- ◆ Business & Investment Visa
- ◆ Employment Based Green Card
- ◆ Family-Based Green Card
- ◆ Deportation & Asylum
- ◆ Citizenship & Naturalization
- ◆ Fiance Visa
- ◆ Tourist Visa
- ◆ Student Visa
- ◆ Entertainment Visa

- ◆ ویزای کار و سرمایه گذاری
- ◆ کارت سبز از طریق کارفرما
- ◆ کارت سبز از طریق خانواده
- ◆ پناهندگی و اخراج از آمریکا
- ◆ تابعیت
- ◆ ویزای نامزدی
- ◆ ویزای توریستی
- ◆ ویزای تحصیلی
- ◆ ویزای مخصوص هنرمندان

Phone: (408) 909-9060 ◆ Toll Free: (888) 350-9060 ◆ Fax: (408) 503-0040

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

تیمسار به راستی و مومنانه از کارایی قشون های شاهنشاهی ایران، پادشاهی عراق و جمهوری ترکیه سخن می گفت و انعقاد پیمان بغداد را بزرگ ترین اتفاق نظامی جهان در قرن بیستم می دانست و بعد با دست در فضا مرزهای مشترک ایران و روسیه را ترسیم می کرد و نقاطی را که باید از آن جا به همسایه شمالی حمله ور شد ذکر می نمود. او حتی کوره راه های مرزهای شمالی را نام می برد و درباره این که چگونه می شود ابتدا باکو و عشق آباد و سپس قلیس و ایروان و تاشکند را در اختیار گرفت داد سخن می داد.

وسط صحبتش یک جرعه ویسکی نوشید تا گلوبی خنک کند و یک جناب سرهنگ که چند لحظه پیش مقداری ساندویچ لقمه ای از توی سینی پیشخدمت برداشته بود و کف دستش روی یک دستمال کاغذی حاضر داشت پا کوبید و دست جلو برد و تیمسار با پشت دست مزه را رد کرد و یک مرتبه به من خیره شد و گفت: «پسر، تو به نظرم مال روزنامه ای! از این ها که گفتم چیزی سرت شد؟ اگر نفهمیدی که خوب ولی اگر فهمیدی، مبادا فردا چیزی در این باره بنویسی. این حرف هایی که من زدم اهمیت استراتژیکی دارد. نفهمیدی؟» **دنباله مطلب در صفحه ۵۵**

خانه شاگردهای سفارت بودند! کم کم سر و کله نظامی ها هم پیدا شد. با لباس های مرتب و با واکیسل و نشان و درجه و من چه علاقه ای داشتم که با نشانه های روی شانه هایشان، درجه و اهمیت افسران را طبقه بندی کنم. در مورد هوائی ها و دریائی ها کار سخت بود، چون قبه و ستاره نداشتند و با نوارهای نازک و پهن درجه هایشان مشخص می شد.

یک دفعه خود را در جمعی یافتیم که یک افسر نسبتاً تنومند اما ساخته و پُر و پیمان با موهایی که کج شانه شده و روی پیشانی آورده شده بود، با حرارت داد سخن می داد. یک تاج و دو ستاره روی شانه اش بود و علامت رسته سوار بر گوشه یقه اش. سینه ای پر از لنت مدال ها و نشان ها، که واکیسل زرد رنگی آنها را در قاب گرفته بود.

تیمسار برای چند شخصی و دو سه نظامی که هنوز تاجی بر شانه نداشتند و قبه هایشان هم از دو تا کمتر نبود داد سخن می داد. از اهمیت پیمان نظامی بغداد سخن می گفت و معتقد بود که ارتش های ایران و عراق و ترکیه قادرند در هر لحظه که فرماندهی عالی پیمان اراده کند تا خود مسکو بتازند و با تسخیر کاخ کرملین به جنغولک بازی کمونیسم در جهان خاتمه دهند.

## یادداشت های بی تاریخ

صدرالدین الهی



## زندان باد

درختان خیابان پهلوی و باغ سفارت عراق رنگین و سبک فرو می ریختند و غم ناشناخته پائیزی مثل یک قصیده طولانی سنگین و رنگین بر دل می نشست. در باغ سفارت که باوجود سرمای نسبی هوا، میهمانی در آن برپا شده بود، آدم ها دسته دسته کنار هم ایستاده بودند و با گیلادی نیمه پُر یا سرخالی و لبخندی شبیه ماسک های کمیدی های یونانی سرد و سربالا و نگاه هایی که بُردگی و تیزی نگاه بلبلیار دبازه های دکه های اسلامبول و لاله زار را داشت، با هم گفتگو می کردند. برخی هم چرب و چیل، شبیه خاچیک، عرق فروش سرشناس پاساز اسلامبول، می خندیدند.

من مات و مبهوت و لقی زنان وسط حیاط ایستاده بودم. جز آقائی که دم در دستم را فشرده و با لبخند مومی و بی تفاوتش به من خوشامد گفته بود کسی در آن مجلس، مرا نمی شناخت و یکی دو تا از روزنامه نویس های سرشناس هم که قهقهه می زدند و با این و آن شوخی می کردند گرچه همکارهای من بودند و من آنها را می شناختم ولی آنها مرا به جا نمی آوردند.

فریدون رضازاده عکاس روس آبی چشم مهربان روزنامه به دادم رسید. مرا لب «بار» برد و در حالی که من نگران «خبر خوردن» بودم یک نصفه لیوان ودکا به دستم داد و وادارم کرد که لاجرعه بالا بیاندازم و بعد هم دو سه تا ساندویچ لقمه ای تند تند جلو دستم گذاشت و توضیح داد که در این جور میهمانی ها «خبری» نیست که آدم «بخورد» و آدم البته باید فقط در این جور جاها بخورد و بنوشد و حتی در این کار اسراف کند.

سرم که گرم شد، جرات بیشتری پیدا کردم. فریدون را همه می شناختند و او مرا به آدم ها معرفی می کرد و عجب آنکه همه از او سراغ خبرنگار سیاسی را می گرفتند و باز مرا به حساب نمی آوردند! مجلس کم کم رونق گرفت. حالا قیافه های آشنا سرشناس را بیشتر می دیدم. حکیم الملک، جم، تقی زاده، سیدضیاء؛ آدم هایی که در تصور آن روزهای من همه ماموران مواجب بگیر انگلیس بودند و دور هر کدام از آنها عده ای گرد آمده بودند که لابد

تازه کابینه شبه نظامی سپهبد زاهدی جایش را به کابینه حسین علاء داده بود و جز تیمسار بختیار و حدیث حمام لشکر دو زرهی که می گفتند در آن خرسی را به جان بازداشت شدگان می اندازند، وحشتی دیگر در دل ها نبود و بعد هم که سوء قصد مظفر علی ذوالقدر با آن چشم های ابله نما و گوسفندوارش در حق علاء نخست وزیر کوچک اندام بی نتیجه ماند، کار نخست وزیر خیلی گل کرد چون با سر باندپیچی شده رفت به بغداد و پیمان تدافعی معروف را امضاء کرد و برگشت.

سال های اول روزنامه نویسی من بود و کسی درست و حسابی تحویل نمی گرفت. هم دانشجوی مدرسه ادبیات بودم و هم در کیهان قلم می زدم آن هم در همه باب ورزش، رپرتاژ شهری، اخبار مجلس و عملاً به صورت آچار فرانسه هیئت تحریریه درآمده بودم. هر وقت که صاحب یک حوزه خبری سرکارش نمی آمد، «عبدالرسول عظیمی» تقی توی سید بغل دستش می انداخت و جیغ ریزی می کشید و من را می فرستاد سراغ خبر. آن روز عصر هم بعد از این که روزنامه درآمد، عظیمی با دست سفید و کوچک و پنجه های چاقالویش اشاره کرد که نزدیک میزش بروم. این مرحمت آمیزترین رفتار سردبیر بود که معمولاً بد اخم تر از او در کهکشان مطبوعات دیده نمی شد و بعد پاکت سفیدی به دستم داد و آهسته گفت: «برو خانه لباس پلوخوریت را بپوش، سر و صورتت را صفا بده و برو سفارت عراق یک مهمانی مهم است. خبرش را تهیه کن. فردا صبح روی میز من باشد. رضازاده را هم می فرستم عکس بگیرد.»

دفعه اولی بود که من را می فرستاد به میهمانی یک سفارتخانه خارجی. لابد به اعتبار فرانسه کلپتره ای که می دانستم و حاصل ماه ها رفتن به انجمن ایران و فرانسه بود. در کارت دعوت نوشته شده بود که این میهمانی کوکتل به مناسبت امضای قرارداد بغداد است و ورود یک هیات نظامی عراقی عالیرتبه به تهران، به دعوت وزارت جنگ و ستاد بزرگ ارتشاران. و اواخر تابستان بود و اوایل پائیز و برگهای

## حمید ابطحی

متخصص و مشاور در امور سرمایه گذاری  
خرید و فروش املاک مسکونی و تجاری



Hamid Abtahi

منطقه

منطقه

منطقه

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییرات و تحولات  
در امور خرید و فروش خانه و املاک، مهمترین مسئله  
می باشد. من می توانم شما را در این امر مهم مطلع نمایم!

**Location! Location! Location!**

**Why Do You Pay Rent?!**

Whatever my client's goals, my goal is to make it happen.

I am an expert seeking to add value to your next transaction.

hamidabtahi21@yahoo.com + DRE# 01071456



(408)366-2180 + (408)253-5100

12376 Saratoga Sunnyvale Rd. Saratoga, CA. 95070

## چهارده سؤال برای پرسیدن از یک شرکت Debt Settlement

آرش زاد

کارشناس-دارای بورس تخصصی تعمیر اعتباری  
arash@zenithfg.com

## چگونه من در نهایت به کردیت اسکور ۸۳۶ تایی رسیدم!

مانی حاتمی

کارشناس-دارای بورس تخصصی تعمیر اعتباری  
mani@zenithfg.com

اگر شما به مذاکره و یا تسویه بدهی هایتان از طریق یک شرکت Debt Settlement فکری کنید، تعدادی سؤال مهم و ضروری وجود دارد که شما باید قبل از هر کاری از آنها بپرسید.

تیم اجرایی شما چه مدت تجربه و سابقه Debt Settlement دارند و چه مقدار بدهی را Settle کرده اید؟ بسیاری از شرکت ها، اصلا بدهی زیادی را حل و فصل نکرده اند و تیم اجرایی کم تجربه ای دارند. بر اساس قوانین جدید کاهش بدهی، شرکت هایی که تجربیات خود راجع به بعضی از مشتریان را مطرح می کنند، باید این ادعاها را مبنایی برای تمام مشتریان خود قرار دهند. به شرکنی که نمی تواند شواهدی برای این تجربیات و ادعاها فراهم کند اعتماد نکنید.

**آیا می توانید علیه من شکایت کنید؟** پاسخ به این سؤال این می باشد که بله احتمال آن وجود دارد. اگر آنها چیزی بر خلاف این می گویند، واقعیت ندارد.

**آیا برنامه های کاهش بدهی تاثیر منفی بر روی کردیت ریپورت من دارد؟** پاسخ صحیح به این سؤال بله است. تمام برنامه های کاهش بدهی تاثیر منفی بر کردیت ریپورت ها و امتیازات شما خواهد داشت. دنباله مطلب در صفحه ۵۳

ما در شرکت زینت برای حل مشکلات کردیتی افراد اقدامات زیادی انجام می دهیم و اینکه یک فرد با کردیت اسکور مثلاً ۵۳۰ که حتی قادر به گرفتن یک کردیت کارت نیست را بتوانیم کاری انجام دهیم که به راحتی برای خرید خانه اقدام کند یکی از هیجانانگیز ما در این حرفه است. برای همین در این مقاله سعی داریم که مواردی که باعث بهبود کردیت اسکور می شود را به شما یاد بدهیم.

شاید شما یک کردیت اسکور بسیار خوبی بین ۷۰۰ و ۸۰۰ دارید، اما نمی دانید برای به دست آوردن اسکور کامل چه اقدامی باید انجام دهید. این مقاله چگونگی دستکاری کردن در کردیت ریپورت برای رسیدن به حداکثر اسکور FICO را با جزئیات توضیح می دهد. حقیقت این است که شما به کردیت اسکور عالی جهت گرفتن وام نیازی ندارید و این پست فقط برای کسانی که می خواهند در شریط عالی باشند کاربرد دارد. در هر صورت، این یک تمرین سرگرم کننده است.

اولین چیزی که باید به خاطر داشته باشیم این است که به دست آوردن کردیت اسکور کامل طول می کشد. حذف اینتم های منفی از کردیت ریپورت و گرفتن اسکور خوب کار آسانی است، اما بدست آوردن اسکور کامل داستان دیگری است. در حال حاضر، فرض کنید که هیچ اکانت منفی در کردیت ریپورت شما مانند Late Payment و یا Collection وجود ندارد، بیایید به مسائل پیشرفته تر که برای رسیدن به این هدف باید انجام دهید، بپردازیم. به خاطر داشته باشید که تمام مراحل مشخص شده زیر بر اساس تجربه شخصی من است، نه بر اساس آنچه در اینترنت خوانده ام.

**حداقل سه کردیت کارت داشته باشید اما فقط از یکی از آنها استفاده کنید:** این اولین گام به طور کامل از تجربه شخصی من پس از آزمایش با تکنیک های مختلف بدست آمده است. من به این نتیجه رسیدم که جهت بهینه سازی کردیت اسکور، داشتن سه کردیت کارت اصلی، نه بیشتر و نه کمتر، بهتر کار می کند. این کارت ها باید سابقه پرداخت خوب و طولانی و استفاده کم (در مورد این بیشتر در مرحله ۳ توضیح داده خواهد شد) داشته باشند. علاوه بر این، من متوجه شده ام که بهتر است تنها یکی از این کارت ها به صورت منظم استفاده شود و دو کارت دیگر با بالانس صفر نگه داشته شود. این به این معنی نیست که هیچ وقت نمی توانید از

دو کارت دیگر استفاده کنید، اما به طور کلی به حداکثر می رساند. این تکنیک کردیت اسکور شما را با روش Macy نمی دیم. با این کار کردم، نمی دیدم. با این حال، اگر وجود دارد که اغلب از آن خرید می کنید، اگر Macy می خرید، کارت را از آن استفاده نکنید. این کار را به هر دو طرف منطقی تر از یک کردیت کارت اصلی و دریافت مزایای عضویت آن است.

**از کردیت کارت خود به صورت مداوم استفاده کنید، اما هرگز این کار را بیش از حد انجام ندهید:** من شخصا از آن دسته افراد نیستم که همه چیز را با کردیت کارت بخرم. من اغلب از یکی از کردیت کارتهایم استفاده می کنم. با این حال، متوجه شده ام که برای رسیدن به بالاترین اسکور ممکن FICO، استفاده مکرر از یک کردیت کارت مورد نیاز است. اخطار این است که شما هرگز نباید بیش از حد از این کارت استفاده کنید. دنباله مطلب در صفحه ۵۱

## دفتر خدمات اجتماعی ایرانیان

با مدیریت آذر نصیری

با سال ها تجربه، سرعت عمل،  
و دقت، شما را یاری می دهیم!

Azar Nassiri

Non-Attorney



خدمات سوشیال سکیوریتی

- ♦ مدیر و مدیکل
- ♦ سوشیال سکیوریتی (SSI)
- ♦ دریافت حقوق و مزایای دولتی (CAPI)
- ♦ دریافت حقوق پرستار
- ♦ دریافت حقوق بازنشستگی
- ♦ مصاحبه های سالانه سوشیال سکیوریتی
- ♦ انجام درخواست تجدید نظر در امور سوشیال سکیوریتی (Appeal)

در سراسر بی اریا

(415) 446-8682 + (925) 998-5340 + (408) 348-2595

Fax: (408) 247-5006

920 Saratoga Ave. #215, San Jose, CA 95129



داشته باشید، خودشیفته ها پذیرای شما نخواهند بود. آنها در هر گفت و گویی به دنبال این هستند که مسائل خودشان را دنبال کنند. در واقع دغدغه های شما برای آنها در باطن اهمیتی ندارد. برای همین هم ممکن است که به ظاهر بگویند چه بد. اما بیشتر از این نمی توانند شما را در ناراحتی همراهی کنند چرا که در اصل بد بودن شرایط احساسی شما را اصلا درک نکرده اند.

دیدن وجوه مثبت و چهره خاکستری و واقعی پدیده ها را ندارند.

**ساده سازی نیاز های اطرافیان:** خودشیفته ها نیازهای اطرافیان خود را تا حد ممکن نادیده می گیرند و از توصیف جزئیات شرایط اطرافیان سرباز می زنند چون به نظرشان ارزش وقت تلف کردن ندارد. به سادگی به انسان ها برچسب می زنند و همه را سرزنش می کنند بدون اینکه لحظه ای به این شک کنند که ممکن است ایرادی در خود آنها وجود داشته باشد. از نگاه آنها هیچ چیزی به اندازه خودشان در این دنیا اهمیت ندارد و محور دغدغه هایشان خودشان و نیازهای خودشان است. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

**واکنش های غیربالغ:** خودشیفته ها بسیار حساس هستند و در مقابل انتقاد بسیار شکننده. واکنشی که به انتقاد نشان می دهند معمولاً همراه با عصبانیت و درگیری است. آنها معمولاً این توانایی را ندارند که پاسخی که به محرک ها می دهند، پاسخی معقول و متناسب با آن محرک باشد. در این شرایط حتی اگر بتوانند واکنش های کلامی خود را کنترل کنند، زبان بدنشان به وضوح نشانگر حجم عصبی بودن آنهاست (گرچه هرگز زیر بار آن نمی روند). اگر موضوعی به نظر خودشیفته ها ایرادی داشته باشد، از بیخ و بن تیشه به ریشه آن می زنند و توانایی

## پنج نشانه خودشیفتگی پنهان

گردآورنده: سولماز مولوی

همه ما در زندگی روزانه خود با انسان هایی برخورد داریم که به وضوح خودشیفته اند. شاید هرکسی در برخورد با این افراد پس از مدت کوتاهی به این نتیجه می رسد که آنها از خودمتشکر هستند و نگاهی از بالا به پایین به تمامی اطرافیانشان دارند. اما نوعی دیگر از خودشیفتگی هم وجود دارد که به آن "خودشیفتگی پنهان" گفته می شود. تشخیص افراد این دسته به آسانی تشخیص خودشیفته های گروه اول نیست. اما این افراد هم به همان میزان ذوب در "خودشان" هستند و به همان اندازه افراد گروه اول برای روابط مخرب هستند.

خودشیفته ها سعی بر این دارند که در هر موقعیتی نقش قربانی را بازی کنند و بیچاره داستان باشند تا از این طریق بتوانند توجه اطرافیان را به خود جلب کنند. خودشیفته های پنهان معمولاً این جمله را زیاد استفاده می کنند که "من برای خودم زندگی می کنم و این کارها را انجام می دهم چون خودم دوست دارم که انجامشان دهم" اما این فقط یک نوع تواضع و بلوغ ساختگی است چرا که آنها بیش از هر فرد دیگری در انجام امور به دنبال جذب توجه اطرافیان هستند. هدف غایی آنها این است که به شما بفهمانند که خیلی مهم هستند و برای این کار از هیچ کوششی فروگذار نمی کنند.

**نداشتن حس همدردی:** اگر برایتان مشکلی پیش بیاید و نیاز به همدردی

اختلال خودشیفتگی یکی از انواع اختلالات شخصیت است که ریشه در دوران کودکی دارد و به دو دلیل ایجاد می شود: یا فرد در دوران کودکی توجه لازم را از اطرافیان دریافت نکرده و یا مورد توجه بیش از اندازه اطرافیان بوده. همین موضوع باعث می شود که زمانی که فرد پا به دوران بزرگسالی می گذارد به شکلی غیر طبیعی به دنبال توجه باشد یا می خواهد توجه نداشته در کودکی را حالا جبران کند و یا می خواهد توجه زیادی که در دوران کودکی به او می شده را همچنان داشته باشد.

### ۵ علامت خودشیفتگی

**حقارت ساختگی:** حقارت ساختگی در واقع نوعی از غرور و خودشیفتگی است. برخی از



Mitra Forozesh Behnam  
MBA, AFS, CRTP

**BAS BEHNAME**  
Accounting Solutions, Inc

**دفتر حسابداری و امور مالیاتی بهنام**

**Accounting, Tax & Financial Services**

✓Integrity ✓Respect ✓Commitment ✓Expertise

با داشتن **CPA on the board** کلیه امور حسابداری و مالیاتی شما را به بهترین وجه انجام می دهیم

- ♦ Accounting & Auditing
- ♦ Tax Preparation & Tax Consulting
- ♦ Dispute Tax Auditing with IRS, FTB, BOE, EDD
- ♦ IRS Tax Problem Resolution (Back Taxes)

- ♦ حسابداری و حسابرسی
- ♦ انجام کلیه امور مالیات بر درآمد
- ♦ بررسی و دفاع در حل حسابرسی مالیاتی
- ♦ رسیدگی و حل مشکلات مالیات های عقب افتاده

www.behnamaccounting.com ♦ behnamaccounting@yahoo.com

21060 W. Homestead Road,  
Cupertino, CA 95014

Cell: (209) 740-2764

121 E. 11th Street,  
Tracy, CA 95014

Office: (408) 440-9622 Fax: (209) 835-8986

Advisor You Can Count On!

Office: (209) 835-9655 Fax: (209) 835-8986



اینکه تعریف ویرجیلیو را شنیدم و به اینجا مراجعه کردم.»

بیمار بعدی از ناحیه شکم ناراحت است. او نیز به همین طریق تحت عمل جراحی قرار می گیرد. او مردی میانسال است که سال ها از درد شکم رنج می برد. با ویرجیلیو حرف هایی می زند که یک کلمه اش را هم متوجه نمی شویم. حرفها که تمام می شود خودش راه می افتد و روی تخت دراز می کشد. ویرجیلیو دقیقاً مثل یک ربع قبل عمل می کند. دو کف دست را بهم می چسباند. حالت جذبه ای به خود می گیرد. ما هم چهارچشمی مرد و میز و ویرجیلیو را زیر نظر داریم. بخاطر دارم به همکار عکاسم سفارش کرده بودم مژه هم نزنند و فیلم بگیرد. این بار هم از ویرجیلیو اجازه عکس برداری گرفته بودیم. فرد فیلیپینی از اینکه تصویرش لخت در دوربین ثبت شود زیاد سخت گیری نکرد. ویرجیلیو دست هایش را تا روی پیشانی بلندش بالا آورد. او با انگشتان دست راستش شکم مرد فیلیپینی را پاره می کند. خون از شکم سرازیر می شود اما او خونسرد بدون اینکه درد در چهره اش آشکار شود به من خیره می شود. ویرجیلیو به سرعت دستش را داخل شکم بیمار می چرخاند اما هیچ چیز بیرون نمی آورد. **دنباله مطلب در صفحه ۵۴**

یک غده کوچک را بیرون می آورد. در حین عمل بیمار بیهوش نیست اما خون راه افتاده ولی حس درد را در چهره بیمار نمی بینیم. بعد از اینکه ویرجیلیو غده را در می آورد به آرامی انگشتش را روی محل بریدگی می کشد و با پنبه خونها را پاک می کند. به سرعت سرم را روی گوش مرد آلمانی خم می کنم، هیچ اثری حتی جای جوش خوردن زخم به چشم نمی خورد. ویرجیلیو محل زخم را کمی ماساژ می دهد و چندبار نوک انگشتانش را به محل مورد نظر که جراحی شده نزدیک و دور می کند. به همین سادگی کار تمام می شود، یک جراحی کامل بدون وسایل پزشکی در چند دقیقه.

بیمار از جایش بلند می شود و وقتی با او گفتگو می کنم می گوید: «احساس می کنم که دیگر درد ندارم و گوشم کاملاً می شنود. در موقع عمل نیز دردی احساس نکردم، فقط موقع خارج کردن غده چرکی بود که کمی درد احساس کردم.» خودش شرح بیماریش را تعریف می کند که «من یکی دو سال پیش هنگام شیرجه رفتن در آب از ناحیه گوش صدمه دیدم و به تدریج گوش راستم چرک کرد و قدرت شنوایی ام را از دست دادم. از آن به بعد زیاد معالجه کردم اما موثر واقع نشد تا



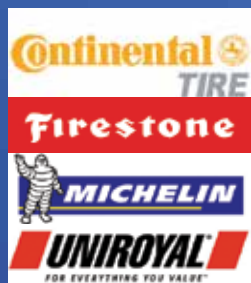
### عمل جراحی در چند دقیقه

حالا دیگر همه حرف ها را شنیده ام، در حالیکه هیچ چیز را به سادگی نباید قبول کنم جز اینکه همه چیز را مشخصاً با چشم هایم ببینم. ویرجیلیو همه چیز را از نگاهم می خواند. دل به دریا می زنم و می پرسم: «می توانم همه چیز را از نزدیک ببینم و همکاری در دوربین ثبت کند؟» ویرجیلیو با آرامش می گوید: «از نظر من اشکالی ندارد. البته اگر خود بیمار هم اجازه دهد.» از اولین بیمار که یک مرد چهل ساله است اجازه می گیرم. بیمار زیر گوش سمت راستش ورم کرده و از طریق این گوش شنوایی ندارد. ویرجیلیو او را روی تخت می خواباند و کف دست های خود را بهم می چسباند و جلوی صورتش می گیرد. کمی در خود فرو می رود و بعد آهسته با انگشت زیر لاله گوش بیمار شکافی ایجاد می کند. با خونسردی بسیار و با سرانگشت در داخل شکاف ایجاد شده جستجو می کند و بعد

حرفهای «ویرجیلیو» که به اینجا می رسد بر تعجب و حیرتم اضافه می شود. نابآوری را از چهره ام می خواند و بهمین دلیل شروع می کند به توضیح «درباره روح و بقای آن» روح بعد از مرگ از جسم جدا می شود و قادر به انجام کارهایی است که از عهده بشر عادی خارج است. از این که بگذریم در زندگی بعضی از افراد بخاطر استعداد خاصی که دارند می توانند با ارواح تماس حاصل کنند و از طریق آنها اعمالی را انجام دهند. این عمل با نیروی «ماینه تیم» صورت می گیرد. این را می دانیم که اسپیری چوالیست ها (spiritualist) «معتقدین به بقای روح» عقیده دارند، روح تابع زمان و مکان نیست. دکتر ویرجیلیو می گوید: «من در هر کجا باشم ارواح با من تماس حاصل می کنند. منتهی در نقاط مختلف ارواح مختلفی را می بینم و از طریق آنها دستور می گیرم. این ارواح متعلق به پزشکان و یا اشخاص روحانی هستند که سال ها پیش مرده اند.»

## S & S Tire And Auto Repair

### Complete Automotive Repair Service



Family Owned & Operated

**Oil Change Special**  
Get \$5 OFF on  
Regular Oil Change

**Oil Change Special**  
Get \$10 OFF  
Synthetic Oil Change

For Scheduled Maintenance & any other information please visit our website at  
[www.sstireandautorepair.com](http://www.sstireandautorepair.com)

Established in 1996

(408)738-1960  
597 S. Murphy Ave. Sunnyvale, CA 94086

We Are #1

هایمان توی توالست سیگار می کشیدیم  
حالا از ترس بچه هامان.»  
ما هم سی چهل سال بچه های مان را  
نصیحت می کردیم این کار را بکن آن  
کار را نکن و حالا نوبت بچه های ماست  
که انتقام آن سالها را بگیرند و نگذارند  
ما یک فقره نیویورک استیک نوش جان  
بفرماییم! عجب زمانه ای شده آقا!

### فاتح شدم!

یک نامه بالا بلند برایمان آمده بود که  
«آقای فلان بن فلان! چون حضرتعالی  
هفتاد ساله شده ای، اگر می خواهی  
گواهنامه رانندگی ات تجدید بشود باید  
بیایی امتحان بدهی!» گفتیم: «امتحان؟  
چه امتحانی؟ ما که در این شصت هفتاد  
سال در هر امتحانی رفوزه شده ایم، حالا  
بیاییم امتحان بدهیم که چه؟»

حال و حوصله خواندن آیین نامه رانندگی  
را نداشتیم. لاکردار عینهو داستان  
حسین کرد شبستری می ماند. تمام  
شدنی نیست. نشستیم پای کامپیوتر  
و برای فلان روز و فلان ساعت و فلان  
دقیقه وقت گرفتیم. فلان روز شال و  
کلاه کردیم و پا شدیم رفتیم اداره جلیله  
راهنمایی و رانندگی. دیدیم دوپست  
سپید نفری گوش تا گوش نشسته اند.  
ما که پیشاپیش وقت گرفته بودیم چندان  
معطل نماندیم. **دنباله مطلب در صفحه ۵۷**

ها را بخوری میمیری! می فهمی؟ می  
میری!» پیرزن همچون کودکی به حرف  
های دخترش گوش می دهد. هیچ دلش  
نمی خواهد از آن شکلات خوشمزه دل بر  
کند. اما امر و نهی دخترش جدی است.  
خیلی هم جدی است. شکلات را می گذارد  
روی قفسه و با دلخوری و دلشکستگی  
بیرون می رود. دلم برایش می سوزد.

بیاد دختر خودم می افتم. هر وقت به  
رستوران می رویم دخترم با مادرش  
دست به یکی می کنند و نمی گذارند  
غذای مورد علاقه ام را سفارش بدهم.  
نیویورک استیک!

دخترم می گوید: «بابا جون! سگته می  
کنی ها! یک غذای سالم سفارش بده!»

زنم می گوید: «مگر نمی خواهی فارغ  
التحصیلی نوا جونی و آرش جونی را  
بینی؟ پس نیویورک استیک بی نیویورک  
استیک!» البته گیله مردی که ما باشیم  
بعدا تلافی اش را در میآوریم و جای تان  
خالی میرویم رستوران مورد علاقه مان  
و یک فقره نیویورک استیک سفارش می  
دهیم به این بزرگی!

بعدش هم لب و لوجه مان را آب می  
کشیم و مثل بچه آدم می رویم خانه مان و  
شتر دیدی ندیدی!

یاد هادی خرسندی می افتم که می  
گفت: «جوان که بودیم از ترس پدر مادر



### قاتلی بر کرسی قضا

گویا جناب امام جمعه، فقر و گرانی و  
بدبختی مردم سودان را ناشی از نافرمانی  
الهی و بی حجابی زنان دانسته بود و در این  
باره فرمایشات می فرمود که ملت با چوب  
و چماق به جانش افتادند و تا توانستند  
مشت و مالش دادند. یاد بگیرد ای ملت  
سلحشور ایران!

### روزنوشته های بابا بزرگ

یک جعبه کوچک شکلات بر می دارد  
می گذارد روی پیشخوان جلوی من. می  
گویم: «چهار دلارا» دست توی کیفش  
می کند تا پولش را بدهد. دخترش که  
چهار پنج قدم آنورتر مشغول ور رفتن با  
میوه هاست خودش را به ما می رساند  
و معذرتی می خواهد و جعبه شکلات را  
برمی دارد و بازوی مادرش را می گیرد و  
می رود چهار قدم آنطرف تر.

صدایش را می شنوم. جعبه شکلات را  
توی دستش گرفته است و دارد ملامتش  
می کند: «مادرا! مادر جان! قند خونت  
بالاست. خیلی هم بالاست. اگر این شکلات

می گویند: قاتلی را بر کرسی قضا  
نشانده اند. گویا جنایتکار پلیدی بنام  
ابراهیم ریسی از اعضای مثلث مرگ  
توسط جنایتکار دیگری به ریاست قوه  
قضاییه منصوب شده است.

عبید زاکانی می گفت: «قوادی بهتر از  
قاضیگری است.» اما اکنون قوادان بر  
مسند قضاوت نشسته و قاضی القضاات  
می شوند. عبید می نویسد: «از قلمدان  
قاضی، قلمی بر زمین افتاد. شخصی که  
آنجا حاضر بود به قاضی گفت: «کلنگ  
ات را بردار.» قاضی به خشم در آمد که:  
«مردک! فرق قلم و کلنگ نمیدانی؟» مرد  
گفت: «هر چه هست باشد، تو خانه من با  
آن خراب کرده ای.»

### در سودان اتفاق افتاد

در یکی از شهرهای سودان مردان خشمگین  
با مشت و چوب و چماق به یک امام جمعه  
حمله کردند و او را کشان کشان از منبر  
پایین کشیده و از مسجد بیرون انداختند.



Amin Rafsanjani / Realtor  
BRE #01989647

- ◆ Sales & Purchase
- ◆ Residential
- ◆ First time Buyers
- ◆ Free Market Evaluation
- ◆ Guided by Principles of Trust, Respect & Integrity

## امین رفسنجانی

متخصص و مشاور در امور املاک مسکونی

آگاهی و شناخت درست از آخرین تغییر و تحولات در  
امور خرید و فروش خانه و املاک بسیار مهم است.  
من می توانم شما را در این مورد مطلع نمایم.

(408) 857-2131

◆ خرید و فروش املاک در کوتاهترین مدت، مناسب ترین هزینه و بهترین قیمت

◆ مشاوره رایگان جهت بررسی توانایی مالی

◆ سال ها تجربه در خرید و فروش مسکن

◆ ارزیابی رایگان املاک مسکونی در اسرع وقت

◆ ارائه سرویس بهتر و تأمین رضایت شما ضامن موفقیت من است



1567 Meridian Ave., San Jose, CA 95125



ARafsanjani@InteroRealEstate.com ◆ www.AminEstates.com

بهترین روش رعایت بهداشت فردی می باشد. پوشاندن دهان و بینی هنگام سرفه و عطسه کردن، دست های آلوده را به چشم و دهان نگذاشتن، اغلب فرم های بیماری پنجم بسیار خفیف بوده و تدریجا خود به خود از بین می روند و فقط می توان برای درمان تب و لرز از قرص تایلنول استفاده کرد.

**در زمان حاملگی:** مادرانی که آلوده به این ویروس شده اند بایستی با پزشک خود در تماس باشند. در حدود ۵ درصد خانم های حامله کودکان دچار کم خونی شدید شده و گاهی بچه ممکن است سقط شود و گاهی کودک در شکم مادر نیاز به تعویض خون پیدا می کند.

افرادی که دچار ضعف سیستم ایمنی هستند ممکن است نیاز به درمان اختصاصی برای رفع بیماری داشته باشند. نظیر افرادی که عضوی از بدن را پیوند زده اند مانند کلیه و کبد یا دچار بیماری سرطان و یا AIDS هستند.

بیمارانی که دچار بیماری sickle-cell هستند یعنی به طور مزمن کم خون هستند، در صورت مبتلا شدن به ویروس بیماری پنجم ممکن است دچار کم خونی شدیدتر شده و حتما نیاز به انتقال خون دارند.

ویروس از طریق خون نیز منتقل می شود. بسیاری از بزرگسالان که این بیماری را می گیرند علائمی نشان نمی دهند، ولی این فقط در ابتدا می باشد ولی بعدا یعنی بین کمتر از ۱۴ روز علائم در آنها ظاهر می شود. قرمزی صورت حتی تا سه هفته بعد از عفونت ویروسی ظاهر نمی شود و سایر علائم شبیه بیماری آنفلونزا می باشد. بعضی کودکان و بزرگسالان در اثر این بیماری دچار درد مفاصل و تورم می شوند ولی این علائم نیز تدریجا به ناپدید می شوند.

#### علائم دیگر بیماری پنجم

تب خفیف، گلو درد، سر درد، گرفتگی بینی و خستگی. چند روز بعد از این علائم یک rash روی صورت به فرم قرمز رنگ ظاهر شده و سپس به بازوها، پاها و شکم سرایت می کند. بعد از ۵ تا ۱۰ روز rash تدریجا از بین می رود. معمولا rash از مرکز و یا وسط صورت تدریجا از بین می رود و به فرم حلقه قرمز رنگی در می آید. گاهی این تا چندین ماه طول می کشد. گاهی ویروس از طریق سرفه کردن نیز پخش می شود خانم های حامله در صورتیکه بیماری پنجم مبتلا شوند آن را به نوزاد خود منتقل می کنند. اغلب پزشکان با دیدن قرمزی روی صورت بیماری را تشخیص داده و نیازی به آزمایش خون نمی باشد. جهت جلوگیری آن واکنس وجود ندارد.



## بیماری پنجم Fifth Disease

از سرخک (measles)، سرخچه (Rubella)، آبله مرغان (Chicken pox) و تب مخملک (Scarlet fever). تقریبا نیمی از کودکان و نوجوانان به این بیماری مبتلا می شوند و زمانیکه آن را گرفتند بعد از آن دیگر به آن مبتلا نخواهند شد. کودکانی که به این بیماری مبتلا می شوند نیازی ندارند که در منزل مانده و به مدرسه یا مهدکودک نروند به شرطی که تب آنها قطع شده باشد. ویروس بیماری پنجم یک ویروسی است که از طریق بزاق و ترشحات تنفسی بین کودکان در کودکان منتقل می شود و بیشتر در زمستان و بهار فعال می باشد. کودکانی که مبتلا شده و دارای سیستم ایمنی ضعیف هستند ممکن است بیماری را به راحتی به دیگران منتقل کنند، زیرا

اخیرا CDC، مرکز کنترل بیماری ها در آمریکا گزارش کرده است که بیماری پنجم در کودکان و نوجوانان رو به ازدیاد می باشد.

این بیماری یک نوع بیماری ویروسی پوست است که بیشتر در کودکان ظاهر می شود. نوع ویروس آن بنام Parvovirus نامیده می شود. علت آن که آن را بیماری پنجم نامگذاری کرده اند این است که این پنجمین بیماری در لیست بیماری های ویروسی که در کودکان ظاهر شده و ایجاد یک rash در صورت بچه ها بوجود می آورد که بسیار قرمز رنگ است. این بیماری گاهی بنام صورت سیلی خورده نیز نامیده می شود. (slapped cheek disease) چهار بیماری ویروسی دیگر عبارتند



## یوگا برای تمام سنین با مریم سالاری

▪ Therapeutic Yoga ▪ Vinyasa Yoga ▪ Chair Yoga  
(یوگای درمانی)

جلسه اول را رایگان تجربه نمایید.

تخفیف ویژه

برای عزیزانی که M.S دارند.

برای اطلاع از زمان و ساعت کلاس ها با ما تماس بگیرید .

maryamsalariyoga@gmail.com ▪ ۸۸۸۲ - ۸۰۲ (۴۰۸)



با یوگا:

- شناخت و ارتباط بهتر با بدن
- قبول وضعیت جسمی و روحی
- بالا بردن قدرت عضلانی و تقویت حافظه
- بالا بردن قدرت تمرکز
- شناخت انرژی های درونی
- تعادل بین چاکراه ها
- هماهنگی بدن، فکر و روح
- سلامتی و شادابی برای تمام عمر

# سهیلا رضایی

متخصص در امور خرید و فروش املاک در شهر ساکرامنتو و حومه

خانه ای بسیار زیبا در یکی از بهترین مناطق شهر رزویل  
با قیمت فوق العاده مناسب ۶۹۹,۰۰۰ دلار به فروش می رسد!  
**این اکازیون را از دست ندهید!**



Soheila Rezae  
Lic.: 01834116

- ◆ Beds: 4 ◆ Baths: 3 (2 1)(FH) ◆ Sq Ft: 3167 ◆ Lot size: 8973 ◆ Year Build: 2001
- ◆ High Ceiling ◆ Master Bedroom Downstairs ◆ Paradise Looking Backyard
- ◆ Updated & Remodeled ◆ Large Loft Price: **\$699,000**



Soheila.Realtor@gmail.com

**916-616-7395**

9217 Sierra College Blvd #120, Roseville, CA 95661

Nick Sadek  
Sotheby's  
INTERNATIONAL REALTY

پس اثر فردوسی می تواند در دست همه کسانی که نمی خواهند فرمانروایی محمود را بپذیرند و با آن درستیزند حربه مناسبی باشد. در چنین شرایطی ارزش والای هنری شاهنامه نه تنها از مخاطرات سیاسی آن نمی کاست، بلکه برعکس آن را افزونتر می ساخت. آیا می توان پنداشت که فرمانروای خون آشام و پر قدرت زمان، سلطان محمود- با توجه به دیدگاه زیباپسندانه، تیشه به ریشه اعتبار خویش زند؟

بنابراین داستان فردوسی و محمود، شاعر که از «سلطان بی فراست»، به خشم آمده بود او را هجو کرد و از ترس جان خویش، از غزنین به کرانه دریای مازندران که شهریاری از یک خاندان اصیل ایرانی در آنجا حکمروایی می کرد گریخت. اما شهریار که از خشم محمود نسبت به فردوسی هراسناک بود پس از خواندن هجو، دریافت که اگر محمود از آن آگاه گردد تا چکامه سرای پیر را به مرگی جانگداز نکشد آرام نخواهد گرفت. برای همین هم به فردوسی پیشنهاد کرد که هجو را از او بخرد و برای هر یک بیت هزار دینار به او بپردازد. شاعر که به پول نیازمند بود پذیرفت و هجونامه را نابود کرد.

دنباله مطلب در صفحه ۵۵

چندان هم نبود، زیرا یا به لشگر کشی های چپاولگرانه می پرداخت و یا به کشتار «فرمطیان» یعنی همه کسانی که فرمان او را نمی بردند- دشمنان داخلی، تفسیری بزرگ بر قرآن می نوشته است. حتی زنان خاندان او هم به خوبی فرهیخته بودند و برخی از آنها به فراگیری علم و دانش رایج در زمان می پرداختند و برخی دیگر در خوشنویسی شهرت زیادی داشتند. همه اینها به خوبی می رساند که محمود دانش کافی داشته و می توانسته است ارزش و شایستگی «شاهنامه» را دریابد. اما به گمان بسیار، محمود به دلیل همان دانش و فرهیختگی خود نمی توانست این را نیز دریابد، که اگر شاهنامه پیشتر نوشته شده بود مسلماً می توانست کمک بزرگی برای سامانیان باشد و دیگر اینکه اندیشه های اساسی و بنیادی شاهنامه، اعتبار او را از ریشه بر باد می داد. او به خوبی می دانست که می تواند به کمک تاریخ نویسان جیره خوار دریاری اصل و تبار خود را به هر یک از پادشاهان گذشته دور برساند اما دشمنان او فریب اصل و تبار ساختگی او را هرگز نخورده، او را «دارنده فرّیکانی» برنخواهند شمرد، آخر، در شاهنامه آمده که غاصب بی فرّ، دیری بر او رنگ پادشاهی نخواهد ماند،

## سیر و سفری در گلستان ادب پارسی

بخش هفتم

گردآوری و نگارش: پرویز نظامی



فردوسی در حالی به غزنین سفر کرد که از این وقایع کاملاً بی خبر بود و اگر هم آگاهی داشت، بیش از آن نمی توانست چشم به راه بماند. با در نظر گرفتن همه این پیش آمدها می توان پنداشت که روی آوردن فردوسی به محمود در آن حال و روز می توانست یکسره بی پاسخ بماند و همه امید و آرزوی چکامه سرای کهنسال بر باد رود.

برخی از خاورشناسان بر این پندارند که محمود بدان علت که ترکی خشن بود و عظمت شاهنامه را نمی توانست دریابد، آفریده فردوسی را ارزش و وقعی ننهاد. گمان نمی رود نیاز به گفتن باشد که چنین نظریه و بینشی فاقد ارزش علمی است. چنانکه از منابع و اسناد بر می آید، محمود مردی فرهیخته بود و نه تنها پارسی دری بلکه زبان عربی را هم می دانست، گهگاه گویا به پارسی دری شعر هم می گفته و در زمان فراغت که

فردوسی، دگر بار شاهنامه خود را به دست می گیرد و به آن مطالبی اضافه می کند که در آنها از محمود و برادرش- امیرنصر- سپهسالار خراسان- ستایش است. سپس کتاب را به غزنین می رساند. اما در آن سال در آنجا دگرگونی بزرگی رخ می دهد. محمود که می خواست وفاداری خود را از آنان گرفته بود، ابوالعباس اسفراینی وزیر خود را معزول کرد و میمندی را که با همه سنت های قومی و بخصوص ایرانی دشمنی داشت و حتی می کوشید مکاتبات دیوانی دستگاه غزنویان را از پارسی به تازی برگرداند به جای او به وزارت منصوب کرد. این در حالی بود که ابوالعباس اسفراینی وزیر معزول و دانشمند محمود بر اثر علاقه ای که به زبان فارسی داشت به فردوسی و شاهنامه وی علاقه و ستایش فراوان داشت و او را به اتمام آن تشویق کرد و به مال و پاداش نوید و وعده داده بود.

## Ali Driving & Traffic School

کلاس های تعلیم رانندگی و ترافیک علی

برای بزرگسالان و نوجوانان

We Offer a Complete Course in Drivers' Education & Training with Professional Instructors

- ◆ Driving
- ◆ Training
- ◆ Traffic School
- ◆ Drivers Education
- ◆ Seniors, Teens & Adults
- ◆ Free Home & School Pickup
- ◆ Hiring & Training Instructors

Safe Driving  
Saves Lives



Safety is our most  
important concern

Licensed & Bonded

افرادی که جریمه رانندگی دریافت کرده اند می توانند در مدرسه ما شرکت کرده و امتحان خود را به راحتی قبول شوند. این کلاس ها به زبان فارسی نیز عرضه می گردد

آموزش رانندگی توسط کادری مجرب و حرفه ای

(408)370-9696 ◆ (408)394-5249

ارایه خدمات مهاجرتی با کیفیت عالی و هزینه کم  
(به زبانهای فارسی و انگلیسی)



کسب تابعیت (سیتی زن شیب)

کارت اقامت دائم (کارت سبز)

در خواست مهاجرت خانوادگی

تمدید کارت سبز

مجوز اشتغال

معافیت از پرداخت هزینه

لطفاً برای تعیین وقت در شمال یا جنوب کالیفرنیا یا تکزاس با ما تماس حاصل فرمایید

408-261-6405

818-616-3091

Pars Equality Center  
1635 The Alameda  
San Jose, CA 95126

Pars Equality Center  
4954 Van Noy Blvd, Suite 201  
Sherman Oaks, CA 91403

www.parsequalitycenter.org

A DOJ Accredited Agency

511 (c)(3) Nonprofit Organization

To Obama,



نامه‌ها را قاب گرفت، به دیوار یا راهروی ورودی اتاق کار خود کوبید، از آن‌ها کپی گرفت و بین اعضای کابینه پخش کرد و خواست هر روز و همیشه این‌ها جلوی چشم باشند تا «یادش نرود باید چه چیزهایی را تغییر دهد و به چه مردمی خدمت کند».

یکی از این نامه‌ها را ربکا آلر، زن جوانی از ساکنان مینیاپولیس نوشت. ربکا نوشت که چطور او و شوهرش همه آن‌چه را که «راه درست» بود انجام دادند تا زندگی جمع‌وجور و کوچک و آبرومندی داشته باشند. قرض دانشجویی گرفتند تا به کالج بروند و بتوانند مدرکی بگیرند تا شغل بهتری داشته باشند، با تنگ‌دستی مجبور شدند مدتی با دو بچه کوچک به زیرزمین خانه والدین همسرش کوچ کنند و آن‌جا سکونت کنند تا اجاره ندهند. هر دو ماشین‌های قراضه کوچکی را می‌رانند که نزدیک به ۲۰ سال عمر کرده‌اند و برای خانواده‌ی آن‌ها با ۲ بچه کوچک تنگ است. با دقت و وسواس ارزان‌ترین مواد غذایی را می‌خرند. جز به وقت کریسمس و تولد، کفش و لباس نویی نمی‌خرند. هر دو عرق می‌ریزند و جان می‌کنند و کار می‌کنند.

شوهرش بالاخره کار نسبتاً بهتری گرفت. توانستند خانه محقری کرایه کنند و از زیرزمین خانه والدین همسرش بیرون بیایند. الان ماهی ۱۹۰۰ دلار شهریه پیش‌دستانی برای بچه‌شان می‌پردازند. پول مواد غذایی هر سال گران‌تر شده و سر به فلک می‌زند درحالی که حقوق آن‌ها ۱۰ سال است تغییری نکرده است. آن‌ها کماکان شاکر و خوشحالند که کاری دارند و سقفی بالای سر، ولی آقای رئیس‌جمهور دیگری امیدی ندارند که روزی طبقه متوسط باشند. به نظرش در آمریکا هر چقدر هم جان بکنی، قانون مدار باشی، همه «کارهای درست و بر مبنای قاعده» را انجام بدی تا زندگی کوچک و شرافتمندانه و ساده طبقه متوسط داشته باشی، هرگز به این آرزوی کوچک نمی‌رسی. **دیناله مطلب در صفحه ۴۸**

شب می‌خواند، برای بعضی از آن‌ها با دست‌خط شخصی جواب می‌نوشت، در حاشیه بعضی دیگر از نامه‌ها نکاتی را می‌نوشت تا کارکنان با این محور و کلیدواژه‌ها برای نامه‌جوابی بنویسند و چندتایی از این نامه‌ها را قاب کرد، به دیوار دفتر کار خود زد تا همیشه جلوی چشمش باشد.

دفتر مکاتبات شخصی رئیس‌جمهور، کلیدواژه‌های مشخصی را انتخاب کرده بود تا او با نگاه به کلیدواژه‌ها بداند که محتوا درباره چیست: مالیات، مهاجرت، شغل، اوکراین، عراق و افغانستان، بیماری، خشونت، اسلحه، حساس (معنایش این بود که فردی درباره اندوه از دست دادن عزیزی برای رئیس‌جمهور نوشته است) و... مهم‌ترین نشانه «نقطه قرمز درشت» در بالای صفحه بود. این ویژه‌نامه‌هایی بود که «توجه و رسیدگی فوری» احتیاج داشت. نامه‌هایی که فردی مستأصل و خسته از همه‌جا و همه‌کس نوشته بود که به فکر خودکشی است یا خشونت علیه دیگران.

جین ماری لاسکاس هر بخش کتاب را با تصویر نمونه‌های بعضی از نامه‌ها آغاز کرده است. در اقدامی جالب، سراغ بعضی نویسندگان نامه‌هایی رفته که از سوی او با جوابی دریافت کردند تا ببینند چند سال بعد از نامه‌نگاری، احوال‌شان چطور است. چیزی تغییر کرد؟ حس‌شان چه بود وقتی رئیس‌جمهور به نامه‌ی آن‌ها پاسخ داد؟ چه شد که به رئیس‌جمهور نامه نوشتند؟ انگیزه آن‌ها چه بود؟

لاسکاس در این کتاب هم با مسئول دفتر مکاتبات شخصی رئیس‌جمهور و هم با خود باراک او با مصاحبه کرده است. از او با پرسیده چه شد که تصمیم گرفت پیگیر و مداوم و حتی در سفر کاری و تعطیلات، روزی ده نامه را بخواند و پاسخ دهد؟ او با در پاسخ می‌گوید که عادت نامه خواندن او را «سر پا نگه می‌داشت» و به او هر روز یادآوری می‌کرد که یادش نرود پشت هر مخالفت، موافقت، رنج و اندوه، خشم و فریاد یک انسان یا گروهی از انسان‌ها وجود دارند که مهم‌اند، قصه‌ای دارند و باید قصه آن‌ها را شنید و در تصمیم‌گیری حواست به آن‌ها باشد. می‌گوید نامه نوشتن و نامه خواندن به او کمک کرد که هم‌دردی و هم‌دلی بیشتری داشته باشد، چیزی که به نظرش، رمز کلیدی تغییر است و نقطه‌ای که آدم‌ها را از فرد به جمع می‌رساند و به آن‌ها توانایی «ساختن اجتماعی کوچک» در راه رسیدن به هدفی مشخص را می‌دهد.

### نامه‌هایی که قاب گرفته شدند

دفتر مکاتبات شخصی رئیس‌جمهور در دوران او با روزانه بیش از ده هزار نامه دریافت می‌کرد. باراک او با چندتایی از این

## «به او با ما: با عشق، شادی، خشم و امید»

فرناز سیفی

خود نوشت که دو پسر بچه کوچک در محل به او گفتند «دخترها نمی‌توانند دنیا را تغییر بدهند». حالا او امیدوار است رئیس‌جمهور راهنمایی‌اش کند که چطور جواب این پسر بچه‌ها را بدهد و بهش بگوید چطور به عنوان یک دختر، دنیا را تغییر دهد. پایین نامه‌اش نقاشی چسبانده که «دخترها می‌توانند جهان را تغییر بدهند» و «به خودت باور داشته باش» یکی از سیاست‌های مالیاتی او بیزار است و خشمگین، دیگری از عشق سرخورده و... این‌ها بخشی از نامه‌هایی است که مردم آمریکا، از گوشه‌وکنار کشور، در ۸ سال ریاست‌جمهوری باراک او با ما، خطاب به او نوشتند و اکثر آن‌ها در کمال ناباوری، جواب نامه‌شان را دریافت کردند. کتاب تازه جین ماری لاسکاس که نویسنده، روزنامه‌نگار و استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه «پیتزبورگ» است، به زیر و رو کردن و بررسی میلیون‌ها نامه‌ای اختصاص دارد که خطاب به او با ما نوشته شد. کتابی که در سپتامبر ۲۰۱۸ با عنوان «Anger & Hope Joy, to Obama, With Love» به بازار آمد.

### عادت نامه خواندن شبانه

باراک او با ما، در همان اولین روزهای آغاز ریاست‌جمهوری خود دفتر تازه‌ای در ضلع غربی کاخ سفید که بخش اداری است، راه انداخت. دفتری که در ابتدا با ده کارآموز و یک مسئول کار را شروع کرد و شمار کارکنان این دفتر در آخرین سال ریاست‌جمهوری او با ما به بیش از شصت کارآموز و ده نیروی ثابت و یک مسئول رسیده بود. دفتری که اسم آن «دفتر مکاتبات ریاست‌جمهوری» شد و اهالی کاخ سفید با عنوان اختصاری «او.پی.سی.» از آن نام می‌بردند. پیش از این رئیس‌جمهور ویلیام مک‌کینلی دفتر مشابه‌ای در کاخ سفید راه انداخته بود. اما حجم کار این دفتر همیشه بسیار محدود بود و هیچ‌وقت رئیس‌جمهوری خود را مقید به خواندن مداوم نامه‌ها نکرده بود، چه رسد به این که وقت بگذارد و به نامه‌ها پاسخ دهد.

باراک او با ما از همان ابتدا یک قاعده شخصی وضع کرد و تا آخرین روز ریاست‌جمهوری خود به آن پایبند ماند: تک‌تک نامه‌هایی که خطاب به او ارسال می‌شود، باید خوانده شود. کارکنان دفتر مکاتبات شخصی ریاست‌جمهوری، هر روز ده نامه را انتخاب و روی میز کار او بگذارند. او با هر شب نامه‌هایی را که انتخاب شده بود، به بخش خصوصی کاخ سفید که محل زندگی او و خانواده‌اش بود می‌برد. نامه‌ها را در خلوت

مردی از او با ما در نامه‌اش نوشت که بالاخره دیشب تمام توانش را جمع کرد و به زنش گفت که همجنس‌گراست و دیگر نمی‌تواند به این زندگی و هویت دروغین ادامه دهد. حالا اول صبح این نامه را برای شما می‌نویسم آقای رئیس‌جمهور تا به شما هم بگویم که من همجنس‌گرایم، همیشه بودم و تا حالا هویت جنسی‌ام را پنهان می‌کردم. یک زندانی در نامه‌اش با حروف درشت نوشته بود «کمک» و به رئیس‌جمهور اعتراف کرده بود که در زندان به سایر زندانیان کراک می‌فروشد. «ولی آقای رئیس‌جمهور! من یک موجود از دست‌رفته نیستم که امیدی بهم نباشد. اگر به من فرصتی داده شود، آدم بهتری می‌شوم، شهروند مفیدی می‌شوم. تقاضای تجدیدنظر در پرونده‌ام را ندارم، فقط می‌خواهم به یک نفر در این جهان بگویم که من از دست‌رفته نیستم، آرزو دارم روزی شهروند بهتری باشم».

استاد دانشگاهی که حالا رئیس دانشگاه است، نوشت که او همیشه جمهوری خواه و محافظه‌کار بوده. با بسیاری از سیاست‌های رئیس‌جمهور، به‌ویژه سیاست‌های دست‌ودلباز او در حوزه مهاجرت مخالف است. اما ماه پیش برای سفری دانشگاهی، گروهی از شاگردانش را به منطقه بسیار فقیری در اکوادور برد. در آنجا با خانواده‌ای روستایی آشنا شد که پدر ماهی ۱۴۰ دلار درآمد داشت. خانواده‌ای هشت نفره که یکی از اقوام هم با آنها زندگی می‌کرد. در خانه نه خبری از آب آشامیدنی بود نه گاز و برق. کف زمین حتی کاشی نداشت و هنوز گل بود. یکی از پسرهای این خانواده در آمریکا غیرقانونی زندگی می‌کند. حالا سؤال او از رئیس‌جمهور روشن است و شفاف: چطور می‌تواند به این پسر کمک کند؟ چه می‌شود کرد تا این مرد جوان بتواند در آمریکا به شکل قانونی زندگی کند؟ چطور می‌توان وضعیت هزاران جوان دیگر مثل او در خاک آمریکا را بهبود بخشید و به آنها امکان زندگی قانونی داد؟

دو زن همجنسگرا که به تازگی با هم ازدواج کردند، عکسی از مراسم ازدواج خود را برای او فرستادند: «سپاس‌گزاریم آقای رئیس‌جمهور». مردی به تمام سیاست‌های اقتصادی او فحش داده، صورت‌حساب‌های واریزنشده خود را به نامه پیوست کرده و پرسیده بگو با این همه فرض باید چه کنم؟ زنی صورت‌حساب‌های درمانی مادر خود را فرستاده و نوشته کمرشان زیر بدهی بابت درمان شکسته. کاری کنید. دختر بچه‌ای کوچک با دست‌خط کودکانه

## زنان و دختران ایزدی: شاهدان فراموش نشده جنایت

امید رضایی

دادستانی آلمان تاکنون دو حکم بازداشت بین‌المللی برای جنایت‌کاران داعش که در آزار جنسی دختران و زنان سنجاری دست داشته‌اند صادر کرده است. این احکام محصول تحقیقات گسترده دادستانی از زانی است که حاضر شده‌اند در مورد آنچه بر سرشان آمده شهادت بدهند.

نادیا مراد، دختر کرد ایزدی و برنده جایزه نوبل صلح ۲۰۱۸ (به همراه دنیس موک‌وگه)، یکی از ۱۱۰۰ نفری است که در مارس ۲۰۱۵ در چارچوب یک سهمیه ویژه برای حمایت از زنان و دختران آسیب‌دیده از دولت محلی ایالت بادن-وورتمبرگ (Baden Wurttemberg) آلمان اجازه اقامت در آلمان دریافت کردند. تقریباً تمام این ۱۱۰۰ نفر، زنان و دختران و کودکان ایزدی‌مذهب اهل منطقه سنجار در شمال عراق بودند که دوره‌ای از زندگی‌شان را به اسارت دولت اسلامی، داعش، درآمده

### یک قتل عام برنامه‌ریزی شده

یورش داعش به منطقه سنجار به بهترین شکل ممکن تدارک دیده شده بود: ساعت سه بامداد سیاه‌پوشان داعش همزمان ده‌ها روستا را تصرف کردند. شنگال مرکز اقامت ایزدی‌ها، اقلیت مذهبی کرد در شمال عراق است. ایزدی‌ها



همین‌طور در بخش‌هایی از سوریه، جنوب شرقی ترکیه و مناطقی از قفقاز هم زندگی می‌کنند. آنها در زمان حمله داعش حدود یک درصد جمعیت عراق را تشکیل می‌دادند. آئین ایزدی که باوری مبتنی بر یکتاپرستی است، در قرن چهارم میلادی در بین‌النهرین شکل گرفت. با وجود اعتقاد ایزدیان به توحید، جهادی‌های داعش آنها را «بت‌پرست و شیطان‌پرست» می‌دانستند و برخلاف مسیحیان و یهودیان هیچ حقوقی برای آنها قائل نبودند. داعش آن دسته از ایزدی‌ها را که به موقع موفق به فرار نشده بودند بعد از جدا کردن زنان و مردان یک‌جا جمع کرد. جنگجویان بیشتر مردان را بلافاصله کشتند، تعدادی از جوانان را برای آموزش نظامی انتخاب کردند و فقط به کودکان خردسال اجازه دادند نزد مادران‌شان بمانند. بنا به تحقیقات، داعش برای تشخیص سن و طبقه‌بندی پسران جوان موهای زیر بغل را بررسی می‌کرد. برای زنان اما وضع به مراتب بدتر بود: تنها دخترچه‌هایی که بنا به

بودند. ورود تعداد نسبتاً زیادی از این زنان در چارچوب یک سهمیه ویژه به آلمان، باعث شد دادستانی کل فدرال آلمان به این فکر بیفتد که در مورد آنچه بر این زنان گذشته است تحقیق کند. آلمان از سال ۲۰۰۲ بخشی از «حوزه قضایی بین‌المللی» (Universal Jurisdiction) شد که به دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی اجازه می‌دهد در مورد متهم بدون در نظر گرفتن مکانی که جرم در آن اتفاق افتاده است، تابعیت او، کشوری که در آن اقامت دارد، و هر گونه روابط با مراجع قانونی که در حال تحقیق در مورد شخص هستند، در هر کشوری تحقیقات جنایی و قضایی انجام دهند.

با آغاز جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱، این نهاد شروع به جمع‌آوری اطلاعات در مورد سوریه کرد. در ابتدا تحقیقات فقط علیه بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه، به دلیل دستور تیراندازی به معترضان غیرمسلح بود. اما کم‌کم «جنایت جنگی» به دیگر طرف‌های درگیر در جنگ داخلی هم نسبت داده شد و دادستانی عمومی آلمان تحقیقات خود را گسترش داد. در

شنگال با نظم و انضباط خاص و قوانین مشخص بازارهای برده‌فروشی برپا کردند. جهادگران همین‌طور قربانیان ایزدی را بین خودشان خرید و فروش می‌کردند. هفته‌نامه زایت (Zeit) آلمان در اوت ۲۰۱۶ سندی منتشر کرد که در آن چنین آمده است: «سند مالکیت: دادگاه شرع ولایت نینوا در روز سه‌شنبه تأیید کرد که برادر ابوالسبیر صاحب زن اسیر نجه سعید، ۲۰ ساله، با مشخصات چشم‌های عسلی، بسیار لاغر و با قد فقط یک متر و ۳۰ سانتی‌متر است. برادر ابومنعم هم حاضر بود. دو طرف بر سر رقم ۱۵۰۰ دلار به توافق رسیدند.»

تقریباً تمام زنان اسیر مجبور شدند به دین اسلام بپیوندند. داعشیان در برخی موارد زنان ایزدی را به عقد خود درآوردند تا به کارهایشان مشروعیت دینی بدهند. اما حقیقت این است که به تمام این زنان تجاوز شد یا حداقل مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفتند. روزنامه نیویورک تایمز در سال ۲۰۱۵ از قول یک دختر ۱۲ ساله که توانسته بود از چنگ «صاحب» خود فرار کند، نوشت: «بهبش گفتم (درد داره، لطفاً تمومش کن.» جواب داد در اسلام تجاوز به «کافران» مجاز است. گفت تجاوز به کافران او را به خدا نزدیک‌تر می‌کند.»

دنباله مطلب در صفحه ۴۹



## آتوسا یکان

مربی و راهنمای زندگی

Professional Certified Life Coach  
atoosa30@yahoo.com

مربی زندگی یک روانشناس نیست. او کسی است که با حمایت و تشویق شما و با ارائه راه‌های جدید برای رسیدن به هدف‌ها، به شما کمک میکند تا زندگی شخصی و حرفه‌ای خود را توسعه دهید.

مربی زندگی یک سیستم پشتیبانی است که یک هدف در ذهن دارید: بالا بردن کیفیت زندگی شما

- ♦ رسیدن به شادی و نشاط درونی
- ♦ Relationships
- ♦ Self-esteem
- ♦ اعتماد و حرمت نفس و تعادل
- ♦ Behavior Problems
- ♦ خودشناسی، خودسازی، هدف‌یابی
- ♦ Adults & Teens
- ♦ تصمیم‌گیری‌های درست در زندگی شخصی و یا کاری
- ♦ Life Choices
- ♦ روابط و حل اختلافات زوجی و یا خانواده‌ها
- ♦ Happiness & Balance
- ♦ صحبت‌های مثبت و سازنده برای نوجوانان و جوانان
- ♦ تخصص و تجربه در روش‌های مؤثر، شاد کردن و تقویت حافظه سالمندان شما در منزل و یا خانه سالمندان ♦ جلسات Coaching و Meditation در دفترهای خود و یا سرویس سیار در صورت لزوم برای راحتی شما

**Atoosa Yekan "Not just another life coach..."**

دفاتر در سن حوزه و پلزن‌تون. سرویس سیار موجود می‌باشد.

۹۷۰۰-۲۹۷ (۹۲۵)

# idents®

## RS FOR SERIOUS INJURIES

### CAMERON YADIDI

ATTORNEY AT LAW



# No Fees

## Until We Win Your Case!

### ettlements & Verdicts



[Powerfulinjurylawyers.com](http://Powerfulinjurylawyers.com)

burg & Brock, dose not warranty or guarantee the outcome of any legal matter.





# ACC

POWERFUL LAWYER

## دکتر کامران یدیدی

### وکیل تصادفات و صدمات شدید بدنی

### نامی معتبر و شناخته شده در شرکت های بیمه



Over \$200,000,000 Collected in Settlements



Vehicle Accidents



Motorcycle Accident



Slip & Fall



Dog Bites

# (888) 979-7979

Powerful Injury Lawyers are subsidiaries of Law Offices of Burg & Brock, Law Offices of B



سوسن

(در هزار سال شعر فارسی)

بهرام گرامی

bgrami@yahoo.com

زبان آبدار سوسن تر

نماید از کجی شمشیر و خنجر

(هلالی جغتایی)

سوسن گلی است سپید و انواعی از آن خوشبو که رنگ و روی معشوق را به آن تشبیه کرده‌اند. آنچه سوسن را در شعر فارسی از دیگر گل‌ها متمایز می‌کند از یک سو زبان و زبان‌آوری آن به جهت شباهت تام گلبرگ‌های دراز آن به زبان از کام برآمده است و از سوی دیگر خاموشی او در عین زبان داشتن است و این دو تعبیر گویایی و خاموشی سوسن را به آزادی شیره کرده است.

سوسن گلی است از جنس *Lilium* متعلق به خانواده *Liliaceae* یا تیره سوسن که در انگلیسی *Lily*، در عربی همان سوسن فارسی نامیده می‌شود و در زبان پهلوی و متون عهد باستان همین نام را داشته است.

دو بیت زیر از عبدالواسع جبلی و کمال خجندی به بوی سوسن اشاره دارد:

هرچند که هستی ای نگار دلجوی / چون لاله همه رنگ و چو سوسن همه بوی

با قامت ای لاله رخ سوسن بوی / از جای رود چو آب، سرو از لب جوی

از جای رفتن = میدان را خالی کردن.

سوسن و سیر هر دو سفیدند، ولی اصطلاح «سوسن و سیر» با توجه به بوی خوش سوسن در برابر بوی سیر کنایه از تضاد و ناسازگاری آنها است، با بیتی از ناصر خسرو:

این جهان را فریب بسیار است / بفروشد به نرخ سوسن سیر

سیر را به نرخ سوسن فروختن = تقلب کردن، گندم‌نمای جوفروش بودن.

در منظومه خسرو و شیرین از نظامی گنجوی، شکر معشوقه اصفهانی خسرو از او ایراد می‌گیرد که دهانش بدبوست و خسرو از او چاره می‌پرسد:

به سوسنبوی شه گفتا: چه تدبیر؟ / سمنبر گفت: سالی سوسن و سیر

(شکر گفت یک سالی باهم نباشیم.)

و خسرو سالی را دور از شکر گذراند و در این مدت دهانی خوشبو یافت:

به زیرش رام شد دوران توسن / برآوردش درخت سیر سوسن

رابعه (شاعر نیمه اول سده چهارم) گلبرگ‌های سفید سوسن و پرچم‌های زرد گل‌سرخ را به سیم و زر تشبیه کرده و ابوعاصم (شاعر سده چهارم و پنجم) در بیت بعد از سوسن آزاد یاد می‌کند:

فشانند از سوسن و گل سیم و زر باد / زهی بادی که رحمت باد بر باد

ز بس جود او خلق را بنده کرد / بجز سرو و سوسن کس آزاد نیست

بیت بالا شاید قدیم‌ترین بیت از سوسن آزاد در شعر فارسی باشد.

گلبرگ‌های نوکتیز سوسن را به شمشیر و خنجر و تیغ تشبیه کرده‌اند، با ابیاتی از هلالی جغتایی، جامی، مولوی و نظیری نیشابوری:

زبان آبدار سوسن تر / نماید از کجی شمشیر و خنجر

کشم خنجر چو سوسن بر تن خویش / چو گل در خون کشم پیراهن خویش

آمد بهار خرم و رحمت نثار شد / سوسن چو ذوالفقار علی آبدار شد

رحمت نثار شد = باران آمد. ذوالفقار = نام شمشیر امام علی. آبدار = شاداب، با ایهام به تیغه آبدار.

چشم نرگس در کمین و تیغ سوسن بر کف است / می‌گریزم از چمن چون دزد از دست عسس  
در دو بیت زیر از منوچهری، پنجه طاووس به گلبرگ نوکتیز و نوک‌برگشته سوسن، پای بلند و باریک طاووس به برگ باریک و کشیده نی، دم طوطی به گلبرگ سوسن و دم طاووس به دسته گلی از سوسن تشبیه شده است:

طاووس میان باغ دمان و کشی کنان / چنگش چو برگ سوسن و پایش چو برگ نی

دمان = خرامان. کشی کنان = ناز و کرشمه کنان.

دم هر طوطیکی چون ورق سوسن تر / باز چون دسته سوسن دم هر طاووسی

منتصر سامانی در بیت زیر گلبرگ نوکتیز لاله پیکانی را به سرنیزه، و گلبرگ خمیده و برگشته سوسن را به کمان تشبیه کرده است:

اسب است و سلاح است مرا بزمگه و باغ / تیر است و کمان است مرا لاله و سوسن

بر و آغوش سپید و خوشبو را به سوسن تشبیه کرده‌اند و معشوق چنین را سوسن‌بر گفته‌اند. نگارش «سوسن‌بر» به شکل «سوسنبر» کثیری را به اشتباه افکنده که این کلمه نام دیگر گیاه خوشبوی سیسنبر است، درحالی که گیاهی به نام سوسنبر در ادب فارسی وجود ندارد، با دو بیت از فخرالدین اسعد گرگانی و قطران تبریزی:

سر نامه به نام ویس بتروی / مه سوسن‌بر و مهر سمن‌بوی

لبش ماندند پسته، برش ماندند سوسن / به زیر پسته‌اش لؤلؤ، به زیر سوسنش سندان  
لؤلؤ = مروارید، کنایه از دندان. سندان = کنایه از دل سخت و چون سنگ.

آنچه سوسن را در میان گل‌ها شاخص و در شعر فارسی از دیگر گل‌ها متمایز می‌کند، اشاره به زبان و زبان‌داری این گل به جهت شباهت گلبرگ‌های آن به زبان است. اصطلاح سوسن زبان به معنای زبان‌آور و شیرین‌زبان به کار می‌رود و چون سوسن به واقع گویا نیست، بنابراین همین اصطلاح در مورد کسی که با وجود زبان عاجز از تکلم باشد نیز به کار می‌رود و این دو تعبیر زبان‌داری و خاموشی از سوسن در سراسر شعر قدیم فارسی به چشم می‌خورد. ابیات زیر از خواجوی کرمانی، وحشی بافقی، مجیرالدین بیلقانی و صائب به خاموشی سوسن در عین زبان‌آوری او اشاره دارند:

بیلان چمن عشق تو همچون سوسن / همه تن جمله زبانند ولی خاموشند

با لبیل خوش لهجه این باغ چه لافد / سوسن به زبان‌آوری خویش که لال است

باغ جهان مبین و حدیثش مگو از آنک / کوری درو ز نرگس و گنگی ز سوسن است

خاموش شد از خجلت گفتار تو صائب / سوسن که سراپای زبان است در این باغ

سوسن را در شعر قدیم فارسی ده‌زبان نامیده‌اند. فرهنگ معین می‌نویسد «وجه تسمیه ده‌زبان به آن جهت است که کاسبرگ‌ها نیز همانند گلبرگ‌ها سفید و مشابه آن‌ها هستند و با توجه به اینکه هر یک پنج عدد است بدین نام موسوم شده» و فرهنگ بزرگ سخن بعد از چهل سال همان را بازگو می‌کند که «گونه‌ای از سوسن را به دلیل داشتن پنج گلبرگ و پنج کاسبرگ شبیه زبان سوسن ده‌زبان خوانده‌اند.» اینها و هر آنچه دیگران به استناد و اعتماد بر فرهنگ‌ها گفته‌اند نادرست است. سوسن دارای سه گلبرگ و سه کاسبرگ تغییر شکل یافته است که روی هم به شکل شش گلبرگ همانند به نظر می‌رسد و روشن است که ده‌زبانی سوسن ارتباطی با تعداد گلبرگ و کاسبرگ آن ندارد.

در ادب فارسی، از اعداد به‌عنوان قید کثرت و مبالغه نیز استفاده شده است. هزارستان و هزارپا و چهارشانه بودن و چهارچشمی نگاه کردن همه افاده کثرت می‌کنند. سوسن ده‌زبان است، ولی خموش و رازدار، با ابیاتی از کمال اسماعیل، عطار و خواجوی کرمانی:

ده‌زبان همچو سوسنی لیکن / بر تو از رازها بوند ایمن

چون سوسن ده‌زبان در این سر / می‌دار زبان و بی‌سخن باش

نگر کازادگان گر ده‌زبانند / چو سوسن جمله گویای خاموشند

و مجیرالدین بیلقانی در دو بیت متوالی زیر به رنگ و بوی سوسن و خاموشی او اشاره دارد:

بوی شیر از دهن سوسن از آن می‌آید / که هنوزش سر پستان صبا در دهن است

ده‌زبان است و نکوید سخن و حق با اوست / با چنان عمر که او راست چه جای سخن است  
در بیت بالاتر، سوسن به‌مثابه کودکی هست که هوا را چون شیر از پستان صبا می‌مکد. در

دو بیت زیر از سید حسن غزنوی و سوزنی سمرقندی، سوسن به ثنا و ستایش زبان می‌گشاید:

شکر ایزد همی کند سوسن / آن یکی گوی ده‌زبان نگرید

یکی گوی = موحد، خداشناس.

در بوستان جاه تو شد بنده سوزنی / با ده زبان چو سوسن آزاد مدح خواه

مولوی سوسن را حدود ۱۵ بار صدزبان گفته‌است، با دو بیت از او:

گوش آن کس نوشد اسرار جلال / کاو چو سوسن صدزبان افتاد و لال

چو سوسن صدزبان داری زبان در کش از این زاری / ز غنچه بستانب بشنو ز خاموشان خبر باری  
و این هم بیتی از انوری با سوسن هزارزبان:

یکی هزار کمر بی طمع چو کلک شکر / یکی هزارزبان بی نصیب چون سوسن

هزار کمر یا کمر بند به بند بند بودن ساقه‌نیشکر اشاره دارد.

پنج بیت زیر از کمال اسماعیل، مجیرالدین بیلقانی، انوری و عطار به آزادی سوسن اشاره دارد:

خداوند از مدح تو زبان بنده درمآند / و گر چون سوسن آزاد سر تا پا زبان گردد

زبان سوسن آزاد گنگ ماند چو دید / که با حریف جهان خامشی به از گفتار

گرچه سوسن صدزبان آمد، چو خاموشی گزید / خط آزادی نوشتش گنبد نیلوفری

سوسن چو ز بندگی او گفت / آزاده و ده‌زبان برآمد

◆◆◆◆

واژه سوسن دوازده بار در دیوان غزلیات حافظ آمده است که هفت بیت از آن در اینجا آورده می‌شود:

نمایش های مذهبی به صورت شبیه خوانی و تعزیه که از دوران آل بویه شکل گرفته بود، پس از عصر صفویه به رشد و شکوفایی رسید و سنتی متداول گردید. سنت نمایشی تعزیه، در دوره قاجار به ویژه در عهد ناصرالدین شاه راه تکامل پیمود و بزرگترین نقش را در حفظ لحن ها و نغمه های موسیقی ملی ایران ایفاء کرد.

با سپری شدن دوره شاه عباس، موسیقی دوباره از رونق افتاد و از موسیقی دانان حمایتی نشد. با شورش و غلبه افغانه و تصرف اصفهان و انقراض سلسله صفویه، هنرهای زیبایی که مورد توجه پادشاهان صفوی بود، از قبیل معماری در اوج ترقی خود متوقف شد و بسیاری از آثار ساخته و پرداخته دست هنرمندان ایران خراب و نابود شد. در زمان نادر شاه نیز وی کوشش خود را صرف گردآوری سپاه و تنظیم امور لشکری و نجات ایران کرد. او به علم و ادب و هنر توجه و علاقه ای نداشت و تا اینکه دوباره در دوره زندیه، یعنی در زمان کریم خان زند بازار موسیقی رونق گرفت. این پادشاه وسایل آسایش و خرمی و نشاط مردم را فراهم می کرد اما در این دوران نیز هیچ اتفاق تازه و بزرگی در موسیقی ایران رخ نداد. تا در سال ۱۲۰۹ آقا محمد خان قاجار بر لطفعلی خان زند پیروز شد و سلطنت به خاندان قاجار منتقل شد.

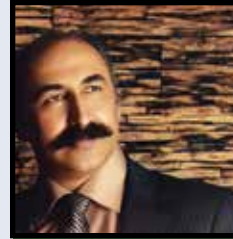
کوتاه سخن آنکه سده ۱۲ هجری را می توان در تاریخ ادب و هنر ایران، یکی از تاریکترین دوره ها شمرد. فضلا و هنرمندان آواره، مدرسه ها تعطیل و ظلمت جهل چیرگی یافته بود. وقایع و حوادث سهمگین این قرن هر یک به تنهایی برای ویران ساختن کشوری آباد و محو آثار علمی و ادبی و هنری ملتی متمدن، کفایت می کرد.

دنباله مطلب در صفحه ۳۶

رهگذر خوانندگان مذهبی در حفظ و اشاعه نغمه ها و لحن های موسیقی ملی نقشی مؤثر ایفا کردند و البته نغمه های موسیقی ایرانی در قالب تعزیه و موسیقی مذهبی به حیات خویش ادامه می دهد.

شاه تهماسب در فرمانی که به حکام ولایت در سال ۹۶۳ هجری نوشته است چنین آورده: «... در نفازه خانه های همایونی که در ممالک محروسه است دیگر در جایی سرنا و ساز نوازند و اگر معلوم شود که احدی سازی ساخته است، هر چند دف و دایره باشد مجرم است.» وی به موجب فرمانی دستور داد بسیاری از نوازندگان و خوانندگان را به قتل برسانند.

از این پس، اقلیت های مذهبی در پیشه موسیقی وارد شدند و موسیقی بیشتر بدست اقلیت های مذهبی افتاد و یا به دست جمعی دیگر، که این هنر شریف آن را ارج نمی گذاشتند و هنر موسیقی از مقام خویش تنزل کرده و به حرف های پست و حقیر و مذموم شمرده شد و به حوضیبت ابتذال در افتاد. تنها در دوره شاه عباس صفوی، بخاطر علاقه فراوان شاه عباس به هنر، از هنرمندان موسیقی حمایت شده و آنها را محترم می شمردند و از این رو هنرمندانی در زمان سلطنت وی ظهور کردند. شاه عباس برای هر یک از هنرمندان در یکی از محلات اصفهان خانه ای ساخت و آن محله را «محله نغمه» نامید. در دوره ای که اهل موسیقی مطرود بودند و موسیقی خلاف شرع و از منتهیات شمرده می شد و از رونق و اعتبار افتاده بود، بر پاداشتن مراسم عزاداری چون دسته گردانی و روضه خوانی و سینه زنی جلوه گاه الحان و نغمات موسیقی شد و شعر و موسیقی در این مراسم نقش مؤثری داشت و باعث گردید این الحان و نغمه های ملی از دستبرد حوادث و فراموشی نجات یابند.



## نگاهی به تاریخ موسیقی ایران

بخش چهارم

هوشنگ فراهانی - آهنگساز و اتنوموزیکولوگ

جلایر رفت. تیمور بار دیگر بغداد را فتح کرد و فرمان قتل عبدالقادر را صادر کرد. وقتی می خواستند عبدالقادر را در حضور تیمور به قتل برسانند، وی سوره ای از قرآن را با صدایی خوش خواند و تیمور تا بدانجا تحت تأثیر قرار گرفت که از قتل وی درگذشت. عبدالقادر به هرات گریخت. نوشته اند در آن روزگار در یک روز هزاران نفر بر اثر طاعون در گذشتند که عبدالقادر نیز در شمار قربانیان این بیماری بود. پس از وی، فرزندان عبدالقادر، پناهنده دربار عثمانی شدند و آثار وی را به کتابخانه های دربار عثمانی سپردند که هم اکنون نیز موسیقی سنتی ترکیه بر پایه مقام ها، ادوار ایقاعی و آثار عبدالقادر قرار دارد.

عبدالقادر آخرین فرد برجسته در علم موسیقی، در ایران قدیم است و در دوره های بعد نیز شخصی مانند وی و صفیالدین ارموی در تاریخ موسیقی ایران پدید نیامد. وی تألیفات متعدد و پر ارزشی در موسیقی دارد چون «جامع الاحان»، «مقاصد الاحان»، «کنز الاحان» و «شرح الادوار» که شرحی بر کتاب الادوار نوشته «صفی الدین ارموی» می باشد. از سده ۹ هجری به بعد کتاب با ارزشی در زمینه موسیقی تألیف نشد و از این زمان است که موسیقی ملی ایران رو به سراسیمگی نهاد. شعر و ادب موسیقی در عصر صفوی مورد بی مهری قرار گرفت.

بی اعتنایی به حکمت و فلسفه و عرفان که با موسیقی و شعر و ادب پیوستگی دارند نیز، سبب گردید تا این رشته از علوم و هنر رو به انحطاط نهد و علت این امر را باید در سیاستی که شاهان صفوی برای پیشبرد مقاصد خویش در پیش گرفته بودند جستجو کرد. فقها و دانشمندان عهد صفوی کوشش خود را مصروف علوم شرعی می دانستند و حکمت و فلسفه و عرفان را منافی مذهب می دانستند و از این رو حکمت و ادب و موسیقی رو به سراسیمگی نهاد و در مدت ۲۲۰ سال پادشاه سلاطین صفوی شاعری صاحب سبک یا خوش قریحه و خوش فکر یا موسیقی دانی همپایه گذشتگان بوجود نیامد. در نتیجه سیاست های شاهان صفوی تنها اشعار مذهبی و مداحی رواج پیدا کرده و این روند تا دوره قاجار ادامه پیدا کرد. از این

**قطب الدین شیرازی:** وی به سال ۶۳۴ در ماه صفر متولد شده و وفات وی به سال ۷۱۰ هجری در تبریز روی می دهد. بیست و چهار تألیف به وی نسبت داده می شود که ۲۰ تألیف وی عربی و ۴ تألیف دیگر وی به زبان فارسی بوده است. «دره التاج» از جمله آثار وی می باشد که به امیر گیلان تقدیم شده است. برخی عقیده دارند که برای اولین بار واژه «مقام» توسط وی و استاد وی «خواجه نصیرالدین طوسی» استفاده شده است. قیل از ایشان بجای این واژه از کلماتی مانند «شد» استفاده می شده است.

**محمود آملی:** وفات به سال ۷۴۲ هجری: «نفائس الفنون» و «عرائس العیون» نیمه اول سده هشتم هجری.

**یمین ابن احمد الکاشی:** وفات به سال ۷۴۶ هجری وی نیز رساله های در علم موسیقی نوشته است.

**حسن کاشانی:** وفات نیمه دوم قرن هشتم هجری «کنز التحف» از آثار وی در زمینه موسیقی است.

**علی بن محمد الجرجانی:** وفات به سال ۸۱۶ هجری، نویسنده مقاله العلوم می باشد.

**عبدالقادر مراغی:** وفات به سال ۸۳۸ هجری. جامع الاحان و مقاصد الاحان، کنز الحان، شرح الادوار که تکمیل کننده آثار صفی الدین ارموی می باشد.

**عبدالقادر مراغه ای:** (۸۳۸-۷۵۴). وی یکی از مهمترین علمای موسیقی نظری در ایران بوده است. وی از کودکی در دربار سلطان اویس و فرزند وی سلطان حسین بود و پس از سلطان حسین به دربار سلطان احمد جلایر (ایلکانی) برادر و جانشین سلطان حسین رفت.

وقتی که امیر تیمور آذربایجان را فتح کرد قلمرو سلطان احمد به بغداد منتقل شد و عبدالقادر نیز زمانی در تبریز بود. مدتی نیز در دربار میرانشاه فرزند تیمور بود میرانشاه دچار پریشانی و اختلال حواس گردید چون این خبر به تیمور رسید به آذربایجان آمد و تمام کسانی را که تصور می کرد در برهم خوردن سازمان فرمانروای میرانشاه مؤثر بوده اند مجازات و اعدام کرد. عبدالقادر که خطر را پیش بینی می کرد، با لباس مبدل از تبریز به بغداد نزد سلطان احمد

### دفتر خدمات بین المللی

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

امور مربوط به Social Servies در آمریکا

Office of International Services



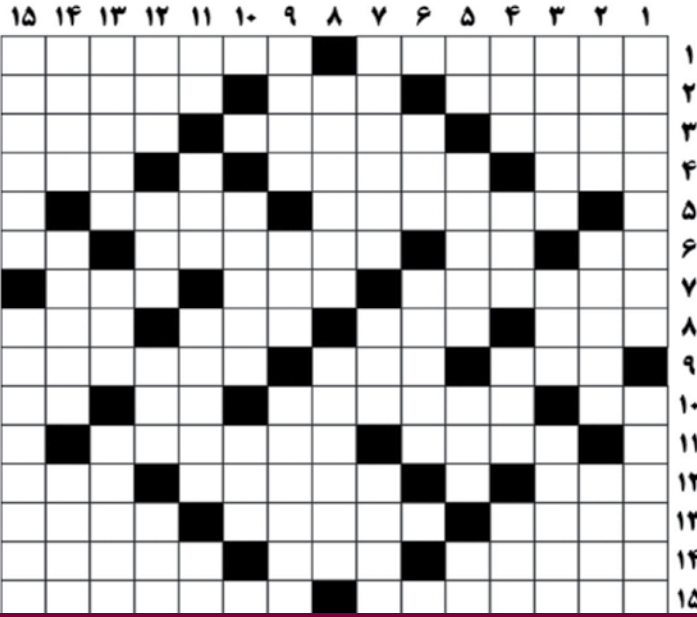
(408)909-9060



900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

حل جدول در صفحه ۴۲

# سرگرمی



**مدرسه فارسی البرز**  
تجربه یادگیری زبان فارسی را  
برای فرزندان شما زیباتر می سازد

(408)829-8296  
1954 Camden Ave. #3, San Jose

- | عمودی  | افقی  |
|--|---|
| ۱- نان کور- عرق النسا  | ۱- عدم قدرشناس بودن- ولرم                         |
| ۲- رام- میخ- پله اتوبوس  | ۲- از شهرهای ایلام- پول خرد هند- تنبان            |
| ۳- برتر از دیگران- دهان- غم و اندوه                                | ۳- قلعه مستحکم- سما- شتر بی کوهان                 |
| ۴- مساوی شطرنج- مارال- کوچکترین ذره- در                            | ۴- نصف چیزی- کوچک انگلیسی- نخ تاییده              |
| ۵- ضمیر اشاره- همت قوی- آغوز- سایه گاه                             | ۵- مال و ثروت- عقیم                               |
| ۶- دهان دره- خراب  | ۶- اثر رطوبت- علامت جمع- راج- از نهاد برآید       |
| ۷- از گل ها- نقره گذاخته- ستر                                      | ۷- واحد پول پرتقال- لوس- رنگ و لون                |
| ۸- ظاهر و آشکار- سست   | ۸- آسمان- حرف سکوت- یکی از سه حالت ماده- گونه     |
| ۹- درخت جوان- فام- پایتخت آلبانی                                   | ۹- اثر جین اوستین- شک و تردید- راب                |
| ۱۰- دلواپس- خروس- رنگ موی فوری- از شیرینی ها- رشته کوه ایرانی- صنم | ۱۰- حرف نگفتنی- کامل و یکپارچه- امر گفتن- دست عرب |
| ۱۲- داروی ورم- گیسو- کاکل مرغ- ماه پرتابی                          | ۱۱- سلاح آرش- مستمر                               |
| ۱۳- نوشین- الکتروود مثبت- جدل لفظی                                 | ۱۲- تصدیق فارسی- پایتخت فرانسه - ضد عفونی کننده   |
| ۱۴- سنگ انداز- اثر آلكساندر دوم- خواب کودکانه                      | ۱۳- شهری آذری- افیون- توبه کننده                  |
| ۱۵- نامه نگاری- عیدی که در آن مسلمانان گوسفند می کشند              | ۱۴- دوستان- دهان عامیانه- سخن بیمار               |
|  | ۱۵- بریان- قاطرچی                                 |

بیشترین اشتباه مردم در این است که آنها فکر می کنند تمام وقت موجود در دنیا را در اختیار دارند تا آنچه برایشان مهم است ، انجام دهند. آدم های واقعا خردمند و موفق در این جهان طوری زندگی می کنند که انگار هر روز آخرین روز زندگی شان است و باید ضروری ترین کار را انجام دهند. «مارک فیشر»

## تقویم برنامه های فرهنگی و هنری در شمال کالیفرنیا

### Pezhvak of Persia

#### پژواک

نشریه برگزیده ایرانیان  
شمال کالیفرنیا

با درج آگهی در نشریه پژواک  
کسب و خدمات خود را به ایرانیان  
شمال کالیفرنیا معرفی نمایید!

(408)221-8624

### جلسات انجمن فردوسی

هر دو هفته یکبار در دومین و  
چهارمین جمعه هر ماه

[www.ferdosi.org](http://www.ferdosi.org)

۴۰۸-۲۹۵-۱۲۴۰

ورود برای عموم آزاد است

### جلسات شعر فریمانت

اولین و سومین شنبه های هر  
ماه میلادی در شهر فریمانت.  
مکان:

**Fremont, Main Library**

۵۱۰-۲۲۶-۷۱۶۰

۵۱۰-۷۴۵-۱۴۰۰

ورود برای عموم آزاد است

### شب شعر در ساکرامنتو

دومین چهارشنبه هر ماه در  
رستوران فیمس کباب.

تلفن اطلاعات:

۹۱۶-۴۸۳-۱۷۰۰

**1290 Fulton Ave., #3  
Sacramento, CA**

### انجمن فرهنگی آذربایجان در شمال کالیفرنیا

سازمان غیر انتفاعی، بدون وابستگی  
سیاسی و جناحی، با ارائه کلاس های  
رایگان یادگیری ابزار موسیقی، رقص و  
زبان انگلیسی.

با برگزاری رویدادهای فرهنگی و کنسرت  
۴۰۸-۸۵۸-۹۸۶۲

[secretary@acsnc.org](mailto:secretary@acsnc.org)  
16400 Lark Ave. #260  
Los Gatos CA

### برنامه تلویزیونی رهنمودهای مسیح

با کشیش فرید فروتن  
شنبه ها ساعت ۸:۳۰ شب  
از کانال ۱۵ سن حوزه  
یکشنبه ها ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر  
از کانال ۲۹ سانفرانسیسکو

### شب بانوان

دومین چهارشنبه هر ماه  
شروع برنامه با شام و موزیک  
از ساعت ۷ عصر تا ۱۱:۳۰  
۱۲۳۴-۳۶۹-۴۰۸  
۶۴۴۰-۳۷۱-۴۰۸  
مکان: رستوران ساقی  
**1392 S Bascom Ave, San Jose**  
ورودیه با شام 25 دلار

### کلاس خصوصی

کلاس خصوصی عرفان و رفع  
مشکلات آثار مولوی، سعدی و  
حافظ توسط دکتر مسیح پور، استاد  
دانشکده ادبیات دانشگاه تهران  
برای کسب اطلاعات بیشتر لطفا  
با ما تماس حاصل فرمایید.  
(۴۰۸)۲۲۵-۲۹۲۲

## دفتر خدمات بین المللی

Office of International Services

قبول وکالت در کلیه امور حقوقی در دادگاه های ایران

کلیه امور مهاجرت به آمریکا و کانادا

امور مربوط به Social Servies در آمریکا



(408)909-9060

(888)350-9060



Office of International Services is not a Law Firm

900 S. Winchester Blvd. #6, San Jose, CA 95128

## استخدام

جهت توجه، رسیدگی و هم صحبتی با یک خانم سالمند، به یک خانم با تجربه در امور آشپزی و خانه داری و با داشتن گواهینامه معتبر، در شهر San Anselmo در مارین کانتی، بطور تمام وقت و یا شبانه روزی با در اختیار گذاشتن اتاق، غذا و حقوق ماهیانه نیازمندیم.  
(۴۳۶۶-۷۸۵) (۴۱۵)

## جویای کار

خانمی هستیم با تجربه برای نگهداری شبانه روزی یا تمام وقت از سالمندان شما.  
۴۳۱۸-۴۰۱ (۴۰۸)

## تعمیر فرش

برای تعمیر انواع فرش های ایرانی و غیر ایرانی با ما تماس بگیرید.

(408)374-8141

# فال ستارگان

### دعا

برای گرفتن هر تصمیمی بهتر است از احساسات طرف مقابلتان مطمئن باشید. هوشیار باشید و بی گذار به آب نزنید. حواستان به هر حرفی که میزنید باشد. مسئول اتفاقی که بعداً می افتد فقط شما هستید نه کس دیگری. شما هنوز نتیجه قطعی کاری را که اخیراً انجام داده اید بدست نیاورده اید. کمی صبر کنید تا از نتیجه با خبر شوید. گاهی احساساتی می شوید و حرف هایی می زنید که نتایج جالبی برایتان ندارد.

### بهمین

اجازه ندهید حرفی که به شما زده می شود، نگرانی و استرس به دلتان بیاندازد. بهتر است باور داشته باشید که همه چیز بخوبی پیش خواهد رفت. خوش بینی به بهبود حالتان کمک می کند پس بهترین ها را در ذهن خود مجسم کنید. شکیبایی و سکوت دو انرژی قدرتمند هستند. به قول و وعده ای که می دهید پایبند باشید تا گله ای از شما نشود.

### استند

در جریان یک بحث به نفع تان است که شما کوتاه بیایید. احساسات دیگران را دست کم نگیرید و با آن بازی نکنید. برای گرفتن مدرکی بهتر است بیشتر تلاش کنید و وقت تلف نکنید. برای راهی از یک محصمه به کمک دوستی احتیاج پیدا خواهید کرد. خودتان را وادار به انجام کاری که دوست ندارید نکنید. ساده نباشید و هر کس هر چه می گوید باور نکنید.

### مهتر

در این ماه در روابط عشقی و زناشویی بهبودی بیشتری احساس خواهید نمود. در رابطه با پول تغییرات بسیار مثبتی و رضایت بخشی را تجربه خواهید نمود. به مهمانی ها و جشن های متعددی دعوت شده و دوستان جدیدی پیدا خواهید نمود. فعالیتهای فرهنگی میتواند اصل وجودی شما را به اطرافیان بشناساند، ضمن آنکه خودتان را نیز خوشحال میکند.

### آبان

زوجهای این ماه نباید اجازه بدهند بعضی از آدمهای ناصالح در زندگیشان دخالت کنند و یا بعنوان مشاور سبب بهم ریختن شیرازه زندگی شان شوند. یک نفر خیال دارد شما را متوجه خودش کند، با چشمانی باز اطراف خود را بنگرید. تعهدهای خود را به صورت کتبی درآورید. یکی از دوستانتان که از شما دلخور بود، به اشتباه خود پی خواهد برد و از شما دلجویی خواهد کرد.

### آذر

اتفاقی باعث شده تمام برنامه های قدیم را تغییر بدهید و تصمیمات جدیدی بگیرید. بهتر است سرعت کارها را بالا ببرید و دست دست نکنید. منتظر شنیدن خبری هستید، این خبر هرچه باشد نباید شما را از تصمیم تان برگرداند. برای انجام یک خرید دست نگه دارید. بدون برنامه ریزی به جایی خواهید رفت و اتفاقاتی برایتان خواهد افتاد که خوشحالتان می کند.

### تیر

سعی کنید با اعضای خانواده درگیر نشوید و مشکلاتتان را به آرامی با صحبت کردن حل کنید. در این ماه خبر خوشحال کننده و امیدوارکننده ای به شما می رسد. گره ای در کارتان است که برطرف می شود. باید کمی حوصله خود را بیشتر کنید. سعی کنید در زندگی فردی رازدار باشید. با نزدیکانتان خوشرویی و خوش رفتاری کنید.

### مرداد

راهی که پیش گرفته اید سخت و دشوار است اما نباید بترسید چون همین سختی هاست که پیروزی و موفقیت را برای شما شیرین تر می کند. زندگی زناشویی شما در این ماه در حالت طبیعی خود خواهد بود اما بهتر است از بحث کردن با همسرتان دوری کنید. برای خواب و استراحت تان زمان کافی بزراید تا آرامش داشته باشید. برای انجام یک جلسه یا معامله سفری کوتاه در پیش دارید.

### شهریور

از مسئله ای که براتون پیش اومده ناراحت نباشید و نا امید نشوید. یک عزیز سفر کرده ای دارید که به زودی او را خواهید دید. زندگی را راحت بگیرید و با دیگران برخورد مناسب داشته باشید. عجلوانه در مورد دیگران قضاوت نکنید. موقعیت سفری چند روزه و تفریحی را از دست ندهید. متاهلین بهتر است همفکری بیشتر با همسرشان داشته باشند.

### شروردین

درگیرهای ذهنیتان آنقدر زیاد شده است که تصمیم به برنامه ها و تغییراتی اساسی در کار و زندگی دارید. مسیر درستی را انتخاب کرده اید. در این مسیر ثابت قدم، صبور و با تلاش باشید. این ماه، به دنبال تغییراتی سازنده دچار مشکل می شوید و حتی از سرمایه های خود نیز استفاده می کنید و خیلی سخت می گذرد، اما در روند برنامه های این ماه تغییرات و رویدادهایی لذت بخش برایتان رقم می خورد که سختی این ماه را زودگذر و سهیل می سازد.

### اردیبهشت

در این ماه، برنامه های متنوع و خاصی را خواهید داشت که می تواند در مسیر موفقیتتان مؤثر باشد، البته برخی برنامه هایی که ممکن است برایتان شرایط بدی را به وجود آورد و با درگیری لفظی همراه شود، اما باید مثل همیشه کنترل خود را از دست ندهید و عاقلانه برخورد کنید. در اواسط ماه خبر خوشحال کننده ای خواهید داشت. اطرافیان روی شما حساب می کنند، پس به قولی که می دهید وفادار باشید.

### فرورداد

احساس نگرانی را از خود دور کنید و تغذیه و سلامت تان را جدی بگیرید. خیلی ها قصد دارند از خوش قلبی شما سواستفاده کنند، بهتر است به راحتی به هر کسی اطمینان ندهید. در این ماه آرامش خودتون رو حفظ کنید و از درگیری های لفظی خودداری کنید. از طرف آشنایی یک پیشنهاد خوب خواهید داشت که شروعی برای پیروزی های بزرگ خواهد بود.

# کاباره رستوران ساقی

عروسی ها، جشن ها و میهمانی های خصوصی خود را در سالن مجلل رستوران ساقی همراه با پذیرایی کامل با انواع غذاها و دسرهای لذیذ ایرانی برگزار کنید.

هر روز ناهار با انواع غذاهای متنوع در رستوران ساقی

جوجه - کوبیده - خورشت قیمه - خورشت قرمه سبزی

دیزی مخصوص و کله پاچه - کباب زغالی

## Lunch Special

باقالی پلو با ماهی - زرشک پلو با مرغ

**\$10.95**



دومین چهارشنبه هر ماه شب بانوان در کاباره رستوران ساقی

## Catering Saaghi

*Let us prepare our delicious food at your location so you can focus on your guests!*

**(408) 998-0122**

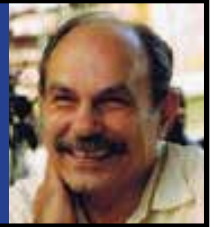
Delivery by doordash & Uber

1392 S. Bascom Ave. San Jose, CA 95128

## عشق، هوس، نفرت

بخش بیست و دوم

عباس پناهی



آمدن فریدون، از خانه بیرون برود تا کمتر او را ببیند که وقتی در روزهای آینده مجبور به ندیدن ابدی فریدون می شود، دردهای جدایی ها اذیتش نکنند.

روز موعود فرارسید. فریدون، کلودیا را محکم در بغل گرفته بود و برآستی از دور شدن از او سنگینی یک سنگ بزرگ را بر روی دلش احساس می کرد. کلودیا زار زار می گریست و با صدای بلندش، ناله های مادران فرزند مرده سر داده بود. فریدون حتی با آنجلا هم به گرمی خدا حافظی کرد و با قطار به رم رفت تا فردا با هواپیما به تهران برگردد. غروب به خانه الیزابتا رفت. الیزابتا هم انگار این نادزاریناست که می خواهد برود، آنچنان می گریست که از پری اشک ها، نمی توانست جایی را ببیند. فرانسیسکو گفت: «با آنکه به ایران برمیگردی اما اگر روزی خواستی برگردی و اینجا بمانی، روی همکاری من حساب کن.» پس از خدا حافظی براه افتاد اما کمی جلوتر ربکا منتظرش بود. با هم به همان پانسینو رفتند. ربکا تا دیر وقت در کنارش ماند اما هنگام خدا حافظی گفت: «من تصمیم را گرفته ام. بزودی چه آنتونیو بیاید و چه نیاید، من به ایران خواهم آمد. من نبودن تو را در زندگی ام نمی توانم تحمل کنم.»

دنباله مطلب در صفحه ۵۷

فریدون را به خانه برد و آنقدر مشروب بخوردش داد تا زبانش باز شد و راز دختر عمه را برملا کرد. ربکا از شنیدن این راز تنش لرزید. تحمل دوری از فریدون را نداشت. اگر فریدون میرفت، او دیوانه می شد. اما هیچ کاری در این مورد از دستش بر نمی آمد.

روز بعد، از آنهمه شادی و سرمستی در ربکا اثری نبود. ترس پنهانی وجودش را گرفته بود. نمی دانست اگر فریدون برود چه خواهد شد! از طرفی هم می دانست که نمی تواند فریدون را در آنجا نگه دارد. دیر یا زود فریدون برمی گشت چون از یک سو توسط اقوام در زیر فشار بود و از سوی دیگر، رفتن نادزارینا ضربه روحی شدیدی به او وارد کرده بود و او می خواست همه آن خاطرات را در همین جا بگذارد و برود تا هر لحظه آن روزها بیادش نیایند.

بالاخره سامان با کلودیا خدا حافظی کرد و به رم رفت و در خانه سوفیا به درس خواندن ادامه داد. کلودیا بغضش را نمی توانست فرو بدهد اما سعی می کرد جلوی فریدون خود را بی خیال نشان دهد. برای آنکه آرام آرام عادت دیدن فریدون را از سر بیرون کند، سعی میکرد صبح ها زودتر از فریدون از خواب برخیزد و صبحانه فریدون را آماده کند و پیش از

غم از دست دادن نادزارینا فریدون را آزار می داد. غم جدانشد سامان و انتقالش به رم برای زندگی با سوفیا و پریشان حالی فریدون هم کلودیا را دگرگون کرده بود و مجبور بود بیشتر به مرکز توانبخشی برود تا در ساعاتی که در خدمت معلولین است، این افکار، دیوانه اش نکنند.

از درس فریدون چیز زیادی باقی نمانده بود. آنقدر دلش گرفته بود که حتی در و دیوار شهر هم به او فشار میاوردند و تنگی دنیا را نمی توانست تحمل کند. تنها کمکی که به زنده ماندنش می شد آن بود که ربکا همچنان دوستش داشت و از شدت عشقش کاسته نشده بود. مدام در هر فرصتی خود را به او می رساند و در کنارش میماند.

همزمان با نزدیک شدن به فارغ التحصیلی فریدون، شوق و اشتیاق دختر عمه و عمه برای آمدن فریدون به ایران فزونی گرفته بود و رفت و آمدهایشان به خانه پدری فریدون زیاد شده بود و دائم برای مراسم عقد و عروسی و تعداد میهمانان در هنگام عقد و هنگام عروسی طرح جدید میاوردند. این خبر ها که بطور پنهانی از طریق برادر کوچکتر به فریدون می رسید او را آشفته حال تر می گرداند. در نامه ها همواره سعی میکرد که به همه اعضای خانواده بفهماند که دختر عمه اش را مانند یکی از خواهرانش دوست دارد و نمی تواند تصور کند که به او به صورت یک همسر نگاه کند اما کسی به این حرفها اهمیت نمی داد و می گفتند که خیلی از مردم همینطور بوده اند اما بتدریج زن و شوهر، عاشق یکدیگر شده اند.

در این چند سال که نادزارینا در زندگی اش حضور داشت، هر زمان که افسرده بود، نادزارینا زود متوجه می شد و بزور وادارش می کرد که درددل کند اما اکنون نادزارینا نیست و غصه هایش نیز بیشتر شده. ربکا با هوش سرشارش متوجه شد که باید خیلی زود جای خالی نادزارینا را پر کند. بنابراین دست به کار شد و تلاش ها را برای همدردی با فریدون آغاز کرد و به خوبی خود را جایگزین همدلی های نادزارینا نمود. به فراست دریافته بود فریدون دردی دارد که گفتنش میسر نیست ولی همین پنهان کردن درد، فریدون را از پا در خواهد آورد. یکشب که آنتونیو به شکار رفته بود،

درس دانشگاهی نادزارینا به پایان نرسیده بود اما همه گذشته را در بسته ای گذاشت و به باد فراموشی سپرد. همه اقداماتش را کرده بود و فقط تنها کاری که می بایستی بکند، خدا حافظی از تنها عشق راستینش در زندگی کوتاهش بود.

آخرین روزیکشنبه ای که به کاسینو آمده بود و خدمتش را در مرکز توانبخشی به پایان رسانده بود به خانه کلودیا آمد تا با کلودیا و سامان و فریدون خدا حافظی کند. وقتی دستهای فریدون را در دست هایش گرفته بود، گرما داشت اما آن گرمای عاشقانه نبود. گرمای دست های یک خواهر مقدس بود. در چشمان فریدون نگاه کرد و گفت: «خداوند تو را در پناه خود ایمن بدارد. از مریم مقدس خواهان سعادت تو هستم. تو تنها کسی بودی که من در عمرم برآستی ایده آل دیدم. امیدوارم که برای خود جفتی پیدا کنی که به اندازه خودت خوب باشد. کاش ربکا شوهر نداشت. میدانم که چقدر تو را دوست دارد. کاش می توانستی با ربکا ازدواج کنی چون او میداند که با مردی چون تو چگونه زندگی کند تا شاد نگهش بدارد. میدانم تو هم او را دوست داری اما این بازی سرنوشت است. چون در مذهب کاتولیک، طلاق امکان ندارد و او نمی تواند از آنتونیو جدا شود و زن تو بشود. اکنون که قصد دارم برای همیشه با دنیا خدا حافظی کنم، تنها آرزوی اینست که زنی همچون ربکا پیدا شود که بتواند دیوانه وار تو را دوست داشته باشد.»

فریدون از شرمنده گی خواست حرفی بزند که به ظاهر، حرف های نادزارینا را انکار کند. ولی نادزارینا لبخندی صمیمی زد و به چشمان فریدون نگاه کرد و انگشتش را روی لبهای فریدون گذاشت و گفت: «خداوند پشت و پناه هر دو شما باشد. من همه شب برای تو و برای ربکا دعا خواهم کرد.»

در حالی که اشک از چشمان هر سه کلودیا و سامان و فریدون فرو می ریخت، نادزارینا ساکس را برداشت و گفت: «فریدون خواهش میکنم با من نیا چون می خواهم در همین جا با همه چیز خدا حافظی کنم و شما را در همین نقطه به دنیا بسپارم و رهسپار جایی شوم که به دنیا تعلق ندارد.» و رفت.

**زبان ما هویت ماست**

مدرسه فارسی البرز با کادری با تجربه در خدمت علاقمندان به یادگیری زبان فارسی می باشد

♦ کلاس های پیش دبستان (برای دانش آموزان ۴ ساله)

♦ کلاس های اول دبستان تا هشتم (برای دانش آموزان ۵ سال به بالا)

جهت یادگیری خواندن، نوشتن و مکالمه

♦ کلاس های خصوصی برای بزرگسالان و غیر فارسی زبانان

**دانش آموزان دبیرستانی می توانند با حضور در کلاس های البرز، واحد دبیرستانی دریافت کنند**

برای کسب اطلاعات بیشتر با ما تماس حاصل فرمایید

(408)829-8296

1954 Camden Ave. #3, San Jose

با عنوان کردن این آگهی، یک جلسه رایگان میهمان مدرسه البرز باشید!



## با هادی خرسندی

www.asgharagha.com  
hadikhorsandi@aol.com

### جای مهر بر پیشانی!

گفتم که فلان کسک عجب مرد خداست  
انگار که دائما به تسبیح و دعاست  
از بس بکند عبادت و راز و نیاز  
پیشانی او سوخته از مهر نماز!  
گفتا نه ز دین بود نه از بی دینی  
آن پینه که در ناصیه اش می بینی  
او صاحب جسم و جان حاصلخیز است  
زینگونه مواد قهوه ای لبریز است  
وان ماده ای که هست تنها هنرش  
از باسن او آمده تا مغز سرش!  
از غایت انباشتگی، در غلبان  
در جان و تن اش هماره دارد جریان  
یکذره که نشست کرده در پیشانی  
تو ساده دل از عبادتش میدانی!  
خوب است توجه بکند دشمن و دوست  
کز کوزه همان برون تراود که در اوست

مقصد رسیدیم. بعد از مدتی در باز شد  
و قیافه پدر و مادر عروس خانم از دور  
نمایان شد. دنباله مطلب در صفحه ۴۵

## خواستگاری

اوایل شب بود. دلشوره عجیبی تمام بدنم را فرا گرفته بود. بعد از اینکه راه افتادیم به اصرار مادرم یک سبد گل خریدیم. خدا خیر کسانی را بدهد که باعث و بانی این رسم و رسوم های آبکی شدند. آن زمان ها صحرای خدا بود و تا دلت هم بخواهد گل! چند شاخه گل می کندن و کارشان راه می افتاد، ولی توی این دوره و زمونه حتی گل خریدن هم برای خودش مکافاتی دارد که نگو نپرس! قبل از اینکه وارد گل فروشی بشوی مثل «گل سرخ» سرحال و شادابی ولی وقتی که قیمت ها را می بینی قیافه ات عین «گل میمون» می شود. بعدش هم که از فروشنده گل ارزان تر درخواست می کنی و جواب سر بالای جناب گل فروش را می شنوی، شکل و شمایلته روی «گل یخ» را هم سفید می کنند! البته ناگفته نماند که بنده فقیر سراپا بی تقصیر هنوز در اوان سنین جوانی، حدود ای «سی و نه» سالگی بسر برده و اصلا و ابدا تا اطلاع ثانوی نیز نیازی به تن دادن به سنت خانمان سوز ازدواج در خود احساس نمی نمودم منتهی به علت اینکه بعضی از فوایل محترمه خطر ترشی افتادگی، پوسیدگی روحی و زنگ زدگی

عاطفی اینجانب را به گوش سلطان بانوی خاندان مغز «مقروض السلطنه» یعنی وزیر «اکتشافات، استنتاجات و اتهامات» رسانده بودند، فلذا برای جلوگیری از خطرات احتمالی عاق شدگی زودرس و بالطبع محروم ماندن از ارث و میراث نداشته و یا حرام شدن شیر ترش مزه نخورده سی و هشت سال پیش و متعاقب آن سینه کوبیدن ها و لعن و نفرین های جگر سوز نمودن و آرزوی اشد مجازات در صحرای محشر و از همه بدتر سرکوفت فتوحات بچه های فامیل و همسایه مبنی بر قبول شدن در رشته های دانشگاهی، نانوائی سنگگی اطاق عمل، تایتانیک پزشکی، مهندسی فوتولوس و متلک شناسی هنرهای تجسمی، صلاح را بر آن دیدم که حب سکوت و اطاعت خورده و به خاطر پیشگیری از بمباران شدن توسط هواپیماهای تیز پرواز «لنگه کفش های F14» و موشک های بالستیک «نیشگون ها و سقلمه های F11» و غش و ضعف های گاه و بیگاه «مادر سالار» به همراه از خانه بیرون کردن های «پدر سالار» و تهدیدات جانی و مالی فوق العاده وحشتناک همشیره های مکرمه با مراسم

## انجمن آذربایجانی های شمال کالیفرنیا

غیر انتفاعی، فرهنگی، هنری و بدون وابستگی سیاسی و مذهبی!

با هدف ترویج و گسترش فرهنگ و هنر آذربایجان

برنامه های انجمن: برپایی جشن های ملی، تفریحی، کمپینگ و پیک نیک، مسابقات تخته نرد، شب های شعر و موسیقی، برنامه های هنری، کلاس های زبان ترکی و انگلیسی، کلاس های رقص و موسیقی

خدمات و مشاوره رایگان در امور: + مهاجرت + کاریابی و مسکن + انجام خدمات اولیه برای افراد تازه وارد به آمریکا + سرمایه گذاری + خرید و فروش املاک + مشاوره در امور تحصیلی + مشاوره در امور خانوادگی

برای اطلاعات بیشتر لطفاً با ما تماس حاصل فرمایید!

e-mail: secretary@acsnc.org

(408)858-9862

website: www.acsnc.org

عضویت در این انجمن بدون شرط سنی، عقیدتی، سیاسی و ملیتی می باشد!

Azerbaijan Cultural Society of N. California

16400 Lark Ave., Ste. #260, Los Gatos, CA 95032





یکی از این تجاوزهاست و قادر نیست او را دوست بدارد.

شاید بشود با خواندن کتاب دست دادن با شیطان به عمق تراژدی زنان رواندایی پی برد، کتابی نوشته رمئو دالائیر، ژنرال بازنشسته کانادایی، که در جریان نسل‌کشی رواندا به عنوان داوطلب با نیروهای سازمان ملل در بحبوحه خون و جنگ و تجاوز همکاری می‌کرد و جان صدها نفر از توتسی‌ها را نجات داد.

### روایت «زنان آسایش‌بخش»

ارتش ژاپن در جریان جنگ جهانی دوم یکی از بدنام‌ترین ارتش‌ها در زمینه هتک حرمت زنان است. هنوز هم گاهی به ندرت صدای اعتراض تعداد اندکی از پیرزنان بازمانده از جریان سیستماتیک تجاوز سربازان ژاپنی، که آن روزها کودکانی ده تا چهارده ساله بوده‌اند، به گوش می‌رسد.

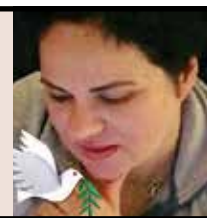
عنوان «زنان آسایش‌بخش» به زنانی اطلاق می‌شد که آن روزها توسط سربازان ژاپنی مورد تجاوز فردی و گروهی قرار می‌گرفتند، ۲۰۰ هزار زنی که برای لذت‌جویی سربازان ژاپنی متحمل بهره‌کشی جنسی شدند. فلیسیدا اولین زنی بود که در سال ۱۹۹۵ مصمم شد داستان این زن‌ها را از پستوی تاریک و پنهان تاریخ به روشنایی بکشاند. او سرگذشت ۲۰۰ هزار زن قربانی را که غالب آنها در طول جریان جنگ به عمد و برای پاک‌سازی رد پای متجاوزان کشته شده بودند، روایت کرد.

نزدیک به ۶۰ هزار زن باقی‌مانده از جریان تجاوز خواستار عذرخواهی رسمی ژاپنی‌ها شدند، اتفاقی که هرگز رخ نداد و تنها چیزی که عایدشان شد مقدار مختصری غرامت از سوی دولت ژاپن بود. از این تعداد، فقط ۱۵۰ نفر آنها در یک برنامه رادیویی به شرح اتفاقاتی پرداختند که زمانی در پستوی تاریخ برایشان رخ داده بود.

دنیاله مطلب در صفحه ۵۲

## دشمن هرگز در نمی‌زند

ماهرخ غلامحسین پور



در تمام جنگ‌ها، زنان بیش از تمام جنگ‌زدگان آسیب می‌بینند. یکی از بدترین این آسیب‌ها تجاوز و بهره‌کشی جنسی از زنان است، جنایتی که بسیاری از جنگ‌جویان به عنوان راهکاری برای ضربه زدن به دشمن به آن دست می‌زنند. مقاله زیر نگاهی اجمالی به ابعاد هولناک این جنایت‌ها می‌اندازد.

این بار هم من هفت ساله به تن زنانهای فکر می‌کنم که مرگ را به اسارت ترجیح داده و به دنیای مردگان رو آورده. زنان اسیرشده، تکه‌ای از زمین تحت اشغال. قرن ما قرن بردگی جنسی زنان در محدوده جغرافیایی جنگ‌ها است. زنانی که از سوی دو طرف مخاصمه، نه یک انسان که ابزاری برای سرکوب و جنگ محسوب می‌شوند. آنها لایه با خودشان می‌گویند: «هر اندازه که انبار خمپاره دشمن و ذخیره گلوله توپ‌شان را منهدم می‌کنیم، به زنان‌شان هم تجاوز می‌کنیم. زنان جنگ نه نوعی از انواع بشر، بلکه ابزاری برای به زانو در آوردن دشمن‌اند. وسیله‌ای برای تحقیرشان. تصاحب زنان‌شان به معنای تصاحب بخشی از سرزمین آنها است.»

با نگاهی گذرا به تاریخ مکتوب بشر در می‌یابیم که خشونت و تجاوز سیستماتیک، برنامه‌ریزی شده، و گسترده علیه زنان، در همه جنگ‌هایی که از آنها ردی باقی مانده، همواره وسیله‌ای ناشرافتمندانه برای شکستن دشمن بوده است. از افسانه تجاوز رومیان به زنان «سابیینی» بگیرد تا روایت دردناک و دهشتناک تجاوز داعشی‌ها به زنان ایزدی، سوری، و عراقی. برخی از این روایت‌ها چنان تلخ و همگانی‌اند که کام تاریخ را هم تلخ کرده‌اند، مانند حربه تجاوز به زنان بوسنی و هرزگوین برای پاک‌سازی نژادی در جنگ بوسنی و صربستان - جنگی که «دومین نسل‌کشی تاریخ بشر» نام گرفت.

روایت‌های باقی‌مانده دو آمار متفاوت از زنان قربانی بوسنیایی را اعلام می‌کند. بنا به روایتی ۶۰ هزار زن و بنا به روایت دیگر ۲۵ هزار زن بوسنیایی، غالباً در مقابل چشم همسر و فرزندان‌شان، به عنوان بخشی از یک پروژه استراتژیک از سوی صرب‌ها مورد حمله و تجاوز قرار گرفتند. بسیار دهشتناک‌تر از این، فاجعه‌ای بود که شورشی‌ها در کنگو رقم زدند. آنها

دستم را ول می‌کنند. دستش هنوز هم می‌لرزد. سر می‌خورد توی کیف سیاه کیسه‌مانندی که رویش عکس مکه با یک عالمه منجوق رنگی رنگی کار شده. کارت‌ش را می‌کشد بیرون. پرس پلاستیکی لبه کارت وا رفته، از هم باز شده. می‌گیردش جلوی صورت مرد ریشو. «مددکارم. مددکار افتخاری. بار اولم نیست. کارم همین. امسال مددکار نمونه استان شدم. می‌خوام پیام کمک...»

صدای گلوله که می‌آید، دستش را می‌کشم: «مامان، تو رو خدا بیا بریم، من می‌ترسم.» مرد اما، کم‌حوصله، کارت‌ش را پس می‌دهد: «دست بجهات رو بگیر و برو خواهر. زنا این حوالی نباشن بهتره. نشنیدی عراقیا دارن می‌رسن پشت دروازه شهر؟ زنا نباید این حوالی بمونن. می‌کن تو بستان و دشت آزادگان و قصر شیرین حتی از پیرزنان نگذشتن. همین امروز شهرت ترک کنین. برین، قبل از این که داغ رسوایی‌اش بمونه رو پیشونی همه‌مون...»

دستم را می‌گیرد و دنبالش می‌کشد. مدام به این فکر می‌کنم که چرا هیچکس نگران مدرسه من نیست؟ کسی نگران بمب‌هایی که حوالی کپرمان می‌نشینند نیست، اما همه نگران من و مامان و مش شریفه و دخترش صدیقه و بقیه زن‌های شهرند.

من فقط هفت سال دارم. محلی‌ها همه‌جا از حماسه آن دو دخترک جنگ‌جوی خرمشهری حرف می‌زنند که در مرکز میدان مطهری خرمشهر، ساعت‌ها کماندوهای عراقی را به زحمت انداخته بودند و مانع حرکت آن همه نیروی مجهز به سمت مسجد جامع شدند. و هنگامی که نیروهای عراقی در مقابل چشمان رزمندگان ایرانی، که روی پشت بام‌ها موضع گرفته بودند، این دو دختر ایرانی خرمشهری را در حلقه محاصره گیر انداختند، دو دختر خرمشهری روبه‌روی هم نشستند و با شلیک گلوله به سمت هم به زندگی‌شان پایان دادند.

## سهند

برجسته سپید طهارت  
چتر فرود زرتشت  
افسانه خَروج نهنگ از کنار نیل.

آتش به جان برف به دوش  
آئینه محذب کولاک قرن ها  
موی سفید سینه تاریخ.

یک خرمن غنیمت ابریشم  
در شام دستبرد، به سودای شرق و غرب.  
یک چادر سپید اطاعت  
در لحظه تقاطع جوهای سرخ و گرم.

یک عقده بزرگ کتان پیچ  
یادآور تصلب ایمان، فراز دار

یک صخره درشت  
از آخرین فلاخن پیش از دعای نوح.

آنک، قیام روشن اسطوره های دشت  
قطب سفید غربت مهتاب

آنک  
قشلاق واگذاشته سیمرغ،  
یک حرمت بلند.

موج منیع کشمکش خون و برف و باد  
حجم شرف: سهند.



## حدیث جوانی

اشکم ولی به پای عزیزان چکیده‌ام  
خارم، ولی به سایه گل آرمیده‌ام

با یاد رنگ و بوی تو، ای نو بهار عشق  
همچون بنفشه، سر به گریبان کشیده‌ام

چون خاک، در هوای تو از پا افتاده‌ام  
چون اشک، در قفای تو با سر دویده‌ام

من جلوه شباب، ندیدم به عمر خویش  
از دیگران، حدیث جوانی شنیده‌ام

از جام عاقبت، می نابی نخورده‌ام  
وز شاخ آرزو، گل عیشی نجیده‌ام

موی سپید را، فلکم رایگان نداد  
این رشته را به نقد جوانی خریده‌ام

ای سرو پای بسته، به آزادگی مناز  
آزاده من، که از همه عالم بریده‌ام

گر می‌گیرم از نظر مردمان، رهی  
عیبم مکن، که آهوی مردم‌ندیده‌ام

رهی معیری

## فریب

رفیق یکدله، غمخوار یار باید و نیست  
فغان! چها که درین روزگار باید و نیست  
دگر فریب کهن دوستان به هرزه مخور  
که این شراب کهن، بی خمار باید و نیست  
فروختندم و ناقوس بس علاقه زدند  
وزین فضاحتشان ننگ و عار باید و نیست  
چراغ تجربه افروز، زانکه در بر عقل  
نشان بدمنشان، آشکار باید و نیست  
قرین حیرتم از چشم گرم باور خویش  
که گاه شعبده، بینای کار باید و نیست  
هنر نمودم و غافل شدم ز رنج حسود  
که در حریم منش اعتبار باید و نیست  
کنون جفاکش پروردگان خویشتم  
که شرمشان بر پروردگار باید و نیست  
ادب نماند و فضیلت نماند و درد نماند  
مدار نقد سخن، بر عیار باید و نیست  
مگر به زلف تو آویزم ای « امید زوال! »  
که رشته های دگر، استوار باید و نیست

فریدون توللی

## شکوه

تبه کردم جوانی تاکنم خوش زندگانی را  
چه سود از زندگانی چون تبه کردم جوانی را  
بود خوشبختی اندر سعی و دانش در جهان، اما  
در ایران پیروی باید قضای آسمانی را  
به قطع رشته جان عهد بستم بارها با دل  
به من آموخت گیتی سست عهدی سخت جانی را  
کی آگه می شود از روزگار تلخ ناکامان؟  
کسی کاو گسترَد هر شب بساط کامرانی را  
به دامان خون دل از دیده افشاندن کجا داند؟  
به ساغر آن که می ریزد شراب ارغوانی را  
نخواهد عمر جاویدان هر آن کو همچو من بیند  
به یک شام فراق، اندوه عمر جاودانی را  
مذاقت تلخ تر از زهر بودی چون مذاق من  
تو هم ای ناصح از می دیدی آن شیرین زبانی را  
وفا و مهر کی دارد حبیباً آنکه می خواند  
به اسم ابله‌ی رسم وفا و مهربانی را

حبیب یغمایی

## داد از دست زخم

شب عید است و گرفتار زن خویشتم  
داد از دست زخم  
اوست جفت من و من جفت ملال و محنم  
داد از دست زخم  
هم کرب ژرژه ز من خواهد و هم چادر وال  
مد و فرم امسال  
خود نه شلوار به پایم نه لباسی به تنم  
داد از دست زخم  
گیوه ام پاره شده وین زن عفریته دیو  
کفش خواهد از گیو  
من نه حاجی فرج آقا و نه حاجی حسنم  
داد از دست زخم

پای من مانده چو خر در گل و دل گشته پریش  
او به فکر قر خویش  
گویدم عطر بحر تا که به زلفم بزخم  
داد از دست زخم  
مشهدی باقر هیزم شکن امروز زنش  
رخت نو کرده تنش  
من نه کمتر ز زن باقر هیزم شکنم  
داد از دست زخم  
گفت بهر سر طاسم تو کله گیس بخر  
مد پاریس بخر  
گفتمش از همه کس لات تر امروز منم  
داد از دست زخم  
گفت اگر پول نداری ز چه هستی زنده؟  
من شدم شرمنده  
گفتمش زنده از آنم که نباشد کفتم  
داد از دست زخم  
گفته بودم که نگیرم زن تا کردم پیر  
پدرم گفت بگیر!

گفتم این لقمه بزرگست برای دهنم  
داد از دست زخم  
خواست جوراب فرنگی که برایش بخرم  
نبود سیم و زرم  
وطنی گر بخرم طرد کند از وطنم  
داد از دست زخم  
سر جوراب کرم معرکه بر پا کردیم  
جنگ و دعوا کردیم  
موی من کند و تف افکند به ریش پهنم  
داد از دست زخم  
گشت از خانه ما شیون و فریاد بلند  
داد و بیداد بلند  
مشت زد بر دهنم - آخ دهنم، آخ دهنم  
داد از دست زخم!

غلامرضا روحانی

## فقط درخت گلابی ماند و تابی که دیگر تاب نمی خورد

مریم حسین خواه

مامان چشم‌های سمیه رو محکم گرفته بود که چیزی نبیند، و خودش داشت بی صدا گریه می کرد. من دو قدم اون طرف تر خشکم زده بود و خیره مونده بودم به درخت گلابی مون، وسط خرابه‌ای که یه عالمه آدم ریخته بودن توش و داشتن خاکش رو زیر و رو می کردن.

تمام راه رو دنبال مامان دویده بودم. همه داشتن توی خیابون می دویدن. صدای آژیر آمبولانس‌ها اون قدر بلند بود که نمی‌تونستم موقع دویدن بشنوم که مردم چی می‌گن و چی شده. نمی‌فهمیدم چرا بعضی از اونایی که دارن برعکس ما می‌دون، لباسشون خاکی و خونی شده، و چرا اون خانومه می‌زد توی سرش و گریه می‌کرد. من فقط صدای یک چیزی مثل رعدوبرق رو شنیدم که خیلی بلند بود، و بعدش هم صدای خانم ناظم‌مون رو که هی داد می‌زد و می‌گفت بچه‌ها زودتر بیان تو. ظهری بودیم و هنوز زنگ‌مون نخورده بود و داشتیم توی حیاط مدرسه لی‌لی بازی می‌کردیم که صدایی شبیه رعدوبرق اومد. سرم رو بالا گرفته بودم که اولین قطره‌های بارون رو بینم، اما خانم ناظم نگذاشت و به زور همه‌مون رو برد تو. من دلم می‌خواست بازی کنم، از رعدوبرق



بود. هیچ وقت هم مثل بقیه پسرای محله نمی‌گفت که با دخترا بازی نمی‌کنه. عصرها برامون کتاب قصه می‌خوند و ساعت ۱۰ هر شب رادیو رو روشن می‌کرد که «قصه شب» گوش کنیم.

مدرسه داداش علی روبه‌روی مدرسه ما بود، و تا مامان گفت بریم علی رو هم برداریم، سمیه همون طوری که اشک‌هاش رو با پشت آستین مانتوش پاک می‌کرد، گفت امروز داداشم موند خونه که عصری با بابا بره دکتر، گچ دستش رو باز کنن. از مدرسه که اومدیم بیرون، خیابون همیشه خلوت جلوی مدرسه‌مون قیامت بود. یک عالمه آدم ریخته بودن توی خیابون.

دنباله مطلب در صفحه ۴۷

ورفته بودن جبهه. هیچ کدومون فامیلی توی زنجان نداشتیم و باباها که می‌رفتن جبهه، یا سمیه اینا خونه ما بودن و یا ما خونه اونا. من بیشتر دوست داشتم بریم خونه اونا بومونیم، این قدر که حیاطشون بزرگ و قشنگ بود. دو تا باغچه با درخت میوه هم داشتن. مامان سمیه باغچه‌ای رو که درخت گلابی داشت داده بود به من و سمیه. باغچه درخت هلو هم مال داداش علی بود. داداش علی، داداش سمیه بود، اما منم داداش علی صدایش می‌کردم. داداش علی قول داده بود که وقتی بزرگ شد، مثل بابا و عمو بهمون نره جبهه. مثل ما، از جنگ بدش می‌اومد. چهار سال از ما بزرگ‌تر بود، اما یک عالم بازی بلد

چرا باید آرامش تیم ملی را بهم بریزد. آیا او هم می‌خواهد روی آب باشد، اگر چه نلسون ماندلا می‌گوید:

**امواج زندگی را بپذیر**

**حتی اگر گاهی**

**تو را به عمق دریا می‌برند**

**آن ماهی آسوده که بر**

**سطح دریا روی آب می‌بینی**

**مرده است.**

تاریخ فوتبال ما نشان می‌دهد که ما در طی این سال‌ها بهترین دشمنان خود بوده ایم. از آن سو آقای پرفسور می‌گوید که در فوتبال ایران فقط کرواسی‌ها کار کرده‌اند و امیدهای مردم اندک اندک به تیم ملی رنگ باخته است و پایه‌های باور تماشاگران به آقای کیروش ترک برداشته است. مصیبت از در و دیوار می‌بارد. دو شغله‌ها در ورزش و حالا شرکت آگمانی تولید لباس ورزشی آدیداس در نامه‌ای به فدراسیون فوتبال ایران اعلام کرده است که دلیل قطع همکاری با این کشور تنها حفظ بازار آمریکاست. آدیداس پس از پایان بازی‌های جام جهانی فوتبال نام ایران را از سپاه کشورهای که می‌توانند به این شرکت سفارش لباس بدهند حذف کرد. معاون شرکت آدیداس در نامه‌ای به فدراسیون فوتبال ایران تاکید کرده است که با توجه تحریم‌های آمریکا علیه ایران و حضور این شرکت در بازار آمریکا همکاری با ایران ممکن نیست و امیدوار است که مقامات

### ادامه مطلب ورزش از نگاه... از صفحه ۱۴

مربی بالا بردن سطح انفرادی بازی و گروهی تیم است. بسیاری از بازیکنان پیشرفت میلی متری سال به سال داشته‌اند. کیفیت‌های بازیکنان و توانایی‌های آنها همواره مورد سوال است و بسیار مشکل است تیم ایران راه‌هایی برای گلزدران تمرین کرده باشد.

آقای کیروش در به در دنبال دعوی می‌گردد. او در یک مصاحبه مطبوعاتی به مصاحبه‌کننده می‌گوید که فوتبال بازی نقطه نظر هاست و ما خانواده فوتبال یاد می‌گیریم به مخالفان احترام بگذاریم. او می‌گوید: «من شجاعت پروین، کلانی، مهدوی نوعی، نکونام گل محمدی، کلانی، اما نامی کیا، هاشمیان را تمجید می‌کنم»، اما نامی از برانکو و علی کریمی نمی‌برد. دستیار آقای کیروش که در بازی پرسپولیس و پارس جنوبی برای نیمه اول مشاهده گر بازیست، در نیمه دوم ورزشگاه را ترک می‌کند. آقای اوسیانو کروزور می‌گوید: «من به دلیل توهین و بی‌احترامی ورزشگاه آزادی را ترک کردم.» او می‌گوید که بعضی افراد مثل آقای افشین پیروانی که این روزها دوباره سر و کله‌اش در مطبوعات و ورزشگاه‌ها پیدا شده است در مورد تیم ملی نطق می‌کند. او برای مدت پنج سال از حضور در ورزشگاه‌ها منع شده است. مساله او مساله اخلاقی و

خولویولونایوس با اعلام خبری در رادیو کلمبیا مدعی شد که مسئولان فدراسیون فوتبال کلمبیا با جانشینی کارلوس کیروش با خوزه پکرمن موافق هستند. این خبرها دهان به دهان می‌چرخد و حتی در آخرین بازی که کارلوس کیروش در حال خارج شدن از ورزشگاه است یک طرفدار پرسپولیس پرچم سرخ پرسپولیس را به روی او تکان می‌دهد. آیا تنبیه دردناکی در انتظار ماست! حتی شاید فدراسیون بین المللی فوتبال، فدراسیون فوتبال ایران را تعلق کند چرا که در راس آن آقایان دو شغله یا بازنشسته معرکه گردان هستند. آقای ساکت معاونت فدراسیون خود را خانه نشین کرده است، اما آقای تاج هنوز هم به فدراسیون می‌رود و در پشت میز کارش در انتظار کارلوس کیروش و آخرین گزینش تیم ملی اش می‌نشیند. این در حالی است که وضعیت اقتصادی کشور فاجعه بار است و تحول آن بستگی به حوادث پیش رو دارد. انفجارهای دیگری نیز ممکن است اتفاق بیفتد، فروپاشی همه روزه کشور که وارد تونل تاریک نابسامانی شده است. یک طرفدار فوتبال می‌گوید سراسر کشور با چالش روبرو است و این عاملی است برای عدم اطمینان به آینده. او زمان داشته است که بازیکنانش را آماده کند چرا که وظیفه یک

ایران این انتخاب را درک کند. با قطع همکاری آدیداس، تیم ملی فوتبال ایران امید به بازی با لباس‌های این شرکت در جام ملت‌های آسیا را از دست می‌دهد. پیش از این شرکت نایکی ایران را تحریم کرده بود. آدیداس پیش از این نیز حمایت کردن تیم فوتبال ایران در جام جهانی خودداری کرده و تنها حاضر شده بود لباس‌های خود را با تخفیف به فدراسیون فوتبال ایران بفروشد در حالیکه تیم‌های دیگر با داشتن برند هر شرکتی نه تنها با برخورداری از لباس و دیگر وسایل و ابزارهای ورزشی پولی پرداخت نمی‌کنند بلکه مبلغ قابل توجهی نیز دریافت می‌کنند.

بهرحال هنوز قلب ما برای ایران و هر خبری که از آن سوی آب‌ها می‌رسد می‌تپد و هنوز دمای بدن ما سی و هفت درجه است. بهر حال همه انتظار دارند که غیرممکن‌ها اتفاق بیفتند و آقای کیروش در آخرین سفرش با تیم ملی با جام برگردد. چیزی که میلیون‌ها ایرانی در سراسر جهان خواستار آندند.

او قبل از سفر مثل همیشه طلبکار است از همه و به وزیر ورزش می‌گوید که ما نیازی به جشن گرفتن نداشتیم اما خواهان احترام وزیر ورزش بودیم که چیزی ندیدیم. او از ساختمانی صحبت می‌کند که پس از او خواهد ماند و می‌گوید چیزی که ما را نکشد قوی‌تر می‌کند. آیا آنها قوی‌تر از همیشه با جام به خانه باز خواهند گشت یا او در تنهایی به سفر می‌رود و هرگز پشت سرش را هم نگاه نخواهد کرد!

## «از وقتی پوشک بزرگسالان گران شده، بهزیستی به معلولان نوار بهداشتی می‌دهد»

ونوس امیدوار



دریافت یک صندلی چرخ دار، حداقل هفت هشت بار به مرکز مراجعه کند تا پس از تایید، موفق به دریافت آن شود. این رفت و آمدها یا باید به کمک کسی انجام یابد یا هر بار هزینه تاکسی تلفنی را متقبل شود. استفاده از تبسی و اسنپ هم که قصه خودش را دارد؛ برخی راننده‌ها تا می‌شنوند معلول هستی و قصد داری با صندلی چرخ دار تردد کنی، درخواست را لغو می‌کنند. تاکسی‌ها هم چون مجبورند صندلی را در صندوق عقب جا دهند، هزینه بار جداگانه می‌گیرند. بنابراین، برای هر بار رفت و برگشت به مرکز بهزیستی باید کلی هزینه پرداخت کنی.»

بر اساس آمارهای رسمی، حدود یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفر از انواع معلولیت‌ها در ایران رنج می‌برند. هرچند بسیاری از کارشناسان این رقم را واقعی نمی‌دانند و معتقدند افراد معلول زیادی در گوشه و کنار شهرها و روستاهای کشور هستند که به هر دلیل جز این آمار به شمار نمی‌آیند. «رسول خضری»، عضو «فراکسیون حمایت از حقوق معلولان» مجلس شورای اسلامی تعداد افراد معلول را ۱۲ تا ۱۴ درصد جمعیت کشور می‌داند و می‌گوید این میزان معلول، ایران را در بین ۱۰ کشور نخست دنیا قرار داده است.

«حسین نحوی نژاد»، معاون توانبخشی سازمان بهزیستی کشور چندی پیش طی مصاحبه‌ای، با اشاره به آمار رسمی معلولان کشور، شمار افراد تحت حمایت این سازمان و سایر سازمان‌های غیردولتی و مردم نهاد را تنها ۱۰۰ هزار نفر عنوان کرد و افزود: «در حال حاضر یک میلیون نفر نیز پشت نوبت هستند تا تحت حمایت قرار گیرند و ۲۰۰ هزار نفر باقی مانده هیچ‌گاه به بهزیستی مراجعه نکرده‌اند.»

بسیاری از معلولان می‌گویند شرایط زندگی برای ما به گونه‌ای است که انگار شهروند این کشور به شمار نمی‌آییم. آنها با مشکلات بسیاری، از تردد و رفت و آمد در خیابان‌ها و استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی گرفته تا پیدا کردن شغل و گذران یک زندگی معمولی روبه‌رو هستند.

حمل و نقل و عدم مناسب سازی فضاهای شهری یکی از مهم‌ترین مسائلی است که تمام ابعاد زندگی، دسترسی به مراکز درمانی و محل اشتغال افراد دارای معلولیت را تحت شعاع خود قرار می‌دهد. نبود آسانسور در تمام ایستگاه‌های اتوبوس رانی و مناسب نبودن سرویس‌های بهداشتی در پارک‌ها و مراکز خرید، زندگی را برای افراد معلول با مشکلات زیادی همراه ساخته است. **دنباله مطلب در صفحه ۸۸**

بر روی صندلی چرخ دارش نشسته است و تلاش می‌کند قفل مغازه اش را باز کند. «معصومه»، زن مجردی که از ناحیه دو پا فلج است، از چند سال پیش مخارج روزمره زندگی خودش، مادر سال خورده و برادر نابینایش را از همین مغازه کوچک خواربار فروشی تامین می‌کند. حدود ۴۰ سال سن دارد و از دو سالگی فلج شده است و بر روی صندلی چرخ دار روزگار می‌گذراند.

تا پایان دوره دبیرستان و پیش از مرگ پدر، دختری شاد و سرزنده بود. با وجود این که پدرش کارگر ساده‌ای بود و درآمدی زیادی نداشت اما از دختر معلولش به خوبی حمایت می‌کرد و همه تلاش خود را برای حفظ روحیه معصومه به کار می‌بست. اما مرگ پدر، پایان زندگی خوش دختر بود. نه درآمدی داشت که برای تامین مایحتاج روزمره زندگی بتواند روی آن حساب کند و نه کسی را داشت که در لحظه‌های ناامیدی و فشارهای ناشی از معلولیت، از او حمایت کند و مرهم دردهایش باشد.

به هر سختی که بود، چندبار به اداره بهزیستی شهرستان محل سکونتش رفت تا بتواند حداقل کمک مادی و یا مشاوره‌ای برای بهبود شرایط روحی و روانی خود دریافت کند اما هر بار به در بسته خورد. مسئولان و مددکاران به او می‌گفتند فعلاً باید تشکیل پرونده بدهد و منتظر بماند تا شرایطش را بررسی کنند و با او تماس بگیرند. پرونده تشکیل دادند هم برای کسی با شرایط او کار بسیار

سختی بود. باید چندین روز به ادارات و مراکز درمانی متعدد در نقاط مختلف شهر مراجعه می‌کرد تا درخواست او را امضا کنند. تازه این اول کار بود. چندین ماه و حتی چندین سال باید بگذرد تا نوبت به پرونده او برسد و کارشناسان مختلف با مراجعه حضوری در محله و پرس و جو از همسایه‌ها و سایر مراحل راستی‌آزمایی، معلولیت او را تایید کنند. همین موضوع باعث شد که معصومه پس از دبیرستان خانه نشینی را بهترین شیوه ادامه زندگی بدانند چون به گفته خودش، حداقل بیرون رفتن با یک صندلی چرخ دار فرسوده، آن هم در خیابان‌های پر از چاله و چوله و پیاده‌روهای پر دست‌انداز به تنهایی کار سختی بود که او از عهده اش بر نمی‌آمد.

۱۰ سال از عمرش را در خانه به تهیه غذاهای خانگی و پخت و پز برای زنان شاغل فامیل سپری کرد و با کسب اندک درآمدی از این محل، روزگار سختی را گذراند تا این که به پیشنهاد یکی از بستگان نزدیکانش، خواربار فروشی در مغازه کوچک کنار خانه‌شان راه‌انداخت و اوضاع کمی بهتر شد. اما از پنج سال پیش که مادرش در اثر بیماری زمین‌گیر شده و مجبور است کارهای شخصی او را با کمک برادرش انجام دهد، و هزینه‌های دارو و درمانش را تامین کند، فشار مالی و روانی زیادی را تحمل می‌کند.

معصومه حمایت‌های بهزیستی و سایر مراکز مشابه را بسیار محدود می‌داند و می‌گوید: «معلول می‌بایست برای

### اجاره-فروش و یا مبادله در ایران

آپارتمان یک اتاق خوابه، هم کف، مبله، ایده آل، با حمام و خدمات لازم و شرایط بسیار مطلوب، در مجاورت *Roseville Mall* آماده واگذاری

برای کسب اطلاعات بیشتر لطفاً با دکتر امیرحسین انصاری تماس حاصل فرمایید.

۶۱۱۳-۴۷۲ (۹۱۶)

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
م	ر	گ	ه	م	ن	ی	ن	س	ی	ا	س	ب	ا	س
ر	ا	و	ا	ل	ش	و	ا	ر	ا	ن	ا	ر	ا	ن
س	ی	ر	ی	ب	ا	ل	م	ا	س	ی	ا	س	ی	م
ل	ا	ز	ا	ن	ا	ی	ا	ر	ا	ی	د	ا	ر	ا
ه	ا	ل	ی	ا	ر	گ	ی	ل	ا	ه	ا	ن	م	۶
م	ا	ف	ا	م	ن	ن	ر	ن	و	ا	س	ی	۷	۷
ع	ا	ز	ن	و	ع	س	ی	ا	س	۸	۸	۸	۸	۸
ی	د	ر	ی	ب	ا	ر	ی	ب	ا	۹	۹	۹	۹	۹
د	ی	و	گ	و	ی	ت	م	ی	ا	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
ق	ی	د	ر	پ	ی	د	ر	پ	ی	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
ر	ک	ل	ر	ی	س	ا	ر	ی	ک	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
ب	ا	و	ا	ب	ا	ر	ی	ا	ک	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
ا	د	ل	ا	ن	د	ه	ن	ب	ی	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
ن	ا	و	ا	ن	د	ه	ن	ب	ی	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵

## طب سنتی

دکتر فرید رمضان



### عوامل سرد کننده مزاج بدن

مفید خود را در بدن ایفا نماید و کم خوری و پر خوری هر دو می توانند برای بدن زیان بار باشند.

♦ مصرف دارو و غذا های با طبع سرد از عوامل سرد کننده بدن محسوب می شوند که نیاز به توضیح بیشتری ندارند.

♦ قرار گرفتن در هوای بسیار گرم (شبیه سونا) و یا ماساژ با روغن های گرم به صورت ممتد و طولانی سبب ایجاد تحلیل در بدن و در نتیجه بروز سردی در بدن خواهد شد.

♦ حمام کردن با آب بسیار سرد به حدی که سبب ایجاد لرزش در بدن شود. لازم به ذکر است آب سرد که در حد تحمل بدن باشد و سبب ایجاد لرزش در اندام ها نگردد نه تنها سرد کننده نیست بلکه باعث گرمی مزاج نیز می گردد. البته بایستی شرایط کلی بدن و وجود بعضی بیماری ها نظیر سرما خوردگی نیز مد نظر قرار گیرد.

♦ استفاده از روغن ها و ضماد های سرد. ♦ استفرغ و اسهال

♦ فعالیت جنسی بیش از حد

♦ اندوه و غم که تاثیر آن سریع و بازگشت به حالت طبیعی مزاج از آن طولانی است.

نظری اجمالی بر این لیست نشان می دهد که بعضی عوامل مانند ورزش در صورتی که به درستی انجام شوند سبب ایجاد گرمی در بدن می شوند. بر خلاف آن اگر ورزش بیشتر از حد نیاز و تحمل بدن باشد سبب تحلیل بدن شده و در نتیجه مزاج بدن سردتر می گردد.

عامل مهم دیگر تجمع خلط بلغمی در بدن است که به سبب سرد بودن سبب غلبه سردی در بدن و سردی مزاج خواهد شد. روش زندگی ساکن و پر خوری از عواملی هستند که میزان خلط بلغم را در بدن افزایش داده و سبب سرد شدن بدن می گردند.

نگارنده امیدوار است که این شرح مختصر برای شما مفید بوده باشد. لازم به ذکر است که مطالب فوق جهت آشنایی خوانندگان محترم با طب سنتی ایرانی بوده و قبل از هر گونه تغییر در سبک زندگی و مصرف داروهای گیاهی لازم است با پزشک خود مشورت نمایید.

در ماه قبل عواملی را که می توانند سبب گرم یا گرم تر شدن مزاج یک فرد شوند به طور مختصر و اجمالی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. حال در ادامه مطلب در این ماه به عواملی که ایجاد سردی در بدن کرده و مزاج بدن را به سوی سردی می برند می پردازیم.

ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که سرد کردن مزاج در اغلب موارد بایستی با رعایت کامل نکات ذکر شده در طب سنتی و با احتیاط کامل صورت پذیرد. این نکته علی الخصوص در مورد اشخاص مسن و کودکان که ضعیف تر بوده و عوامل بیرونی و تغییر دهنده مزاج اثر شدیدتری بر روی آنها می گذارند باید با احتیاط کامل و تحت نظر درمانگر طب سنتی انجام گیرد تا احتمال بروز اثرات منفی به حداقل برسد. بر اساس آنچه در جلسات قبل ذکر شد واضح است که در فصول پاییز و زمستان که از فصول سرد هستند اثر عوامل سرد کننده در بدن تشدید خواهد شد.

**عوامل سرد کننده بدن در طب کهن ایرانی متعدد هستند. مهمترین عوامل عبارتند از:**

♦ ورزش در حد افراط به نحوی که سبب تحلیل بدن شود. اگر چه این ورزش ممکن است موقتا بدن را گرم کند اما به علت تحلیل بدن پس از انجام تمرینات سنگین و بیش از توان شخص وی را ضعیف کرده و باعث سردی مزاج خواهد شد.

♦ عدم ورزش و حرکت: در این حالت حرکت اخلاط در بدن آهسته شده و به سمت سکون می رود. این روند هم سبب تجمع خلط بلغمی در بدن و در نتیجه سردی مزاج خواهد شد.

لازم به ذکر است که ورزش در حد اعتدال اثری گرم کننده دارد که در ماه قبل به آن پرداخته شد.

♦ خوردن و آشامیدن بیش از حد نیاز بدن نیز سبب تجمع خلط بلغم در بدن و در نتیجه غلبه سردی بر بدن خواهد شد.

♦ گرسنگی مفرط و طولانی به سبب تحلیل بدن سبب ایجاد ضعف و سردی خواهد شد. بنابراین لازم است که غذا در حد نیاز به بدن برسد تا بتواند نقش



بنابراین من صد در صد مطمئن بودم که هیچ اشکالی در کار نیست. آن روز صبح قرار دکتر داشتم و آماده رفتن به بیمارستان بودم که پسرم زنگ زد و از من خواست که بروم دنبالش چرا که به دلیل آتش سوزی مدارس تعطیل شده بود. من هم که آماده رفتن برای قرار دکتر بودم باتفاق شوهرم سعید سوار ماشین شدیم و حرکت کردیم به طرف مدرسه. هنوز چیزی نگذشته بود که تمام آسمان تیره و تاریک شد. کمی پس از آن آتش به سرعت در حال پخش شدن بود.

در آنوقت پسرم نیمه دوباره شروع به زنگ زدن کرد و از ما می خواست که هرچه سریعتر او را از مدرسه برداریم. ولی در این زمان راه ها کاملا مسدود



شده بود. من کاملا شوک شده بودم که چه باید کرد و چگونه می توانیم خود را به نیا برسانیم.

در آن زمان دل من مثل سیر و سرکه می جوشید. آنقدر نگران بودم و ترسیده بودم که مبادا دیگر قادر به دیدن پسر دلبندم نباشم. ترافیک همچنان راه را مسدود کرده بود و امکان حرکت وجود نداشت حتی امکان بازگشت هم نبود.

من که دیگر بسیار کلافه و بی قرار بودم. بدون توجه به حرف های شوهرم تصمیم گرفتم تا با پای پیاده به سمت مدرسه پسرم بروم. به هر حال هرطور که بود باوجود درد شدیدی که در زانویم احساس می کردم شروع به دویدن کردم. پسرم در این لحظه خود را به مک دونالد که در مسیر راه ما قرار داشت رسانده بود. واقعا صحنه عجیبی بود. همه جا مملو از آتش و دود کاملا سیاه و جرقه های آتش بود. تنها چیزی که در این زمان به من قوت قلب می داد صحبت های دوست عزیز و نازنینم هاید خانم مهربان و دلسوز و دیدن فرزندم دلبندم بود. **دنباله مطلب در صفحه ۵۱**

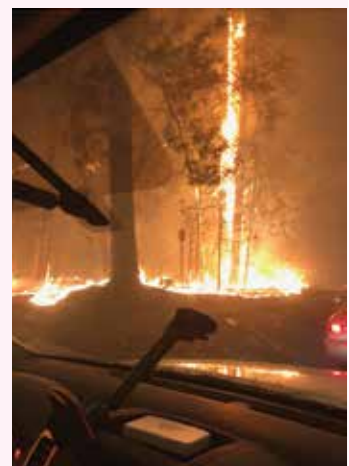
با سلام و درود فراوان خدمت دوستان عزیز و گرمی، من رزیتا کریمی و همسر سعید موحد و پسرم نیما از قربانیان آتش سوزی گسترده در Butte County هستیم. داستانی که در زیر نقل می کنم شرح وقایعی است که برای ما اتفاق افتاد. همانطور که شما عزیزان در جریان



هستید این آتش سوزی باعث سرگردانی و بی خانمانی خانواده های زیادی از جمله من و خانواده ام شد. روز هفتم نوامبر مدام تلفن همراه و

تلویزیون در مورد احتمال آتش سوزی هشدار می دادند و از همه می خواستند که از هرگونه فعالیت و کاری که ممکن است باعث ایجاد آتش سوزی شود خودداری کنند.

یادم می آید که شب را با دلهره فراوان به صبح رساندیم. صبح مطابق معمول پسرم نیما، آماده رفتن به مدرسه شد. من با خودم فکر می کردم که اگر اتفاقی افتاده بود حتما از طریق تلویزیون و یا تلفن همراه هشدار می دادند. بنابراین



پسرم را راهی مدرسه کردم که البته با سرویس مدرسه عازم شد. راننده سرویس مدرسه، بچه ها را بدون توجه به وضع پیش آمده به مدرسه رسانده بود و



## از اینجا، از آنجا

گلنار

میکردم: «ای بابا، باز دوباره نتونستی جلوی زبونت را بگیری!» البته احساس می کردم دلیل خوبی داشتم که بخوام در مورد مسئله یائسگی حرف بزنم. اما دیگه به من چه ارتباطی داشت که زن و شوهر بین شان مشکل بود! البته مطمئن بودم که در نهایت همه کاسه کوزه ها سر من بد بخت شکسته خواهد شد. آخه اکثرا عادت داریم تا همیشه به بهانه های مختلف یک نفر بیگناه را قربانی کرده و برای کارهای نادرستمان ملامتش کنیم.

همینطور که داشتم به این مسائل فکر می کردم و اینکه قدم بعدی چه باید باشد که آسیب بیشتری به رابطه این خانم و آقا نخورد و جان خودم هم در خطر نباشد که یکدفعه خانمی که بغل دست من نشسته بود و از اول ملاقات با او متوجه شده بودم که یکم نورمال تر از من و بقیه بنظر می رسید، رویش را کرد بطرف خانم «عصبی» و با متانت و بسیار شمرده گفت: «چقدر خوشحالم که خانم گلنار چنین مسئله بسیار مهمی را در اینجا مطرح کردند و من شخصا از ایشان بی نهایت از این بابت متشکر هستم. متأسفانه در فرهنگ ما یائسگی موضوعی بود و هست پنهانی و خجالت آور و به همین دلیل ما در موردش به ندرت حرف می زنیم و یا تحقیق می کنیم و در نتیجه اطلاعات کافی نیز درباره اش نداریم که نهایتا نه تنها باعث آزار و عذاب خودمان می شود بلکه برای اطرافیان نیز ناراحتی بوجود می آورد. همین حالت های شما را خود من چند سال پیش داشتم. زندگی برام شده بود جهنم. شوهر و بچه هام نیز از دستم عاصی شده بودند. در حقیقت خودم از دست خودم خسته شده بودم دیگه چه برسد به اطرافیان.

دنباله مطلب در صفحه ۵۸

در مورد علائم مناپاز می گفتید من را بیاد رفتار و حالت های خانم انداختید» و بعد مثل اینکه بار سنگینی را از دوش برداشته باشد یکدفعه آرام شد، سرش را انداخت پایین و با حالت خجالت گفت: «بیخشید، دیگه نتونستم جلوی خودم را بگیرم». در همین ضمن خانم این آقا که متحیر و با چشم های از حدقه بیرون زده داشت به حرف های شوهرش گوش می داد، نگاهی به من انداخت و چشمی برای من بیگناه! نازک کرد و بعد سرش را برگرداند بطرف شوهرش و با نگاهی خصمانه و با تند و عصبانیت گفت: «به، بارک الله چه دمی در آوردی! حالا چی شد که یکدفعه به درد دل کردن افتادی؟! اونهم در اینجا که نصف بیشتر مهمان ها را نمی شناسیم و غریبه هستند! مثل اینکه دلت خیلی پره. خجالت هم خوب چیزیه مرد حسابی. حالا با حرف هات آبروریزی که کردی هیچی، تازه می خواهی مَهر مناپاز بودن هم به بنده بزنی! مگه من چند سالمه که بخوام مناپاز بشم! اون خواهر جنابعالی بود که در سن چهل سالگی یائسه شد. من حالا حالاها مونده تا به اون مرحله برسم و برای اطلاع شما باید بگم که تمام این ناراحتی هایی که من دارم، از عصبی شدن سرچشمه می گیره و عصبی شدن من هم از فشار زیاد زندگی با تو و بچه هاست، و گرنه هیچ ارتباطی به مناپاز شدن نداره.» دوباره نگاهی به من انداخت، چشمی نازک کرد و مجله بغل دستش را برداشت و شروع کرد خودش را باد زدن! سکوت سنگینی را در اتاق می شد کاملا احساس کرد. مانند اینکه نفس همه بریده بود! کسی جرات نمی کرد که جیکش در بیاد. طفلکی شوهر خانم که مثل موش خودش را جمع کرده و به زمین خیره شده بود.

در همان لحظه با خودم داشتم فکر

در سرشان در مورد من می گذشت! بالاخره رفته رفته یخ ها شروع کردن به آب شدن، حالت حیرتشان کمتر و کمتر شد تا به جایی که تشویق شدند تا در این بحث شرکت کنند. جالب اینجا بود اولین کسانی که پیش قدم برای صحبت شدند مردها بودند.

یک آقایی که در کنار همسرش نشسته بود و داشت آرام و با دقت بسیار به صحبت های من گوش می کرد ناگهان مثل بمبی که منفجر شود، از جایش پرید و با حالتی بسیار عصبی، با صدا و دست های لرزان و مانند اینکه دیگه برایش مهم نبود که کجاست و چی می خواد بگه و کی قرار است که به حرفهایش گوش بده، رویش را به طرف من کرد و گفت: «حالا میفهمم که چرا خانم بنده مدتی هست که اخلاق و رفتارش اینقدر عوض شده. پدر صاحب من چند ماه هست که از دستش درآمده. با هر چیز کوچکی از جایش می پره و شروع میکنه به بد خلقی کردن. اصلا من و بچه ها جرات نداریم کاری بکنیم و یا حرفی بزنیم که نکنه یکوقت خدای نکرده خانم عصبانی بشه و شروع کنه به داد و بیداد. شب ها هم که خواب درست و حسابی نداره و همین باعث میشه که من بیچاره هم خواب زده بشم. یکدفعه وسط شب از خواب می پره و شروع می کنه پتو و ملافه را با پاهاش محکم کنار زدن و هی خودشو باد میزنه! ازش می پرسم: «چی؟» چی شده؟! میگه: «دارم از گرما هلاک می شم و نمی تونم راحت نفس بکشم. مثل اینکه گذاشتم توی یک تنور داغ، سر تا پای بدنش عرق میکنه. یکدفعه مثل گربه از این ور تخت جهش میزنه و خودشو می اندازه اونور تخت. اینقدر بالا و پایین می کنه تا اینکه یکم حالش بهتر بشه. دیگه اون موقع هم کی می تونه برگرده بخواب. هر دو دراز کشیده خیره می مونیم به سقف اتاق خواب و به فکر بدبختی و بیچارگی هامون. در بین روز هم هر کی از کنارش رد میشه می خواد بدون دلیل طرف را خفه کنه. یکدفعه هم بی جهت میزنه زیر گریه. هر چی می پرسم چی شده! میگه نمیدونم! چند بار ازش خواهش کردم که بره دکتر شاید بتونه کمک بگیره تا حالش بهتر بشه، اما اصلا محل نمیزاره و مدام میگه چیزیم نیست. واقعا خسته شدم و الان که شما داشتید

چند وقت پیش رفته بودم به منزل یکی از آشنایان. تعدادی مهمانان دیگر نیز در آنجا بودند. تنی چند را از قبل می شناختم و تنی دیگر را تا به آن زمان ندیده بودم. همگی نشسته بودیم و مشغول صحبت در مورد مسائل متفرقه.

متوجه شدم که چند نفر از خانم ها در موقع صحبت کردن بنظر می رسید که تا حدی حالت عصبی و بی حوصلگی از خودشان نشان می دهند و هر چند وقت یکبار نیز یا بوسیله مجله روی میز و یا با دست، صورت و گردن خودشان را باد می زنند. مانند اینکه از گرما داشتند هلاک می شدند!

هوای منزل بسیار مناسب بود و مسائلی را نیز که در موردش صحبت می کردیم موضوعاتی نبود که کسی بخواد به حد عصبی شدن و یا هیجان برسد. رفتار و حالت های این چند خانم برام جالب و دیدنی بود، چرا که می توانستم حدس بزنم ناراحتی اصلی از کجاریشه گرفته بود.

احساس کردم که یک طوری باید مسئله ای را که در ذهنم آمده بود و به نظر می رسید که ممکن است به این چند خانم ار تباط داشته باشد به زبان بیاورم. همانطور که مشغول صحبت کردن بودیم، موضوع بحث را کشاندم بطرف سلامتی جسم و روان و دادن اطلاعاتی که درباره بعضی از موضوعات داشتم. بنظر می رسید که حرفهایم برایشان جالب بود چرا که با توجه بسیار گوش می دادند و سوالات مختلفی از من می پرسیدند. در بین صحبت هایم وقت را غنیمت شمرده و به تدریج موضوع را کشاندم در مورد مناپاز و یا همان یائسگی در زبان خودمان. می توانستم حیرت را در دید همگان مشاهده کنم. احساس می کردم که هیچکدام از مدعوین اصلا انتظار نداشتند که در مورد چنین موضوع بسیار حساس، که به ندرت راجع به آن صحبت می شود، حرفی زده شود. آن هم در چنین جمعی! که البته این احساس مرا بیشتر تشویق به ادامه صحبت در این مورد کرد.

بعد از مدت کوتاهی که اکثر حضار با سکوت کامل و با دهان باز و چشم های از حدقه بیرون زده به من و همدیگر نگاه می کردند و ابروهایشان مدام بالا و پایین می رفت و خدا می دانست که چه چیزهایی نیز

## گروه همایش دوستان

هموطنان عزیز، گروهی از همراهان شما به نام «گروه همایش دوستان» چهارشنبه هر هفته از ساعت ۷ الی ۹ عصر در محل Scientology Building در شهر ماننن و یو گرد هم می آیند. «همایش دوستان» کانونی است برای ایجاد دوستی و همکاری بین هموطنان ایرانی مقیم شمال کالیفرنیا. این کانون غیر انتفاعی کاملا «غیر سیاسی» و «غیر مذهبی» می باشد و به هیچ گروهی وابستگی ندارد.

برای گرفتن اطلاعات بیشتر لطفا با

شماره تلفن ۹۰۶۰-۳۹۰-۴۰۸ تماس حاصل فرمایید.

1080 Linda Vista Ave., Mountain View, CA

## ادامه مطلب خواستگاری... از صفحه ۳۸

از اینکه سخنان وزیر ارشاد، پدر زن آینده به پایان رسید، وزیر جنگ، مادر زن عزیز شروع به طرح سئوالات تستی به سبک کنکور سراسری کرد. ابتدا مادر عروس با یک لبخند ملیح و دلنشین از شغل اینجانب سوال نمود. من هم با تمام صلابت خودم را کارمند معرفی کردم. کفر ابلیس عارضان نگرده! مادر عروس که انگار تیمور لنگ قرار است دوباره به ایران حمله کند چنان جیغی زد و به گونه ای مرا به زیر رگبار ناسزاهای اصیل پارسی رهنمون ساخت که از ترس نزدیک بود، دو پای داشته را با دو دست دیگر به هم پیوند زده و چهار نعل از پنجره اطاق پذیرایی طبقه پنجم ساختمان به بیرون پریده و سفر به ولایت عزرائیل را آغاز نمایم. در ادامه جلسه بازوجی (بخشید خواستگاری) خواهر بزرگتر عروس از من راجع به ویلای شمال و اینکه قرار است تعطیلات آخر هفته را با خواهر جانشان به ماداگاسکار تشریف برده یا سواحل دلپذیر شاخ آفریقا، سئوالات بسیار مطبوعی را مطرح نمودند. عروس خانم آینده نیز از فرصت بدست آمده استفاده ابزاری کرده و مدل ماشینی را که قرار بود خواهر فرخ سرشتشان را سوار آن بنمایم از من جویا شد. بنده ندید بدید هم که تا حالا توی عمر شریفم بهترین ماشینی که سوار شده ام اتوبوس شرکت واحد بوده است از اینکه توانایی حتی خرید یک روروک یا سه چرخه پلاستیکی اسباب بازی را نیز نداشته و نمی توانستم همراه با خواهر دردانه ایشان سوار بر «اپل کوراساو» و «دوو سیلویا» و «پیکان خمیری» در خیابان های «شهرک شرق و میر عروس و خوشبخت آباد» ویراژ داده و دلم دیپمو و زلم زیمو راه بیندازم، کمال تأسف و تأثر عمیق خویش را بیان نمودم. **دنباله مطلب در صفحه ۴۷**

نیز مالی می دانستند که برای صاحبش میمون نمی گردد و وبال می شود، و حتی الامکان اگرچه با حيله و نیرنگ و زور و فشار و چه بوسیله طرف معامله و چه از طریق پرداخت خمس و زکوة و ترضیه ملا سعی در حلال شدن آن می کردند، چنانچه حيله گری ها و مکاری های زیر که برای حلال کردن مال خود، تاجری خمسش را اسکناس کرده در سبد خرمائی گذارده رویش را خرما ریخته پیش ملا می برد و می گوید خمس مال من همین سبد خرما می باشد و آقا هم قبول می کند و دوباره سبد خرما را از آقا می خرد و بر می گرداند و داستان (حلال و حلالش تا پایین گردنه می رسید، که حتی دزد گردنه بر در بردن مال مردم، اگرچه با کتک و چوب و چماق باشد می خواسته آنرا حلال بکند از همین عقیده می باشد.

چشماتان روز بد نبیند! پدر عروس که فکر می نمود من بوده ام که ارث بابای خدا بیمارزنان را بالا کشیده ام، چنان جواب سلام را داد که دیگر یادم رفت به او بگویم مرا به غلامی بپذیرد. از همین حالا معلوم بود که بیشتر از غلامی و نوکری خانواده شان چیزی به من نمی ماسد! مادر عروس خانم نیز چنان برو بر به چشمانم خیره شده و ورنه از من نمود که اولش فکر کردم قرار است خدای نکرده با ایشان ازدواج کنم. فقط مانده بود بگویم که جورایهات را هم در بیاور بینم پاهایت را سنگ پا زده ای یا نه! بعدش هم نوبت خواهرها و برادرهای عروس رسید. معلوم بود که از حالا باید خودم را روزی حداقل یک فصل کتک خوردن از دست برادرهای عروس آماده می نمودم. به خاطر همین هم با خودم تصمیم گرفتم که اگر زیانم لال با عروسی ما موافقت شد سری به اداره بیمه «فدائیان راه ازدواج» زده و خودم را بیمه «شکنجه زناشوئی» و بیمه «بدنه شخص ثالث» کنم! علی ایحال، بعد از مدتی انتظار و لبخند ها و سرفه ها و تعارف های مکش مرگ ما تحویل هم دادن، عروس خانم هم با سینی چای قدم رنجه فرمودند. عروس که چه عرض کنم، دست هر چی مامان گودزیلا را از پشت بسته بود! بعد از اینکه جای جوشیده دست خانوم خانوما را میل کردیم، پدر عروس خانم شروع به صحبت نمود. ایشان آنقدر از فواید ازدواج و اینکه نصف دین در همین عمل خیر گنجانده شده است و بعدش هم بایستی ازدواج را ساده برگزار کرده و خرج بالای دست داماد نباید گذاشت، گفت و گفت که به خود امیدوار شدم و کم کم آن رفتار خشن اولشان را به حساب ظاهر بینی و قضاوت نا عادلانه خودم گذاشتم. پس

می خواستم زیر نور چراغ خودم نشسته باشم خریده بودم و مسبب خرید وسایل دیگرم شده بود.

## خدا برکت بدهد

جمله بالا یعنی (خدا برکت بدهد) مخصوص حسین گدا تنها نبود که در تمام معاملات و داد و ستدها انجام می گرفت و جملات بعد که (خیرش را ببینی)، و از طرف خریدار که جواب دهد (خیر از پولش ببینی). زیرا عقیده ای درباره خیر و برکت داشتند که آن را با صد فایده بی خیر و برکت عوض نمی کردند و می گفتند اگر جنس و مال و معامله ای برکت داشته باشد آدم خیرش را می بیند و اگر نداشته باشد دود می شود و برای آدمی خیر نکرده مبارک نمی گردد. دیگر حرام و حلال معامله که در هر صورت آن را حلال می خواستند و از حرام آن چشم می پوشیدند و حرام را

## دکان حسین گدا

## جعفر شهری

و فرزندانم می باشید.» و می گفت: «به سر شماها کلاه نمی گذارم برای اینکه به غیر آن متواریتان کرده بی رزق و روزی می مانم. زبان من از آنجا با شماها خوش است که برای من پول می آورید و خلقم از آنجا از شما تلخ نمی شود که کسی با روزی رسان خود بدخلقی نمی کند.» از این رو همیشه حق را در معاملات به طرف مشتری می داد و بین خود و آنها صمیمیت بوجود می آورد و علاقه داشت مشتری با روی خوش و رضایت خاطر دکان او را ترک بکند و از دیگر سخنانش این که می گفت: «دو ده نیم بهتر از یک ده یک می باشد»، در این معنی که دو نیم ریالی از دو مشتری برای کاسب بهتر از

روبروی در زانه مسجد ترک ها سمساری یا خرده فروشی و آشغال فروشی، یا هر دمبیل فروشی حسین گدا بود و دکانش به اینصورت بود که هرگونه خرت و پرت خانگی را از میز و صندلی، تا آئینه و چراغ، ظرف و مس و آهن و شیشه، کفش، کلاه، گلیم، قالی، نعل و میخ طویله و توبره و مجری اسباب بزک را از خوب و بد و سالم و خراب و شکسته و درست بر بالای دکان کرسی دار خود روی هم تلنبار می نمود و نه خریدش حساب و کتاب و مطالعه ای داشت که گران یا ارزان می خرد و نه فروشش که به منفعت یا به ضرر می دهد و دیگر از اخلاقیات اینکده نه خریدهایش را خود برده جابجا می نمود و نه فروش



یک ریال از یک مشتری می باشد، و از تاکیداتش اینکه اگر نخواستی می توانی پس بیاوری و از تکه کلام هایش به آنها که چانه می زدند اینکده: «گرون نخر ارزون میشه، مشکل نگیر آسون میشه.» شاید هم لقب حسین گدا از آن جهت بروی او بود که سر و وضعش چه از حیث لباس و چه از صورت دکان بگداها می ماند و یادگار او برای من لامپای نمره هفت برنجی روسی ای با لوله و فتیله و سرپیچ کامل که در ته آن هم جائی برای فتیله یدکی داشت به مبلغ سه قران که سال ها با آن زندگی کرده تا آمدن برق و همگانی شدن آن نیز خود و زن و بچه ام زیر نور آن زندگی کرده، اکنون هم از بهترین و ارزنده ترین اشیائیم می باشد که به حفظ و نگهداری آن سفارش کرده ام. لامپایی که در دوازده، سیزده سالگی که

هایش را که خود مشتری باید برده جا داده یا از لای اجناس جدا کرده بیرون آورد و کارش فقط آن بود که روی چهارپایه نشسته پول داده، پول گرفته، خدا برکت بدهد، خیرش را ببینی بگویدی و با مشتریان و اطرافیان که زیادتر از جهت حسن خلقش جمع می شدند بگویی و بخند بکنند. آنچه ذکر او را در این کتاب لازم گردانید آنکه رفتارش درس مکاسبی بود که هر شنونده و اهل داد و ستدی را بکار میاید، بر اینکه می گفت مشتری نعمت و رحمت خدا می باشد که باید کاسب آن را قدر بشناسد و درخت جواهر صاحب دکان است که باید او را حفظ بکند. او به مشتری ها می گفت: «من شما را دوست می دارم و راست هم می گویم از آنجا که وسیله آسایش و راحت من و زن

## ادامه مطلب آیا کردها به... از صفحه ۹

ترکیه، عراق یا سوریه، ممکن است کمی ساده‌انگارانه به نظر برسد. «دیگری» اگرچه به حاشیه رانده شده اما همواره ممکن است طغیان کند. اگر او تهدیدی برای ارزش‌های مسلط، باورهای غالب فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی به شمار نمی‌رفت، دلیلی برای به حاشیه راندنش وجود نداشت. ارزش‌ها اغلب به واسطه وجود ضد ارزش‌ها درخشان‌تر جلوه می‌کنند. این ظرفیت ارزش‌سازی، که به سادگی به شکل‌گیری جبهه‌های خودی و دیگری می‌انجامد، به مدافعان ناسیونالیسم افراطی ایرانی-فارسی‌زبان محدود نمی‌شود. تمامیت‌خواهی فرهنگی-اقتصادی و میل به مرکز به مثابه تنها راه دستیابی به بهروزی اجتماعی و اقتصادی، دو قطب مکمل ایجاد دوگانه مرکز-حاشیه و خودی-دیگری هستند.

البته تا وقتی که ابزارهای سلطه‌گران مرکز‌نشین و مرزساز بسیار سهمگین‌تر و مؤثرتر عمل می‌کنند، متهم کردن آن‌ها به حاشیه‌راندن شده تا حدی نامعقول است. همدلی، همراهی و همبستگی با قربانی یا «دیگری» بدون توجه به این که او در نقطه‌ای کاملاً متفاوت ایستاده و تلاش ما برای هم‌ذات‌پنداری ممکن است واقعیت‌ساز را مخدوش کند نه تنها راهگشا نیست بلکه می‌تواند گمراه‌کننده باشد.

به نظر برخی از کنش‌گران زن فمینیست، مردان اساساً نمی‌توانند فمینیست باشند. آیا عدم تجربه‌ی زیسته کردها/ترک‌ها/عرب‌ها/بلوچ‌ها/همجنس‌گرایان/دگرجنسی‌ها یا بهائیان/یارسان‌ها و نظایر آن می‌تواند ما را از تحلیل درست وضعیت ایشان بازدارد؟ آیا برای فهم صحیح وضعیت اقلیت باید حتماً بخشی از آن بود؟ تا زمانی که میل‌مان به همبستگی مبنی بر تجربه‌های به زعم خود مشابه است، پاسخ به پرسش فوق بی‌گمان مثبت است. این جواب اما تنها زمانی می‌تواند منفی باشد که آدمی از تجربه خویش و، به طور کلی، از «خود» به مثابه مرکز جهان فراتر رفته باشد. در غیر این صورت، نیافتن تجربه‌ای احتمالاً مشابه یا درکی نسبتاً شبیه به آن‌چه مظلوم از سر گذرانده، می‌تواند دلیلی برای عدم همراهی یا مقصر شمردن قربانی باشد، استدلالی پرطمطراق و در عین حال بسیار گمراه‌کننده.

شاید درست این باشد که متفاوت بودن «دیگری» را به رسمیت بشناسیم، بی‌آن‌که او را به حاشیه برانیم یا باورهایش را ضدارزش بشماریم. لازم نیست ادعا کنیم که «من کولبرها را درک می‌کنم، کوچی‌ها ما شیب عمیقی دارد، ما را نکشید، ما فرزندان کوهستان...»

کردند. اما این خبر در بین رسانه‌های شناخته‌شده فارسی‌زبان و فعالان مدنی، به‌ویژه فعالان حقوق کودک، بازتاب نیافت. برخی از فعالان و تحلیل‌گران سرشناس در شبکه‌های اجتماعی فارسی‌زبان، تیراندازی به کولبران را با توجه به احتمال وجود نیروهای کرد مسلح در مناطق کوهستانی توجیه می‌کنند. به عقیده آن‌ها، کسانی که به کولبران شلیک می‌کنند خود نسبت به امنیت‌شان بیم دارند و به عنوان سربازان مدافع وطن حق دارند به کولبرانی که شبانه مشغول جابه‌جایی بار هستند، تیراندازی کنند. اما این ادعا با توجه به مسیر مشخص کولبران و تردد ایشان در روز بی‌اعتبار است.

اما این تنها کولبران و مخالفان سیاسی مسلح نیستند که در این فرایند بر اثر اعدا یا تیراندازی جان می‌بازند. در آبان ۱۳۹۲، در شامگاه تاسوعا، دختری ۱۹ ساله به نام اوین عثمانی در مقابل ملک خانوادگی خود در حوالی شهرستان بانه در استان کردستان، با برادر و نامزدش در اتومبیلی نشسته بود. ناگهان مأموران نیروی انتظامی بدون هشدار قبلی از فاصله حدود ۱۰ متری با کلاشینکف به او شلیک کردند. مأموران ضارب چند روز پس از مرگ اوین عثمانی توسط نیروی انتظامی بازداشت شدند و پرونده رسیدگی به جان‌باختن اوین پس از چند سال دادرسی با رأی به پرداخت یک‌دوم دیه مختومه شد. خانواده قربانی هرگز این دیه را دریافت نکردند. نیروی انتظامی و مرزبانی کماکان ادعا می‌کنند که این تیراندازی به اشتباه و به ظن قاچاقچی بودن قربانی رخ داده است. هرچند کسانی مثل محمد نوری‌زاد گزارش‌هایی درباره این واقعه تنظیم و منتشر کردند اما به طور کلی افکار عمومی در پی این قتل چندان منقلب نشد و ای بسا امروز کسی او را به یاد نداشته باشد.

اگر این نمونه‌ها را در کنار بی‌شمار رویدادهای مشابه قرار دهیم، این فرضیه به ذهن خطور می‌کند که «کردها به آسانی کشته می‌شوند». البته ماجرا با کشته شدن کردها تمام نمی‌شود. روش برخورد حکومت ایران با اجساد، مراسم ترحیم و تعزیه کردها با سایر مناطق، به ویژه مرکز، متفاوت است. جسد شوانه قادری، شهروند مهابادی که به اتهام «شرارت» پیش از برگزاری دادگاه در جریان بازجویی کشته شد، از سوی نیروی انتظامی در سطح شهر گردانده شد. این اتفاق در سال ۱۳۸۴ به اعتراضات گسترده‌ای در کردستان انجامید.

آیا کردها به آسانی کشته می‌شوند؟ تقلیل حذف «دیگری» به کردها در ایران،

در ایران بین ۲۰ تا ۵۰ هزار تومان برای هر نوبت جابه‌جایی بار متغیر است. افرادی ۱۳ تا ۷۰ ساله به این پیشه اشتغال دارند، کاری که یکی از سخت‌ترین شغل‌ها در ایران به شمار می‌رود. اکثر کسانی که کولبری را برای امرار معاش برمی‌گزینند، این شغل را به اجبار انتخاب می‌کنند و متعلق به قشری هستند که از نظر وضعیت اقتصادی زیر خط فقر قرار دارند.

بنا به آمار رسمی در سال ۱۳۹۱، ۷۴ کولبر کشته و ۷۰ تن دیگر مجروح شده‌اند. در میان کشته‌شدگان ۷۰ تن با تیراندازی نیروهای مرزبانی نیروی انتظامی و چهار تن دیگر بر اثر انفجار مین و سرما جان باخته‌اند. بسیاری از جراحات‌های منجر به قطع نخاع و معلولیت دائمی هم ناشی از تیراندازی مستقیم به آن‌ها بوده است. در فاصله سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۹۲، ۲۱۲ کولبر دیگر با اصابت گلوله به سر و سینه کشته شده‌اند. علاوه بر این، گزارش‌هایی از خودکشی کسانی که بارشان ضبط شده منتشر شده است.

اخبار قتل کولبران گاهی واکنش‌هایی در فضای عمومی برمی‌انگیزد اما هیچ یک از این واکنش‌ها به اقدامی اساسی برای حفاظت از جان ایشان نینجامیده است. تنها برخی از نمایندگان کرد در مجلس شورای اسلامی کوشیده‌اند تا کولبران به اصطلاح «قانونی» دارای مجوز را مشمول بیمه‌ی تأمین اجتماعی کنند.

«برهان علم‌هولی» نوجوانی ۱۷ ساله و اهل روستای زادگاه شیرین علم‌هولی بود که در سال ۱۳۹۵ با شلیک گلوله نیروهای مرزبانی جان باخت. خبر کشته شدن برهان اولین بار توسط خبرگزاری هرانا منتشر شد و پس از آن بعضی از رسانه‌های کردی گزارش‌های مختصری با اشاره به منبع مذکور منتشر

واکنش عمومی به کردها، سایر گروه‌های قومی و بسیاری از کسانی را که به علت وضعیت اقتصادی، اعتقادات مذهبی یا حتی گرایش جنسی به حاشیه رانده شده‌اند، می‌توان در چارچوب تقابل میان «خودی» و «دیگری» تفسیر کرد.

آیا حمایت از کسی مثل شیرین علم‌هولی، یک دگراندیش ایدئولوژیک و سیاسی، را می‌توان در این چارچوب تحلیل کرد؟ آیا سرمایه اجتماعی کسب شده پس از اعدام شیرین علم‌هولی نتیجه تلاش او برای بیرون رفتن از حصار «دیگری» و میل به نزدیک شدن به «خودی»‌ها بوده است؟

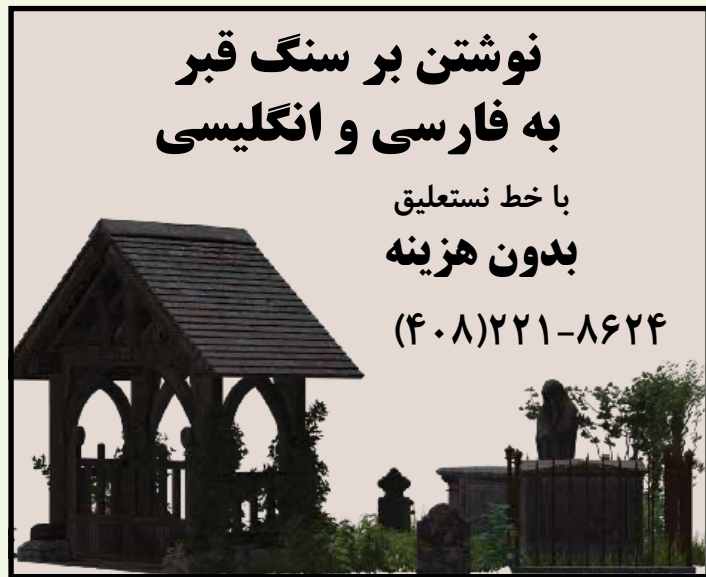
به واقع آنچه سبب همراهی افکار عمومی با شیرین علم‌هولی شد نه از بین رفتن مناسبات چارچوب ذکر شده بلکه شاید تجربه همزیستی مسالمت‌آمیز افرادی بود که هر یک به نوبه خود نماینده رویکردی خاص به «خود» و «دیگری» هستند. تا وقتی که نماینده فرهنگ مسلط، گفتگو، زیست مشترک و همدلی در بعضی از حوزه‌ها را ناقص ارزش‌ها و اصول خود نداند، می‌تواند در مواردی خاص پذیرای دیگرانی باشد که همچون او ویژگی‌های انسانی دارند. هرچند این امر را می‌توان از جنبه‌ای مثبت شمرد اما در نهایت شیرین علم‌هولی، و به بیان کلی‌تر، «دیگری» را از خطر حذف نجات نمی‌دهد، چنان که شیرین را هم نجات نداد.

نمونه دیگری از رابطه کردها و کوهستان، پیشه‌ای است که «کولبری» نامیده می‌شود. کولبری پیشه گروهی از مردم کردستان، در ایران، عراق و ترکیه است. کولبران کسانی هستند که با جابه‌جا کردن کالاهایی مثل سیگار، پارچه، یخچال، و تلویزیون از مناطق صعب‌العبور کوهستانی امرار معاش می‌کنند. دست‌مزد کولبران

## نوشتن بر سنگ قبر به فارسی و انگلیسی

با خط نستعلیق  
بدون هزینه

۴۰۸-۲۲۱-۸۶۲۴





## ادامه مطلب خواستگاری... از صفحه ۴۵

خلاصه می شد. عروس خانم تلفن موبایل را جزء لاینفک و اصلی زندگی آینده شان می دانستند. من هم که تا حالا بهترین تلفنی که با آن صحبت کرده ام تلفن عمومی سر کوچه مان بوده توی دلم به هر کسی که این موبایل را اختراع کرده بود بد و بیراه گفته و از عروس خانم به خاطر نداشتن موبایل عذر خواهی نمودم. بعد از این که عروس خانم فهمید که از موبایل هم خبری نیست، «بی پرستیش عقب افتاده از دهکده جهانی آقای مک لوهان» توصیف نمود. البته داغ عروس خانوم هنگامی که متوجه شد بنده بی شخصیت از کار با اینترنت و ماهواره هم سر در نیاورده و نمی توانم مدل لباس عروسی ایشان را از آخرین «بوردهای مد ۲۰۰۰ افغانستان» بیرون بیاورم، تازه تر شد و چنان برایم خط و نشان کشید که انگار مسبب قتل «گاندی» در هندوستان عمومی بنده بوده است و لاغیر! دنباله مطلب در صفحه ۴۵

سیاه بلند و بلوز سفید و دامن قرمز، برام بافته بود و گذاشته بود بالای سرم. بعدا که مامان خواست برام یه مرجان دیگه بیافه، گفتم نمی خوام، نه مرجان و نه هیچ عروسک دیگه ای رو.

سمیه اما حواسش هنوز دنبال نلی بود و ما چند بار دیگه هم، دور از چشم مامان، یواشکی رفتیم خونه سمیه اینا، دنبال نلی. اما نلی هیچ وقت پیدا نشد. حتی توی خواب هام هم وقتی که دنبالش می گشتم، هیچ جا نبود. نه نلی و نه داداش علی. خیلی وقت ها خواب می دیدم که وسط یه بیابون تاریکام که کنارش یک دره عمیق، و من روی لبه دره می دووم و داداش علی رو صدا می کنم اما هیچ وقت پیدا نمی کردم. دلم می خواست، به جای این خواب، خواب خونه عمو بهمون و خاله سیمیا رو ببینم. خواب یکی از اون روزهایی که باباهامون برگشته بودن خونه، و ما خونه سمیه اینا بودیم. عمو بهمون می زد، بابا براش پیپ چاق می کرد، و مامان و خاله سیمیا انار دون می کردن. من و سمیه هم مرجان و نلی رو بغل کرده بودیم و منتظر بودیم که داداش علی رادیو رو روشن کنه تا «قصه شب» گوش کنیم. قصه دختری که شهر به شهر می رفت و دنبال خواهر دوقلوش می گشت و نشد که بفهمیم آخرش چی شد. بعد از داداش علی، اسم «قصه شب» که می اومد گریه مون می گرفت و تازه رادیو هم، مثل نلی و داداش علی، مونده بود زیر آوار.

بابای عروس هم که در فواید ساده برگزار کردن مراسم عروسی یک خطبه تمام سخنرانی کرده بود از من برای دخترشان سراغ خانه دوبلکس با سقف شیبدار، آشپزخانه این و دستشویی کلوز و خلاصه راحت تان کنم کاخ نیاوران را می گرفت. هر چند که حضرت اجل نیز بعد از اینکه فهمید داماد آینده شان خانه مستقل نداشته و قرار است اجاره نشینی را انتخاب نماید نظرشان در مورد دامادهای گویگولی مگولی برگشته و به من لقب «گدای کیف به دست» را هدیه نمودند!

بعد از تمام این صحبت ها نوبت به سوالات عروس خانم رسید. اولین سؤال ایشان در مورد موسیقی بود و اینکه بلدم ارگ و گیتار و تنبک بزنم یا نه؟ واقعا دیگر این جایب را نخوانده بودم. مثل اینکه برای داماد شدن شرط مطربی و رقص باباکرم نیز جزء واجبات شده بود و ما خبر نداشتیم! دومین سوال ایشان هم در مورد تکنولوژی مخابرات

ما به آسمون می رفت. روی تابی که تاب نمی خورد نشسته بودیم و سمیه می گفت: «اگه داداشم بود، حتما حالا با ما می اومد این جا، نلی رو برام پیدا می کرد.» من گریه ام گرفته بود و چشمم رو محکم باز نگه داشته بودم که گریه نکنم. سرم رو که برگردوندم، دیدم سمیه داره گریه می کنه. آرام و بی صدا. مثل آدم بزرگ ها. مثل مامان.

مامان که رسید، من و سمیه داشتیم بلند بلند گریه می کردیم. عصر رفته بود مدرسه دنبال ما، و وقتی گفته بودن امروز مدرسه نبودیم، دویده بود این جا. همون شب، مامان دوتایی مون رو بغل کرد و گفت مامان و بابای سمیه و داداش علی رفتن آسمون، و ما هم یک روز دوری می ریم پیششون. گفت تا اون موقع اون ها از همون بالا مراقب سمیه هستن و نگاهش می کنن. من می خواستم بپرسم که «داداش علی مراقب من هم هست یا نه؟» اما این قدر که سمیه گریه می کرد و مامانش رو همین الان و همین جا می خواست، همه حواس مامان به اون بود. به جای نلی هم، مرجان رو داد به سمیه. مرجان رو یک شبی که بابا نبود و من بهانه اش رو گرفته بودم، برام بافته بود. اون شب، وقتی هیچ طوری نتونسته بود ساکت کنم، قول داده بود که اگر گریه نکنم و بخوابم، صبح که بیدار می شم، یک عروسک خوشگل کنارم نشسته باشه. بعدش هم تا صبح بیدار مونده بود و مرجان رو، با موهای

## ادامه مطلب فقط درخت گلایی... از صفحه ۴۱

سمیه، هردو تانمون داشتیم می لرزیدیم و مامان که بغل مون کرد، تازه بغض مون ترکید. سمیه که گفت می خواد بره پیش مامانش، مامان گفت خونه شون بمب افتاده و مامان و باباش و داداش علی زخمی شدن و بردن شون بیمارستان. گفت که بچه ها رو بیمارستان راه نمیدن و نمی شه که سمیه بره پیششون و باید بیاد خونه ما. سمیه که پرسید «پس ننی توی شکم مامانم چی؟»، مامانم زد زیر گریه و گفت: «اونم پیش مامانته.»

پس فردای خراب شدن خونه سمیه اینا، بابا از جبهه برگشت. نصفه شب بود که رسید. من از صدای گریه ای که شنیدم، بیدار شدم. پاورچین که از اتاقم بیرون اومدم، دیدم بابا و مامان جلوی در همدیگه رو بغل کردن و دوتایی دارن زار می زنن. بابا هی می گفت: «باورم نمیشه که هیچ کدوم شون دیگه زنده نیستن»، و مامان هق هق کنان می گفت: «جسد هر سه تاشون رو خودم از زیر خاک بیرون کشیدم، سیمیا توی آشپزخونه بود، علی رو توی اتاق نشیمن پیدا کردم، و بهمن آقا توی راهرویی بود که می رفت طرف آشپزخونه. شدت انفجار این قدر زیاد بوده که کل خونه با خاک یکسان شده بود و نمیتونستن پیدا شون کنن. آخرش هم اومدن سراغ من که نقشه خونه رو بلد بودم.»

فردا صبحش، سمیه گفت می خواد بره خونه شون نلی، عروسکش، رو پیدا کنه. من فکر کردم شاید نلی نمرده نباشه و ما، که می دونیم کجای خونه بوده، بتونیم پیداش کنیم. همون روز ظهر، مامان که ما رو گذاشت مدرسه و برگشت خونه، صبر کردیم تا خوب دور بشه، و بعد دوتایی دست همدیگه رو محکم گرفتیم و تا خونه سمیه اینا دویدیم. من می ترسیدم که سمیه با دیدن خونه شون گریه کنه و جیغ بزنه. اما گریه نکرد. همون طوری که دست منو محکم گرفته بود، رفتیم وسط خاک و آجرها. از اون خونه قشنگ، با پرده های گلدار و کاغذ دیواری های قشنگش، فقط یک خرابه مونده بود، و ما حتی نمی دونستیم کجا باید دنبال نلی بگردیم. تا تونستیم دوتایی خاک ها رو کنار زدیم که نکنه نلی زیرشون گیر افتاده باشه، ولی نلی هیچ جا نبود. هر جا رو نگاه می کردیم همه چی تکه تکه شده بود. از همه خونه شون، فقط تاب بزرگ آهنی ته حیاط، سالم مونده بود و درخت گلایی مون.

خسته و خاکی و وحشت زده، نشستیم روی تاب و نمی تونستیم تاب بخوریم. همیشه داداش علی ما رو هل می داد. من و سمیه، دوتایی می نشستیم روی تاب و هی داد می زدیم: «محکم تر! محکم تر!» داداش علی محکم تر هل مون می داد و صدای خنده

مامان باباها داشتن می دویدن طرف مدرسه، بچه هاشون رو بردارن، و آمبولانس ها می رفتن طرف خونه ما. شیشه مغازه ها پودر شده بود و ریخته بود زمین. هیچ چی مثل نیم ساعت قبل، که مامان من رو رسوند به مدرسه، نبود.

مامان دست من و سمیه رو گرفته بود و خیابون این قدر شلوغ بود که چند بار کم مونده بود دستم از دستش جدا بشه. به خونه خودمون که رسیدیم، مامان من رو سپرد به اعظم خانم همسایه مون، و گفت می ره سمیه رو برسونه دست مادرش، یه وقت از نگرانی، بچه اش نیافته. اعظم خانم که گفت میگن همون طرفا رو زدن، مامان رنگ از صورتش پرید و دستش رو گرفت به دیوار که نیافته. من نمی فهمیدم چی شده. فقط ترسیده بودم و نمی خواستم مامانم بره. اعظم خانم که رفت برام شیر و کیک بیاره، پریدم توی کوچه و رفتم دنبال مامان. هر قدر می دویدم، بهش نمی رسیدم. فقط وسط اون همه آدمی که اون وقت ظهر توی خیابون بودن، پاهای مامان رو می دیدم و دنبالشون می کردم. مامان که یک دفعه و ایستاد، سرم رو بالا بردم و دیدم از کوچه سمیه اینا دود سیاه بیرون می آد. کوچه سمیه اینا تنگ و باریک بود. یک خونه سر کوچه شون بود و بعد یک کوچه بلند که تهاش خونه اون ها بود.

سر کوچه که به مامان رسیدیم، دیدم دیوار بلند کوچه، که اون طرفش خونه سمیه اینا بود، ریخته. دیوار ریخته بود و خونه سر جاش نبود. مامان دستاش رو گذاشته بود جلوی چشم های سمیه، و سمیه رو محکم چسبونده بود به خودش که چیزی نبینه. من که دو قدم جلوتر رفتم، دیدم همه جای خونه شون خراب شده. وسط آجرها و شیشه هایی که توی حیاط ریخته بود، یه عالمه مرد داشتن خاک ها رو کنار می زدن و دنبال چیزی می گشتن. یکی از مردهایی که داشت خاک ها رو زیر و رو می کرد، دوست بابا بود و تا مامان رو دید، گفت: «همسایه ها می گن هر سه تاشون توی خونه بودن، ولی نمی تونیم پیدا شون کنیم. این وقت روز کجای خونه بودن معمولاً؟» مامان سمیه رو نشونش داد، که یعنی هیس، و با صدایی که می لرزید، بریده بریده، گفت: «من میرم این بچه رو بذارم خونه و بر می گردم.» بعد همون طوری که دستش روی چشمای سمیه بود، برگشت و بغلش زد که بره.

تازه اون موقع بود که من رو دید. منتظر بودم دعوا کنم که چرا دنبالش راه افتادم. اما زانو زد روی زمین، همون طوری که سمیه رو توی بغلش داشت، من رو هم کشید طرف خودش و محکم چسبوند به سینه اش. من و

## ادامه مطلب از وقتی پوشک... از صفحه ۴۲

سرعت توقف و حرکت اتوبوس ها و هم چنین ازدحام جمعیت دلیل است که استفاده از خطوط سریع السیر شهری (بی آر تی) را برای این افراد بسیار سخت می کند. در مترو هم که فقط به نصب یک تابلو بسنده شده که اولویت نشستن را به افراد دارای معلولیت و سالمندان داده است.

سازمان بهزیستی کشور ۶۰ درصد معلولان کشور را فاقد شغل اعلام کرده که این رقم در مورد نابینایان حدود ۹۰ درصد است. بنابراین، معلولان ایران دست کم چهار برابر افراد دیگر جامعه بی کار هستند.

قانون ۱۶ ماده ای «حمایت از معلولان» شامل مناسب سازی اماکن و معابر شهری جهت تسهیل رفت و آمد معلولان، تسهیل استفاده از حمل و نقل عمومی برای آنها، استفاده از خدمات رفاهی و تفریحی، امکان ادامه تحصیل در دانشگاه، اعطای مسکن، ایجاد اشتغال و اختصاص سه درصد سهم استخدام در دستگاه های دولتی در سال ۱۳۸۳ تدوین اما در سال ۱۳۹۶ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. این قانون را اردیبهشت امسال، رئیس جمهوری به دستگاه های اجرایی ابلاغ کرد. اما نکته جالب توجه این جا است که در بودجه سال ۱۳۹۸ رقمی برای اجرایی شدن آن پیش بینی نشده است.

نبود مرجع مستقل نظارتی در بحث ساخت و سازهای شهری، بی توجهی سازمان ها و نهادهای فرهنگی به مسایل و مشکلات معلولان و نبود ضمانت اجرایی در نظام های حمایتی مندرج در قوانین و مقررات موجب شده اند این قشر از جامعه از ابتدایی ترین حقوق انسانی و شهروندی خود محروم باشند؛ برای مثال، براساس قانون، می بایست سه درصد فرصت های شغلی به معلولان اختصاص یابد. اما این قانون تاکنون اجرایی نشده است و اگر هم در پاره ای مواقع اجرا شود، به دلیل مناسب نبودن فضاها و نبود امکانات مناسب، معلولان نتوانسته اند از آن استفاده کنند.

«بهاره» دختر جوان معلولی است که به کمک آشنایی با گروه های توان یاب، موفق شده است جذب فعالیت های هنری و تولید صنایع دستی شود و از این راه درآمدی کسب کند و زندگی مستقلی برای خود تشکیل دهد. او که از ۱۰ سال پیش دچار معلولیت ناشی از قطع نخاع شده و چند سالی هم در آسایشگاه معلولان به سر برده است، می گوید: «زندگی معلولان در ایران به دلیل

مشکلات متعدد در حوزه حمل و نقل و نامناسب بودن خیابان ها و معابر و مهم تر از همه، اقتصادی و معیشتی، همواره وابسته به دیگران است. تنها محدود افرادی که با تلاش فراوان و حمایت های خانوادگی توانسته اند شغلی برای خود دست و پا کنند، تا حدودی از وابستگی رها شده اند.»

او کمک های مالی سازمان بهزیستی به شمار اندکی از افراد تحت حمایت را بسیار ناچیز می داند و می افزاید: «معلولان اغلب هزینه های زیادی شامل درمان، مراقبت و نگه داری و نظافت و بهداشت دارند که مقرر بهزیستی به سختی کفاف حداقل هزینه های آنها را می دهد. آموزش و رفت و آمد که جای خود دارد. امسال هم که افزایش چند برابری قیمت ها، شرایط را سخت تر کرده است؛ برای مثال، ابتدای امسال یک بسته پوشک بزرگ سالان (ایزی لایف) ۲۵ هزار تومان بود اما در حال حاضر این رقم به ۶۵ هزار تومان افزایش پیدا کرده است.»

براساس اصل بیستم «قانون اساسی جمهوری اسلامی»، همه افراد ملت یکسان هستند، در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برخوردارند. براساس اصل بیست و نهم این قانون نیز بر خورداری از تامین اجتماعی، اعم از بازنشستگی، بی کاری، پیری، از کارافتادگی، بی سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح، خدمات بهداشتی و درمانی، مراقبت های پزشکی و بیمه از جمله حقوق همگانی بوده و دولت موظف است طبق قوانین، از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم، خدمات و حمایت های مالی فوق را برای یک فرد کشور تأمین کند. اما نگاهی به زندگی روزمره معلولان نشان می دهد آنها و خانواده هایشان با انبوهی از مشکلات دست و پنجه نرم می کنند و حتی گاهی در تامین نخستین نیازهای زیستی و بهداشتی خود عاجز هستند.

«رسول» پسر ۲۰ ساله ای است که به صورت مادرزادی دچار فلج مغزی است و در تمام طول عمرش هیچ گاه قادر به حرکت و تکلم نبوده است. مادرش هنوز مجبور است از او مانند یک نوزاد نگه داری کند و غذا را در دهانش قرار دهد و برایش پوشک بگذارد. رسول از پنج سالگی تحت پوشش بهزیستی قرار گرفته اما کمک و حمایت این سازمان بسیار ناچیز است.

مادر رسول می گوید: «از چند ماه پیش

## ادامه مطلب به اواما: ... از صفحه ۲۸

درمانی همگانی را که وعده دادی لازم دارم. همین حالا لازمش دارم! دیگر آهی در بساط نمانده تا صورت حساب های خرج دکتر و بیمارستان را که یکی بعد از دیگری از راه می رسند، پرداخت کنم.» اواما می گفت این نامه هر روز به او یادآوری می کند که باید جان بکند تا قانون بیمه درمانی او در کنگره تصویب شود، قانونی که به میلیون ها شهروند آمریکا امکان دسترسی ارزان قیمت به بیمه درمانی را داد.

## آخرین نامه ها

«اواما تو گفتمی که فردا خورشید طلوع خواهد کرد. آقای رئیس جمهور، من در سیاتل در ایالت واشنگتن زندگی می کنم و خورشید طلوع نکرد و نخواهد کرد. در واقع که همه چیز بارانی است. از نتیجه انتخابات ریاست جمهوری به شدت غمگینم، بدتر از همه این که این انتخابات خانواده ما را دو شقه کرد و دارد از هم می پاشد. پسر بزرگ من همجنس گراست. پسر دوم من با یک مهاجر مکزیک از دواج کرده است. شوهر من، پدر بچه های من، به ترامپ رأی داد. راه می رود و می گوید که رأی او، حق اوست. بله می دانم حق اوست، اما رأی او، رأی علیه خانواده ما بود. می توانست رأی سفید بدهد، اما به ترامپ رأی داد که علیه همجنس گرایان، مهاجران و به خصوص مکزیک ها است. وقتی شما رئیس جمهور شدید، من خوشحال و مطمئن بودم که خانواده من زیر سایه ریاست جمهوری شما امن است. دیگر چنین حسی ندارم... خانواده من دو شقه شد... خورشیدی طلوع نمی کند.» این نامه را ۳ روز بعد از اعلام برنده شدن دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۲۰۱۶، ویکی شیریر خطاب به اواما نوشت.

نویسنده کتاب چند ماه بعد از شروع ریاست جمهوری ترامپ به سراغ ویکی و خانواده اش رفت که هنوز از زیر بار این واقیعت تلخ که پدر خانواده به ترامپ رأی داد، قد صاف نکرده بودند. در سالن پذیرایی خانه آن ها نشست، سالی که ویکی پاسخ اواما به نامه اش را قاب کرده و به دیوار زده است.

(سوم دسامبر یا ۱۲ آذر) محدود می شود. در این روز، مسئولان از مراکز نگه داری از معلولان بازدید و در همایش های مختلف سخن رانی می کنند و شعار های زیبایی از قبیل «معلولیت محرومیت نیست» نیز سر می دهند و وعده و وعیدهای زیادی هم داده می شود. اما قصه زندگی معصومه، بهاره، رسول و هزاران معلول دیگر، حکایت دیگری را به تصویر می کشند.

آقای رئیس جمهور! ماهی ۱۹۰۰ دلار شهریه پیش دبستانی فقط برای این خواسته کوچک که بچها بتواند تحصیلات خوبی داشته باشد، منطقی نیست. نداشتن بیمه درمانی و هر لحظه نگرانی که اگر خودم یا بچه ام مریض شویم، هزینه درمان را از کجا بیاوریم عادلانه نیست. ما حق داریم به مواد غذایی با قیمت منصفانه دسترسی داشته باشیم، بتوانیم گاهی تکه های لباس بخیریم، حقوق مان بیشتر شود. مطمئن است که کار احماقانه بیخودی است که نامه می نویسد. ولی چیزی به او می گوید که نباید سکوت کرد. صدای آدم هایی مثل او که در ایالت های میانی آمریکا زندگی می کنند و تقلا می کنند تا از پس زندگی برآیند و دست به خلاقی نزنند، شنیده نمی شود. امیدوارم صدای من را بشنوید آقای رئیس جمهور.

رئیس جمهور نه تنها نامه او را خواند، بلکه چند هفته بعد در کمال حیرت ربکا، زنگ تلفن خانه او به صدا درآمد. یک نفر از کاخ سفید از او پرسید آیا دوست دارد با رئیس جمهور ناهار بخورد؟ پنجشنبه بعدی، ربکا با اضطراب و خجالت در همبرگری کوچک و محقری در نزدیکی خانه خود در انتظار باراک اواما نشسته بود. اواما آمد، مثل او یک همبرگر سفارش داد، به او گفت نامه اش را مو به مو خوانده، قاب کرده و به اتاق کارش زده، به تک تک اعضای کابینه اش یک کپی از نامه او را داده و خواسته بخوانند و هرگز فراموش نکنند که قرار است در راستای بهتر کردن وضعیت زندگی چه گروه از مردم فعالیت کنند. اواما به ربکا گفت که نامه اش، او را به یاد مادرش انداخت که روزگاری نامه ای مشابه به کس دیگری نوشته بود. همان سال ربکا دعوت شد تا در مراسم «سخنرانی سالانه رئیس جمهور در کنگره» شرکت کند، بین میشل اواما و جیل بایدن نشست و اواما از نامه او در سخنرانی خود نقل قول آورد.

نامه ناتوما کنفیلد، از اهالی ایالت اوهایو هم بود که اواما قاب کرده و دیوار زده بود. کنفیلد به تازگی دوره درمان سرطان را پشت سر گذاشته بود، او نوشت: «من بیمه

که قیمت پوشک بزرگ سالان چند برابر شده، بهزیستی به جای آن، نوار بهداشتی تحویل ما می دهد که آن هم اصلا برای یک پسر ۲۰ ساله مناسب نیست و نیاز او را تأمین نمی کند. به همین علت، مجبورم نوار بهداشتی را به همسایه ها بفروشم و چند برابر دیگر هم پول بگذارم تا بتوانم یک بسته پوشک بزرگ سال تهیه کنم.»

در جمهوری اسلامی ایران توجه به معلولان بیش تر به «روز جهانی معلولان»

## ادامه مطلب به اواما: با... از صفحه ۴۸

این منجر شد؟» اواما می‌گوید اصلاً اهمیتی نداشت که گاه در نامه‌ها نویسنده را «احمق، ابله، عوضی» خطاب می‌کرد: «خب فحش بده. حالا که چی؟ مهمه که بداند یکی صدای او را می‌شنود و خشم‌اش را به رسمیت می‌شناسد.»

باراک اواما در انتها به نویسنده می‌گوید: «می‌توانم فهرستی ردیف کنم که دستاوردهای من این سیاست‌ها، لوائح، موفقیت‌ها، توافق‌ها و غیره بود. ولی بگذار صادقانه بگویم. چیزی که واقعا به آن افتخار می‌کنم این است که هشت سال تکیه زدن بر صندلی ریاست در کاخ سفید باعث نشد خودم را گم کنم و یادم برود که چه کسی هستم. خواندن مداوم این نامه‌ها مهم‌ترین عاملی بود که نگذاشت یادم برود چه کسی هستم.»

چند هفته قبل از ترک کاخ سفید، به دستور اواما تمام این نامه‌ها به «آرشیو ملی ایالات متحده آمریکا» انتقال داده شد تا از گزند و دور ریخته شدن به دست ساکنان بعدی در امان بماند. خواندن این کتاب به‌ویژه در دوران پر التهاب فعلی سیاست در آمریکا، تلخ و شیرین است. تا همین چندین پیش، برای هشت سال در کاخ سفید واقعا کسی ننشسته بود که حرف مردم را می‌خواند، گوش می‌داد و برای این نامه‌ها و خواسته‌ها تراهی خرد می‌کرد.

ادغام در جامعه دارند.» هیچ‌یک از بانیان بردگی جنسی زنان ایزدی، هنوز توانایی نداشته‌اند. بعید است در آینده نزدیک بتوان آنها را پای میز محاکمه کشاند. هنوز صدها زن و مرد ایزدی ناپدید هستند. تقریباً هرروز افرادی از داعش با خانواده‌های ایزدی‌ان ناپدیدشده تماس می‌گیرند و برای آزاد کردن «برده‌های‌شان» که سال‌ها مورد آزار و اذیت و تجاوز بوده‌اند طلب پول می‌کنند. مشخص نیست که دادستانی کل بتواند حکم بازداشت دیگری صادر کند. همچنین مشخص نیست آیا زمانی خواهد رسید که کسی از مظنونان بازداشت شود. اما بازرسان و کارشناسان دادستانی کل در کارلزروهه با دو هدف روشن به کار خود-جمع‌آوری اسناد و مدارک و اطلاعات در خصوص بردگی جنسی زنان ایزدی-ادامه می‌دهند: یکی این که یورش داعش به سنجار از طرف جامعه جهانی به عنوان «نسل‌کشی» به رسمیت شناخته شود؛ و دیگر آن که می‌دانند اگر روزی دادگاهی علیه بزحکاران داعش در جایی از دنیا برقرار شود، این شهادت‌ها و اطلاعات و اسناد بسیار ارزشمند خواهند بود.

اواما در جوابش به ویکی تأکید کرده که به دنبال «هم‌دلی» باشد و درک بهتر یکدیگر و نه تویخ و تنبیه هم. در جلسه خانوادگی آن‌ها نشسته که همه زخم‌خورده و دل‌چرکین‌اند. از پدر خانواده انتظار عذرخواهی دارند، جان می‌کنند درک کنند که چرا او این چنین کرد. پدر حاضر به عذرخواهی نیست.

در یکی از آخرین روزهای ریاست جمهوری باراک اواما، جین ماری لاسکاس در دفتر مکاتبات شخصی رئیس‌جمهور کنار مسئول دفتر و اواما نشسته است. اواما می‌گوید نمی‌تواند بگوید چقدر خواندن هر روزه این نامه‌ها برای او مهم و آموزنده بود. گاهی نامه‌های سراسر خشم و فحش را می‌خواند و با خودش خطاب به نویسنده نامه می‌گفت «واقعا داری بی‌انصافی می‌کنی.» یا «اصلاً این‌جوری نبود.» یا «معلومه اصلاً جزئیات موضوع را نمی‌دانی و قضاوت ناآگاهانه می‌کنی»، بعد اما دوباره نامه را می‌خواند و سعی می‌کرد مسئله را از منظر نویسنده نامه و وضعیت او ببیند. بعد دور بعضی نکات دایره می‌کشید، سپس خطاب به مسئولان و مشاوران‌اش یادداشتی کوتاه می‌نوشت: «این درست می‌گوید؟»، «چرا درباره این مشکل کاری نکردید؟» یا «یکی‌تون به من توضیح دقیق‌تر بده که چی شد که وضع به

سابقش درست نباشد؟ کیزیل‌هان، روان‌شناس، این موضوع را ناممکن نمی‌داند. او که در آلمان درمان‌گر آشواک بوده می‌گوید: «محرک‌های روانی مانند بو و رنگ می‌توانند به گسست روانی بینجامند که آن وقت فرد فکر می‌کند دارد اتفاقی را که در گذشته افتاده دوباره تجربه می‌کند. سخت است که بگوییم آیا واقعیت داشته یا صرفاً نتیجه فعل و انفعال حافظه است.» او که اوایل سپتامبر برای دیدن دوباره آشواک به عراق رفته بود، با او مفصل صحبت کرده است، اما باز هم نمی‌تواند بگوید که آیا او واقعا آزارگر سابقش را دیده یا نه.

زمفرما دلوانی، معاون مرکز ایزدی‌ان آلمان به زایت گفته است که از زنان ایزدی دیگری هم شنیده است که آزارگر خود را در آلمان دیده‌اند. از ۱۱۰۰ زنی که در چهارچوب سهمیه ویژه به آلمان آمده‌اند، تقریباً همگی قصد ماندن دارند و فقط ۱۵ نفرشان پس از عقب‌نشینی داعش به عراق برگشته‌اند. معاون مرکز ایزدی‌ان آلمان می‌گوید آنها تغییرات مهمی را تجربه کرده‌اند: «این زنان آشفته و شکسته و سیاه‌پوش به آلمان رسیدند، اما امروز نمی‌توانید آنها را دوباره بشناسید. آنها اراده محکمی برای ماندن و

## ادامه مطلب زنان و دختران ایزدی.. از صفحه ۲۹

## قربانیان در خدمت حقیقت

خود عکس بگیرند. در برخی موارد بستگان و نزدیکان قربانی در جریان مذاکرات برای آزاد کردن به اصطلاح «خرید برده» توانسته‌اند تصویر جنگجویان دولت اسلامی را ثبت کنند. هرچند هیچ یک از دو نفری که حکم بازداشت‌شان صادر شده در آلمان زندگی نمی‌کنند و تابعیت آلمانی ندارند، اما ثابت شده است که جنگجویان آلمانی داعش هم در جریان برده‌گیری جنسی مشارکت کرده‌اند. دادستانی به شواهدی دست یافته که نشان می‌دهد یک عضو آلمانی داعش دست کم چهار برده خریده است.

اواخر تابستان ۲۰۱۸، ویدئویی در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی کردی دست به دست می‌شد که در آن یک دختر کرد ایزدی تعریف می‌کند که روز ۲۱ فوریه ۲۰۱۸ آزارگر سابق خود، ابو حمام را در شوبیش گموند، شهر کوچکی در آلمان، دیده است. آشواک ت، ۲۱ ساله، یکی از دخترانی است که در چهارچوب سهمیه ویژه کمی به زنان آسیب‌دیده ایزدی به آلمان آمده بود. او در این ویدئو می‌گوید که آزارگرش هم او را شناخته و او را تهدید کرده است. آشواک ت، در ۲۶ فوریه نزد پلیس رفته و موضوع را اطلاع داده است. بنابه اطلاعاتی که هفته‌نامه زایت به دست آورده، تصویری که آشواک توصیف کرده است، با عکس‌های تمام افراد اهل عراق که در آن منطقه زندگی می‌کنند، تطبیق داده شده، اما نتیجه‌ای دربر نداشته است. آشواک در ۲۰ مارس به سنجار برگشت، از ترس صاحب سابقش. این اتفاق به مطرح شدن دوباره موضوع ایزدی‌ها در آلمان منجر شد: چطور ممکن است یک آزارگر و جانی داعش در آلمان آزادانه بگردد و یک زن، که زمانی قربانی او بوده، از ترس او از آلمان بگریزد؟

یکی دیگر از زنان قربانی برده‌داری جنسی داعش که به آلمان آمده، ابوحمام را می‌شناسد. او به هفته‌نامه زایت گفته است: «وقتی آشواک از دست او فرار کرد، ابوحمام به خانه ما آمد و گفت هرطور شده آشواک را دوباره پیدا خواهد کرد.» کارشناسان دادستانی و پلیس هم ناممکن نمی‌دانند که تعدادی از جنایت‌کاران سابق داعش راه قربانیان خود را در خیابان‌های آلمان بند بیاورند. از سال ۲۰۱۵ تعداد زیادی از منطقه سوریه و عراق به آلمان پناهنده شده‌اند که نهادهای امنیتی و قضایی آلمان به سابقه‌شان مظنون‌اند.

اما آیا ممکن است آشواک اشتباه کرده باشد و حرفش در مورد دیدن آزارگر

تخمین‌ها نشان می‌دهد که داعش در مجموع پنج هزار زن و دختر ایزدی را به بردگی گرفت. برای دادستانی کل آلمان ۱۱۰۰ نفر از زنانی که با تجربه اسارت به این کشور آمدند، نه فقط قربانی بلکه شاهد جنایت هم بودند، شهادتی که از لحاظ روانی به شدت ضربه خورده بودند و به این دلیل ثبت شهادت‌های‌شان به این سادگی نبود. دادستانی هرچند مایل بود شهادت هر ۱۱۰۰ زن را بشنود، اما تصمیم بر این شد که جز زنانی که داوطلب شهادت هستند کسی دعوت نشود. علاوه بر مشاور پلیس جنایی، شاهدان اجازه داشتند مشاور مورد اعتماد خود، دوستان، اعضای خانواده یا هر کس دیگری را با خود به جلسه شهادت ببرند تا شرایط برای‌شان تا حد ممکن قابل تحمل باشد.

به گفته جان ایلهان کیزیل‌هان، روان‌شناس و روان‌پزشک، که از والدینی ایزدی در آلمان به دنیا آمده و برای انتخاب ۱۱۰۰ نفری که در چهارچوب سهمیه ویژه به آلمان آمده‌اند، ۱۴ بار به این کشور سفر کرده، تاکنون صد قربانی حاضر به شهادت در برابر دادستانی کل شده‌اند. همه آنها خواهان این هستند که آزارگرشان روزی در دادگاه محاکمه شود.

شهادت‌ها گاهی دو تا سه روز طول می‌کشند. دادستانی اصرار دارد اظهارات شاهدان تا حد ممکن جزئی و دقیق باشند، تنها در این صورت است که می‌توان از آنها استفاده قضایی کرد. بسیاری از شاهدان تنها نام مستعار آزارگران (صاحبان سابقشان) را می‌دانند. اما مشکل جدی‌تر، به گفته دکتر کیزیل‌هان، این است که به دلیل ضربه روانی شدید تضمینی وجود ندارد که حافظه این زنان قابل اعتماد باشد: «از یک طرف واقعیت‌هایی مانند اسامی افراد و مناطق است که قابل پذیرش هستند. من حداقل با ۱۴۰۰ نفر از این زنان مفصل صحبت کرده‌ام و طبعاً تصویر کلی از این ماجرا دارم و می‌توانم تشخیص دهم که کدام بخش از اظهارات شاهدان با هم جور در می‌آیند. اما در طرف دیگر درک ذهنی افراد از موضوع است. چنین آسیب‌های روانی می‌تواند حافظه را مخدوش کنند.» دادستانی آلمان تاکنون دو حکم بازداشت بین‌المللی در رابطه با این جنایت صادر کرده است که هر دوی آنها بر مبنای اظهارات شاهدان بوده است. برخی از قربانیان توانسته‌اند از آزارگر (صاحب)

ادامه مطلب: پیام زرتشت... از صفحه ۴

اگر باز نگاهی به بند ۴۷-۱ در آغاز این گفتار بکنیم، خواهیم دید که به یکایک مینو افزاینده، منش نیک، راستی، شهریاری، درست اندیشی، رسایی و جاودانی یاد شده اند و این ارزش آنها را می نماید و از بندهای دیگر گاتها هم همی برمیاید. اینها هستند که پسان به پیکره هفت امشاسپند و پسانتر چون اهورمزدا و شش امشاسپند نمودار شدند و برخی دیگر از ایزدان گردیدند و برخی دیگر هم سپرد خاموشی و فراموشی رفتند.

اکنون نگاهی به همه بیفکنیم. می بینیم که برخی با یکدیگر همبستگی و همناوبی دارند، مانند منش نیک، خرد و دانش یا رسایی، جاودانی، تندرستی، توانایی و خرسندی یا جهان زنده، جهان روان و جهان ساز. و همان سان که خواهیم دید، برخی از این همناوها به جای یکدیگر بکار برده شده اند. پس در اینجا، ارزش آن هفت نمودار را نگاه داشته، سامان می دهیم که آنها را با یکدیگر جور میایند، یکی پس از دیگری باشند. اینک سامان آنها:

- ♦ مینو افزاینده
- ♦ منش نیک، خرد، دانش
- ♦ راستی
- ♦ شهریاری
- ♦ درست اندیشی، دین، نیوشایی، پیام
- ♦ پاداش، رسایی، جاودانی تندرستی، توانایی، خرسندی
- ♦ آذر

♦ جهان زنده، جهان روان، جهان ساز  
نا گفته نماند که این سامان را ما داده ایم تا اینها را جدا جدا نموده، و کارهای هر یک را نیک بشناسیم و گرنه اینها چنان با هم پیوسته و وابسته می باشند که بندی نیست که در آن، پس یا پیش، چند نمودار یاد نشده باشند. پس هنگامی که ما یکی را به نمایش می گذاریم، دو دیگر و سه دیگری هم هست که « جدایی » ما آنها را پشت پرده نگاه داشته است. اینک از یکایک آن نمودارهای خدایی نام می بریم و در پیرامون هر یک از آنچه در سرودها یاد شده است، سخن میاریم:

مینوی افزاینده که در فارسی مینو گوئیم، از من-man (اندیشیدن) است که با پسوند یو- yu نشانی نام مینوی که در آن انگیزه کار باشد، به چم «نیروی اندیشیدن» است و چون چنین نیرویی را خداداد می دانستند، کم کم از آن «جهان بالا» به چم بهشت گردید. جایگاه آن جهانی این دو واژه و چندی دیگر بسنده است. ما در این نوشتار مینو را به همان چم نیروی اندیشیدن و

ادامه مطلب: خواستگاری... از صفحه ۴۷

در ادامه سئوالات فوق، علیامخدره از من توقع برگزاری مراسم عروسی در باشگاه یا هتل را داشتند، چون به قول خودشان مراسم عروسی که توی باشگاه برگزار نشود باعث سر شکستگی جلوی فامیل و همسایه ها می شود! والله، اینجایش که دیگر برایم خیلی جالب بود، ما تا حالا دیده بودیم که باشگاه جای کشتی گرفتن و فوتبال و والیبال بازی کردن است ولی مثل اینکه عروس خانم ها جدید، زمین چمن و تشک و تاتامی را با محضر ازدواج اشتباه گرفته اند. الله اعلم!

سوال چهارم هم به تخصص بنده در نگهداری و پرستاری از «گره ها و سگ های ایشان» در منزل آینده مربوط می شد که این بار دیگر جدا نیاز به وجود متخصصین باغ وحش شناسی و انجمن دفاع از حقوق بقای وحش احساس می گردید تا برای به سرانجام رسیدن این ازدواج میمون و خجسته کمی فداکاری به خرج و راه و روش های «معاشرت دیپلماتیک» با آن موجودات زبان بسته را نیز به داماد فدا شده در راه عشق «هایوها و میو میوها» آموزش می دادند. بعد از تمام این وقایع ناخوشایند نوبت به مهریه رسید. خواهر کوچکتر عروس به نیت صد و دوازده نفر از یاران «لین چان» در سریال «جنگجویان کوهستان» اصرار داشت که صد و دوازده هزار سکه طلا مهریه خواهر تحفه اش باشد و به نیت اینکه در سال هزار و سیصد و چهل نه به دنیا آمده، هزار و سیصد و چهل و نه سکه نقره هم به مهریه اش اضافه شود! باز جای شکرش باقی بود که سال تولد در ایران «شمسی» می باشد اگر «میلادی»

به آن است که یک کس چه ببیندش، اندیشه نیک یا اندیشه بد. به گفته استادم شادروان دستوران دستور دالا، مردم اندیشه را می آفریند و اندیشه مردم را. آن اندیشه است که ما را مردم می سازد و از آن هم بالاتر می برد و آن اندیشه است که ما را از جانوران زیانمند هم زیانمند تر می گرداند. زرتشت از اندیشه نیک خود بهره برده و به منش نیک خدایی پی می برد و با اندیشه خدا هماهنگ گردیده او را می شناسد. زرتشت این اندیشه را «وهومنه» نام می گذارد. وهومنه آن اندیشه خدایی را می رساند که همه گیر است و آیین او بر آن استوار است. آن از منش نیک است که زرتشت، پیش از هر چیز خود را و بایستگی خود را در می یابد و سپس خدای خود را با چشمان روشن بین خود می بیند.

## ادامه مطلب چگونه من در... از صفحه ۲۱

مقدار از وام را بازپرداخت کرده اید، اهمیتی ندارد. با این حال، یک بار که وام خودرو و وام های دانشجویی را پرداخت کردم متوجه شدم که کردیت اسکور من بیشتر از ۲۰ پوینت افزایش یافته است. کلید کار اینجاست که اگر توانایی پرداخت همه آن را ندارید، به اندازه ممکن از وام را پرداخت می کنید. هر چقدر بالانس باقی مانده به صفر نزدیک تر باشد، کردیت اسکور شما بیشتر از آن بهره مند می شود. به عنوان نمونه، من یک وام خودرو ۳۰۰۰۰ درصد، یک وام دیگر خودرو ۲۰۰۰۰ درصد و وام های دانشجویی در مجموع ۱۱۰۰۰ درصد را پرداخت کردم. تقریباً بلافاصله پس از پرداخت اینها، کردیت اسکور من بالا رفت.

**حداقل یک سال درخواست وام یا کردیت کارت نکنید:** هنگامی که شما قسط وام خود را پرداخت می کنید، من پیشنهاد می کنم درخواست وام و کردیت کارت ها را همه با هم متوقف سازید. در این مرحله، شما باید در کیف پول خود چند کردیت کارت، چند وام اتومبیل پرداخت شده و وام مسکن داشته باشید. هنگامی که شما در این موقعیت هستید، واقعا نیاز به درخواست کردیت بیشتر ندارید.

با درخواست ندادن برای کردیت، شما هیچ hard inquiry در کردیت رپورت خود دریافت نمی کنید و این کار به طرز شگفت انگیزی روی کردیت اسکور شما موثر است. اگر شما نیاز دارید برای کردیت درخواست دهید، در نظر داشته باشید که این کار حدود یک سال شما را عقب می اندازد. تکرار می کنم برای این مرحله، شما باید در وضعیتی باشید که به کردیت بیشتر نیاز نداشته باشید.

**صبر، صبر کنید، سپس بیشتر صبر کنید:** در نهایت، شما باید به ایجاد سابقه کردیتی مثبت ادامه دهید. این به این معنی است که پرداخت های خود را در زمان مقرر انجام دهید و از اینکه هیچ اکانت منفی مانند col-lection نگرفته اید مطمئن شوید. هر چقدر حساب شما قدیمی تر باشد، کردیت اسکور بهتری دریافت خواهید کرد. به عنوان مثال، قدیمی ترین کردیت کارت شما ۱۵ ساله و کردیت کارت متوسط شما ۸ ساله است. شاید انتظار سخت ترین راه است، اما نباید عجله کنید. هنگامی که به این نقطه رسیدید، دیگر نیاز به کردیت زیادی ندارید، بنابراین اسکور شما چندان مهم نیست. در این نقطه، همه مراحل به نوعی بازی تبدیل می شوند تا ببینید که چقدر می توانید بالا بروید.

بستری شده در بیمارستان ها نیست. سالم بودن گاهی آموختنی است.

## ادامه مطلب تا نظر شما... از صفحه ۴۳

نمی دانید در این لحظه چقدر از دیدن دوباره پسر عزیزم خوشحال و شاد بودم. اما هنوز ما در میان آتش و دود گرفتار بودیم. آسمان مانند شب سیاه و تیره بود. همه به سرفه افتاده بودند و صدای افتادن درخت ها ترس و وحشت مردم را بیشتر کرده بود.

بالاخره با کلی ترس و وحشت و پس از تلاش و تقلا فراوان، بطور معجزه آسا موفق به خروج از آن جهنم شدیم. ولی من همچنان گریه می کردم و برای سلامتی و نجات افرادی که در آن موقعیت قرار داشتند و هنوز خارج نشده بودند دعا می کردم. وقتی ما وارد شهر چیکو شدیم، تعداد زیادی از مردم که در کنار خیابان ایستاده بودند با پلاکاردهایی که در دست داشتند به ما خوشامد می گفتند و به ما امید و روحیه می دادند.

بلی عزیزان ما در آن روز خانه و کاشانه و هر چه که داشتیم از دست دادیم. تمام زندگی، وسایل و خانه مان کاملاً سوخت و از بین رفت و بدون داشتن بیمه آتش سوزی. تنها خوشحالی ما که البته بسیار ارزشمند است، این است که از آن آتش سهمگین جان سالم بدر بردیم. اکنون از شما عزیزان و دوستان عزیز و گرامی تقاضا و خواهش می کنم که در صورت امکان با کمک و یاری ما مرهمی بر غم و اندوه ما باشید. همچنین مساعدت شما عزیزان با دعای خیر ما برای شما و خانواده دلبندها همراه خواهد بود. ممنون از اینکه با ما همراهید و ما را مورد توجه و عنایت قرار می دهید.

با سپاس فراوان، رزیتا، سعید و نیما

Facebook Page: <https://www.facebook.com/donate/2179280578759159/2228036183883598>

Wells Fargo Bank      Rozita Karimi  
Acc#: 3553707450      Routing#: 121042882

## ادامه مطلب پنج نشانه... از صفحه ۳۳

هایشان را در ایمیل، نامه و یا چت برای شما می نویسند و در ادامه به شما می گویند که "لازم نیست چیزی بگویی که خودم همه چیز را میدانم" یا "تو چیزی نگو که باور نخواهم کرد" یا جملاتی شبیه به این که با آن بتوانند راه را برای شنیدن حرف های شما ببندند.

با همه این ها باید توجه داشت که گاهی ممکن است فردی خجالتی یا درونگرا باشد و علائمی مشابه این علائم را بروز دهد. گرچه در ارتباط بودن با انسان های خودشیفته می تواند بسیار مخرب و آزار دهنده باشد، اما باید حواسمان باشد که قبل از اینکه دنبال زدن برچسب خودشیفته به اطرافیان باشیم

از دید خودشیفته ها ا طرافیان و نیازهایشان مسئله آنها نیست و ارزش وقت تلف کردن ندارند.

**نداشتن توانایی گوش دادن:** اگر با خودشیفته ها بخواهید دیالوگی داشته باشید متوجه خواهید شد که دیا لوگ شما خیلی سریع به مونولوگ تبدیل می شود. آنها حرف هایشان را می زنند و وقتی نوبت به شما می رسد که نظرتان را بگویید می روند، یا از شما می خواهند که چیزی نگویند. در واقع از دید آنها نظرات شما اصلا اهمیت ندارد. مهم این است که آنها چگونه فکر می کنند. حتی گاهی برای اینکه وقتشان کمتر تلف شود، حرف

## ادامه مطلب دشمن هرگز در... از صفحه ۳۹

## جنایت استالین،

## تجاوز به تنانگی زنان برلین

اهالی شوروی شاید به افتخار نقش مؤثرشان در شکست مجنونی به نام هیتلر همیشه به خودشان بیابند، اما ننگ تجاوز سیستماتیک و برنامه‌ریزی شده‌ای که با اشاره استالین به زنان بازمانده از جنگ در برلین، آن هم در واپسین دقیق خاموش شدن شعله‌های جنگ جهانی رخ داد، برای همیشه بر پیشانی تاریخ باقی خواهد ماند.

سربازان روسی آنطور که برای نخستین بار ولادیمیر گلناند در کتاب خاطراتش ذکر کرده تا روز دوم می ۱۹۴۵، که سنگ‌فرش‌های شهر برلین را زیر چکمه‌هایشان به لرزه انداختند، نزدیک به یک میلیون و چهارصد هزار تا دو میلیون زن آلمانی را مورد سوءاستفاده جنسی قرار دادند. او شرح می‌دهد که وقتی یک گردان از زنان آلمانی را اسیر کردند، پیشنهاد شد که «چاقو در آلت تناسلی تک به تک‌شان فرو کنیم.» بازماندگان متفقین، از آمریکایی‌ها گرفته تا روسیه و بریتانیا و فرانسه، به ندرت اشتیاقی به روشن شدن وجوه تاریک این جنایات‌های پایانی جنگ نشان می‌دهند. آنها، زیر لوای نام قهرمان بزرگ، دنیا را از شر هیتلر نجات داده‌اند و طبعاً طرح این مسئله می‌تواند آوازه نام بلندشان را به زیر بکشاند. برای همین هم ترجیح عمومی سکوت بوده است.

برلین که سقوط کرد و آلمانی‌ها دست از تجاوز و جنایت کشیدند، نوبت به طرف دیگر رسید تا زنان بازمانده از جنگ در طرف مقابل، یعنی زنان آلمانی، را مورد تجاوز و هتک حرمت قرار دهد. عکس‌های باقی‌مانده از این اتفاقات دردناک و ویرانگرند. فقط نیروهای ارتش سرخ به اشاره استالین برای انتقام‌گیری در این تجاوز برنامه‌ریزی شده دخالت نداشتند؛ رد پای سربازان آمریکایی و فرانسوی هم در اسناد و مدارک باقی‌مانده دیده می‌شود.

بعدها تعدادی از زنان آلمانی جان در برده از آن تاراج در مورد زخم‌های گزنده باقی‌مانده از تجاوز جنسی ارتش سرخ قصه‌ها نوشتند. یکی از این کتاب‌ها «چرا من باید دختر باشم» اثر کابریگ کوئب است. او در مقدمه کتابش شرح داده که یکی از دو میلیون زنی است که به دستور مستقیم استالین، توسط سربازان شوروی مورد تجاوز وحشیانه جنسی قرار گرفته است. به باور عمومی، استالین می‌خواست انتقام ۲۶ میلیون روسی کشته شده در جنگ را از زنان آلمانی، که بی‌گناه‌ترین آدم‌های آن سرزمین بودند، بگیرد. کابریگ حین فرار با قطار، خودش را از راه پنجره نجات می‌دهد، اما خواهرش را برای همیشه گم می‌کند. در یکی از

روستاها همان حوالی اسیر می‌شود و مدت دو هفته توسط سربازان ارتش سرخ بارها و بارها مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد.

## داعش و تجاوز به زنان

جهان این روزها بیش از گذشته در جریان اخبار و اتفاقات قرار می‌گیرد. هر اتفاقی هر گوشه دنیا که رخ بدهد، در کسری از ثانیه توسط شبکه‌های اجتماعی منعکس خواهد شد. مرز و محدوده و جغرافیا مفاهیم دگرگونه‌ای پیدا کرده‌اند. عصر فیسبوک و توئیتر و شبکه‌های گسترده‌ی اجتماعی است، اما هیچکدام از این پیشرفت‌ها مانع تجاوز سیستماتیک به زنان ساکن در سرزمین‌های جنگی نشده است.

این روزها زن‌های سوری، زنان ایزدی، زنان عراقی، و کلا زنان منطقه شعله‌ور شده خاورمیانه در معرض تجاوزند. آنها را به عنوان «جهاد نکاح» دست به دست می‌کنند و هرگونه مقاومتی به معنای مرگ است. دلیلی میل از قول یک زن زیبای عرب نوشته که او بیست بار تن به ازدواج‌های اجباری چندروزه داده، و هر بار پیش از ازدواج دوباره تحت عمل جراحی برای بازیابی بکارتش قرار گرفته است. آنطور که زینب بانگوار، فرستاده ویژه مسائل مرتبط با خشونت جنسی به دلیلی میل گفته، جان هیچ زنی در امان نیست. آنها با سایه مرگ زندگی می‌کنند، چرا که داعش خشونت جنسی با زنان را به عنوان یک تاکتیک برای پیشبرد اهداف استراتژیکش مورد توجه قرار می‌دهد.

محمد عریفی، یک مفتی عربستان، فتوا داده است که تجاوز به زنان غیرسنی، چه در سوریه و چه در مکان‌های دیگر، حلال شمرده می‌شود. ناصر العمر، مفتی دیگر این کشور، حتی جهاد نکاح با محارم را هم حلال دانسته، به این معنا که اگر یک جنگ‌جو دختر یا زنی برای همخوابگی پیدا نکرد، می‌تواند به محارم خودش تجاوز کند، و اگر زن مورد نظر مقاومت کند، از اهالی جهنم است.

تجاوز گروهی، ختنه زنان، مثله کردن، و کشتار زنان به منظور لذت‌جویی بیشتر، زیر گوش ما و هر لحظه و هر دقیقه در حال رخ دادن است. تا به حال فقط چهار میلیون دختر عراقی به زور و ارباب ختنه شده‌اند، و این فاجعه‌ای بهداشتی و انسانی را رقم زده است. زنان عراقی، فلسطینی، افغان، نیجریه‌ای قربانیان واقعی جنگ اند، جنگی که آنها نقشی در پیشبردش ندارند.

دیده‌بان حقوق بشر در گزارش خود موارد متعددی از تجاوزات سازمان‌یافته، آزار و اذیت، و یا بردگی جنسی، ازدواج اجباری، و آزار فیزیکی توسط نیروهای مسلح داعش را به ثبت رسانده است. شاید روزی که بررسی مدارک و شواهد قابل حصول‌تر بوده و دنیا از شوک ناشی از پا گرفتن داعش رها

شده باشد، بتوان گفت آنها مرتکب «جنایت علیه بشریت» شده‌اند. زنان بسیاری در این منطقه جنگ‌زده مفقودالاثرند، و تعدادی که نجات یافته‌اند کماکان با مشکلات روحی و روانی در حال مقابله اند.

سازمان «دیده‌بان حقوق بشر» در گزارش خود با ۱۱ زن و ۹ دختر که در ماه‌های سپتامبر ۲۰۱۴ تا ژانویه ۲۰۱۵ از دست داعشی‌ها فرار کرده‌اند گفت‌وگو کرده است. در میان آنها دو دختر بچه‌ی ۱۲ ساله نیز وجود دارند که می‌گویند بارها مورد تجاوز قرار گرفته و به دیگران فروخته شده‌اند. یک پزشک محلی به «دیده‌بان حقوق بشر» گفته است که تاکنون ۱۰۵ زن و دختر را معاینه کرده و حدود ۷۰ تن از آنها از سوی افراد مسلح داعش مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. به گفته وی، تمام این زنان پس از این حوادث از ناراحتی‌های روحی و استرس رنج می‌برند و تاکنون بسیاری از آنها برای فرار از این خشونت‌ها اقدام به خودکشی کرده‌اند.

خشونت علیه زنان هم از سوی نیروهای دولتی بشار اسد برای شکستن مقاومت نیروهای شورشی و هم از سوی داعش و نیروهای معترض رخ می‌دهد، و برخی از زنان آواره و قربانی که از سوی هر دو طرف محاصره مورد تجاوز قرار گرفته‌اند به لبنان پناه برده‌اند. آنها این بار در لبنان مورد تجاوز قرار می‌گیرند، به حدی که لیژن گرن هولتز، رئیس «دایره حقوق زنان

در بخش نظارت سازمان ملل» به شدت از سوءاستفاده جنسی زنان آواره سوری در لبنان اظهار نگرانی کرده است.

وسام قاسم تعریف، فعال حقوق بشر در سوریه، می‌گوید جنایتکاران کودکان را رها کرده و به سراغ زن‌ها رفته‌اند. تصاویر جنازه زینب الحسینی، ۱۸ ساله، بسیار تکان‌دهنده است. به نظر می‌رسد او توسط نیروهای دولتی سوریه مورد هتک حرمت قرار گرفته، بازوان، پاها، و سرش را از تن جدا کرده‌اند. خانواده زینب وقتی جنازه او را تحویل می‌گرفتند، مجبور شدند بر گه‌ای را امضا کنند که نشان می‌داد دخترشان توسط باند‌های جنایتکار به قتل رسیده است. پیدا شدن پنج زن عریان و در حال خون‌ریزی در یکی از مزارع اطراف شهر حلب بخشی از ماجرای این زنان گمنام است. بر اساس تحقیق پژوهشگران دانشگاه کمبلیا و مرکز رسانه زنان، در طول چند سال اخیر و در جریان جنگ خاورمیانه، به هشتاد و پنج درصد زنان اسیر در جنگ تجاوز شده است، ۴۰ درصد این جنایت‌ها تجاوز گروهی بوده است.

بشریت نسبت به هولوکاست اظهار شگفتی و انزجار می‌کند، اما زینبده است اگر از خودمان بپرسیم جهان چرا نتوانسته چرخه درد و رنج هولوکاست را متوقف کند؟ هم اکنون هولوکاستی دهشتناک‌تر از آنچه در تاریخ ذکر شده، همین‌جا بغل گوش‌مان، در حال رخ دادن است.

## Danford Services Inc.

## Full Bookkeeping &amp; Tax filing

- ◆ خدمات دفترداری، حسابداری و امور مالیاتی
- ◆ تهیه و تنظیم کلیه گزارش‌های مالی و مورد نیاز مدیریت
- ◆ ثبت انواع شرکت‌ها در سراسر آمریکا
- ◆ مشاوره و ارائه روش‌های اصلاحی در کلیه امور مالیاتی و ثبت شرکت‌ها
- ◆ صدور چک‌های دستمزد و حقوق کارکنان با بهره‌برداری از روش‌های پیشرفته و معتبر برای اشخاص و شرکت‌ها

**امور حسابداری و مالیاتی خود را با اطمینان خاطر به ما بسپارید و توانایی‌های خود را در توسعه دیگر امورتان متمرکز نمایید!**

◆ Full Bookkeeping, Sales Tax Report & Processing ◆ Monthly, Quarterly & Yearly Financial Statements & Tax Filing ◆ Payroll set up (one time charge) ◆ Payroll Processing ◆ W2 or 1099 forms issuance ◆ Business Registration ◆ Register Agent (This will cover company registration nationwide & covers total States & Federal charges.)

## مشاوره اولیه رایگان

Cell: (650) 720-0182 Reza Farshchi

reza@danfordservices.com ★ rezad@danfordservices.com

21060 W. Homestead Rd., Cupertino, CA 95014

## ادامه مطلب مشقی تازه... از صفحه ۱۹

تا تو را حلوا دهم» آن بیچاره بانک سگ همی کرد و پسر منعم حلوا به وی همی داد. این ماجرا را نیز عطار در الهی نامه به رشته نظم کشیده است. (توضیح: به دبستان در قدیم دبیرستان هم می گفتند. ضمناً دبستان ها در مسجد بود و شاگردان باید با خودشان غذا هم می آوردند این نکته را هم یادآور شویم که ابوبکر شبلی فقیه مشهوری بود و به تدریس نیز اشتغال داشت و آثاری نیز دارد.)

## هنر این نویسنده بزرگ را می ستایم

جان اشتاین بک در سال ۱۹۰۲ از مادری ایرلندی و پدری آلمانی اصل در سالیانس کالیفرنیا به دنیا آمد. در سال ۱۹۱۹ به دانشگاه استنفورد راه یافت و در ۱۹۲۵ بدون گرفتن دانشنامه دانشگاه را رها کرد و به نیویورک رفت و مدتی در آنجا خبرنگار بود. پس از آن بعنوان کارگر کشاورزی، شاگرد نجار، دارو ساز، سرایدار، کتابدار، بنا، میوه چین و... کار کرد. نخستین اثری که از او به چاپ رسید کتابی بنام «فنجان زرین» نام داشت. آثار دیگر وی از این قرار است.

چمنزارهای بهشت- خدای ناشناخته- نبرد مشکوک- موش ها و آدم ها- خوشه های خشم- ماه پنهان است- عیب ها را رها کنید- راسته کنسروسازان- اتوبوس سرگردان- سفر به شوروی- شرق بهشت- پنجشنبه شیرین و کتب دیگر. آشتاین بک ۱۹۶۲ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد. از برخی آثار وی فیلم سینما نیز ساخته شده است. این نویسنده توانا و نامدار در سال ۱۹۶۸ درگذشت. این را هم اضافه کنم من و پسرم کارن از خانه او در سالیانس چند سال پیش در کالیفرنیا دیدن کردیم. خانه اش هم اینک موزه ایست. زیر این موزه گیفت شاپ هم دارد که آثار او را هم می فروشند. ما تخت خواب این نویسنده را هم گوشه این فروشگاه کوچک دیدیم، البته قطعات تخت خوابش را.

## چه وقت من را در جریان کارها قرار می دهید؟ یک شرکت Debt Settlement

معتبر باید شما را در جریان وضعیت مذاکرات با کردیتورهایتان بگذارد.

## آیا گزینه های دیگری برای حل و فصل بدهی وجود دارد؟ یک شرکت Debt Settlement

Settlement شما را از مشورت کردن برای فهمیدن این که آیا شما می توانید یک کاندید خوب برای Debt Manage-ment Plan باشید، دلسرد نمی کند. آنها همچنین شما را از مشاوره با یک وکیل ورشکستگی برای آگاهی از این شرایط دلسرد نمی کنند.

مدرسه رودکی دارای شواهد سازنال بود و زمستان ها کلاس ها حسابی گرم می شد. چند سال بعد این دستگاه خراب شد. نفت هم ملی شده بود. یک روز که مشکل گرمایش را بعد از خراب شدن آن دستگاه به دکتر اقبال اطلاع دادند، او دستور داد که در هر کلاس بخاری برقی نصب کنند و چنین شد. گچ مورد مصرف در هر کلاس هم پیش از ملی شدن نفت در جعبه هایی از انگلیس می آمد. تخته سیاه هر کلاس بلند و چرخدار بود و می شد آن را چرخاند و از تابلو پشت آن هم استفاده کرد. شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس در همین مدرسه کلاس های رایگان تدریس زبان انگلیسی دایر کرده بودند. تمام مردم این شهر به ویژه کارگران و کارمندان شاغل در این شرکت می توانستند در این کلاس ها هم از انگلیس می آوردند. به یاد دارم هنگامی که بارندگی می شد شرکت نفت اتوبوس می فرستاد تا شاگردان سوار شوند و به خانه هایشان بروند. من هم تا کلاس نهم شاگرد همین دبیرستان بودم. در همین مدرسه افراد مشهوری هم شاگرد بودند که نام برخی از آنها در گوگل می توانید پیدا کنید حالا این دبیرستان چه حال و احوالی دارد بنده پاک بی خبرم.

## شبلی و کودکان مکتب

در کابوس نامه باب چهل و چهار این حکایت آمده است که روزی شبلی رحمه الله علیه در مسجدی وارد شد تا دو رکعت نماز گزارد و زمانی برآساید. در مسجد کودکان دبیرستان بودند. اتفاقاً را وقت نان خوردن کودکان بود. دو کودک به نزدیک شبلی نشسته بودند. یکی پسر منعمی بود و دیگری پسر درویشی. دو زنبیل نهاده بودند. در زنبیل پسر منعم نان و حلوا بود و در زنبیل پسر درویش نان و حلوا بود. پسر منعم نان و حلوا می خورد. پسر درویش از وی حلوا می خواست. پسر منعم گفت: «اگر تو را پاره ای حلوا بدهم تو سگ من باشی؟» گفت: «باشم» گفت: «بانک کن

که ورشکسته هستید ممکن است قادر به دریافت معافیت مالیاتی شوید. این موضوع نیز باید توضیح داده شود.

## در حالی که من در انتظار Settlement می باشم، چه کسی از پول من نگهداری می کند؟ مبلغی که برای Settle کردن بدهی خود پس انداز می کنید را باید در یک شرکت Escrow بی طرف و در یک حساب بیمه شده نگه داری کنید.

این حساب باید تحت کنترل شما باشد، و شما باید حق بستن حساب و دریافت پول خود را بدون پرداخت جریمه در هر زمانی داشته باشید.

## ادامه مطلب به نام هستی... از صفحه ۲۳

می گویم: «مثل اینکه دیگر کاری نداریم.» حس می کنم دلش می خواهد بداند که من در چه فکری هستم، آیا همه آنچه را که به چشم دیده ام قبول کرده ام؟ یا نه. سرانجام بخاطر اینکه همسفرم ده ها حلقه فیلم و خرد و ریزهای کارش را جمع کند در اطاق ویرجیلیو معطل می شویم. بیرون را نگاه می کنم، قطرات باران بی امان و تند به پشت دریچه اطاق ویرجیلیو می کوبد. بوی خاک داخل اطاق پخش شده است. حرفی برای گفتن ندارم. دست های ویرجیلیو را در دستم می فشارم و سرم را با احترام برای منشی اش خم می کنم. حالا مثل اینکه ویرجیلیو حرفی برای گفتن ندارد، آرام می شود و بمن زل می زند. می پرسم: «چگونه این اعمال را انجام می دهید؟»

ویرجیلیو گویا در انتظار چنین سوالی است بلافاصله جواب می دهد: «من در کنار جراحی های معمولی امراض دیگری مانند صرع، میگرن، ناراحتیهای عصبی، بیماری گوارشی که ریشه عصبی دارند و بعضی از انواع سرطان را شفا می دهم. البته شفا دادن بیماران به کمک انرژی روحی (مانیة تیزم) و خواندن اوراد خاص و لمس بدن بیمار امکان پذیر است.» این جمله را اضافه می کنم که در فیلیپینی به شفا دهندگان و افرادی مانند ویرجیلیو (Faith Healer) می گویند، یعنی شفا دهنده با اعتقادات راسخ مذهبی. در شماره آینده سرگذشت اعجاب آور سرجان آلوف معروفترین معالج فرانسه را مطرح می کنم.

## ادامه مطلب ۱۴ سؤال برای پرسیدن... از صفحه ۲۱

که شما قبل از محاسبه پس انداز پرداخت خواهید کرد را در نظر بگیرند.

آیا می توانید بگویید که این کار دقیقاً چه مدت طول خواهد کشید و چه مقدار هزینه خواهد داشت؟ تسویه بدهی یک علم دقیق نیست و شما نباید انتظار داشته باشید که یک شرکت قادر به پیش بینی این باشد که دقیقاً چه اتفاقی برای بدهی های شما خواهد افتاد. با این حال، تحت قوانین جدید کاهش بدهی، شرکت تسویه باید به شما تخمینی از یک چارچوب زمانی معقول بر اساس بدهی های شما و اینکه چقدر قادر به ذخیره هستید ارائه کند.

آیا عواقب مالیاتی وجود دارد که باید از آن آگاه باشم؟ پاسخ صحیح بله است. IRS بدهی بخشیده شده را بعنوان درآمد مشمول مالیات در نظر می گیرد، هر چند اگر بتوانید به IRS نشان دهید

بعد با چند تکه پنبه خون های روی شکم بیمار را تمیز می کند و بعد در میان حیرت ما غده ای را از شکم بیمار خارج می کند و محل زخم را با نوک انگشتانش بخیه می زند. شکم مرد به سادگی بسته می شود. وقتی از روی تخت بلند می شود که جای خود را به بیمار بعدی بدهد، ویرجیلیو در نهایت آرامش بدون اینکه به چیزی نگاه کند از در اطاق خارج می شود. کار ویرجیلیو که به اینجا می رسد احساس می کنم که به چشم هایم هم نمی توانم اعتماد کنم، زیرا ویرجیلیو به شدت اعصابم را در هم ریخته. پیشانی ام از دانه های درشت عرق پُر شده است. صدای قلبم به روشنی شنیده می شود، درست مثل اینکه کسی با مشت به سینه ام بکوبد. چند لحظه بعد ویرجیلیو به کمک منشی اش می گوید: «باز هم در خدمت هستم» و من سعی می کنم خونسردی خود را حفظ کنم.

بیمار سوم مردی است که پای چپش ورم دارد و از شدت درد ناله می کند. ویرجیلیو او را روی صندلی چوبی می نشاند و با کمی روغن نارگیل پایش را ماساژ می دهد و در همین حال با دور و نزدیک کردن دست هایش به پای مرد بیمار وانمود می کند که دارو درد را از پایش بیرون می کشد. بیمار لحظه به لحظه آرامتر می شود. من فقط به صورت مرد نگاه می کنم تا آثار دور شدن درد را از صورتش به دقت دنبال کنم. در همین حال منشی ویرجیلیو به کمک می آید که کار تمام شده و مرد بیمار آرام آرام به راه می افتد. به اینجا که می رسیم به همکارم

اگر آنها چیزی بر خلاف این می گویند موجب گمراهی شما خواهد بود.

چه زمانی می توانم انتظار اولین Settle-ment را داشته باشم؟ شرکت Debt Settlement باید به شما زمان اولین پرداخت مورد انتظارتان را، بر اساس کردیتورهایتان و مقدار پولی که شما قادر به ذخیره برای پرداخت می باشید بگوید. زمان های تسویه طولانی تر، خطر تعقیب قانونی شما را بیشتر می کند.

بر چه اساسی مبلغ پس انداز من را محاسبه می کنید؟ اگر یک شرکت تخمین زد که شما تقریباً ۵۰ درصد از بدهی های شما را از طریق Settlement پس انداز خواهید کرد، آنها باید این ارزیابی را بر اساس کل بدهی که شما تسویه می کنید، از جمله هرگونه هزینه بعد از شروع Debt Settlement محاسبه کرده باشند. علاوه بر این، آنها همچنین باید هزینه پول هایی

## ادامه مطلب یادمانده های من... از صفحه ۵

مان به من گفت که هفته ای یک بار یا از هر دو هفته یک بار پیشش بروم. در ضمن به من گفت که «هر روز یک گاردین می گیری و تماما می خوانی که هم انگلیسی ات بهتر می شود و هم روزنامه لیبرالی است.» مینورسکی فوق العاده شوخ طبع بود. مرا تشویق می کرد که روسی یاد بگیرم، که متأسفانه یاد نگرفتم. یک جلد منتخب اشعار پوشکین چاپ دو زبانه پنگوئین را برایم خریده بود رویش نوشته بود: (A little Russian not a dangerous thing) این درست عکس گفته مشهور آلکساندر پوپ بود که (A little knowledge is a dangerous thing). هنگامی که در تابستان ۱۹۶۵ به ایران بر می گشتم نسخه ای از «بیست مقاله مینورسکی»، به عنوان یادگار به من داد که جلد زردی داشت و نوشته بود: «برگ زردیست تحفه درویش.»

در سالهای آخر زندگی مینورسکی دولت شوروی از او دعوت کرد که سفری به زادگاه خود بکند و او هم این دعوت را قبول کرد و همراه همسرش تاتانیا مینورسکایا به روسیه و سپس به باکو، تفلیس و ایروان رفت. فکر می کنم سال ۱۹۶۰ بود که مینورسکی به این سفر رفت و هنگام بازگشت بصورت عجیبی هیجان زده شده بود و خاطرات سفر خود را و این که چقدر به احترام و محبت کرده اند تعریف می کرد. یادم می آید که می گفت: «حسن نمی دانی چقدر روسیه پیشرفت کرده است. تا نبینی نمی توانی باور کنی.» دهکده ای که در کنار ولگا در حوالی مسکو بوده و زادگاه مینورسکی بود بکلی زیر آب رفته بود. دولت روسیه احترام زیادی نسبت به مینورسکی نشان داده بود. بعد از فوتش طبق وصیتی که کرده بود تمام کتاب هایش را به کتابخانه سن پترزبورگ فرستادند و اکنون در تالاری بنام «تالار مینورسکی» گذاشته اند.

درباره مادام مینورسکی هم باید شرحی بدهم. او تاتانیا شبیون نوئه ترک شناس معروفی بنام ولادمیر اسمیرنوف بود که در سال ۱۹۱۲ ازدواج کرده بودند و فقط یک پسر داشتند که در سنین جوانی در مراکش فوت کرده بود. تا مرگ مینورسکی ۵۲ سال باهم زندگی کردند و خانم مینورسکی در اغلب سفرها همراه مینورسکی بود و از همه یار و همدم مینورسکی بود و اغلب کتاب های مینورسکی را او تایپ می کرد. مثلاً به گفته مینورسکی فصل ۲۲ ترجمه حدود العالم را یازده بار تایپ کرده بود و اگر کمک تاتانیا نبود مینورسکی مخصوصاً در اواخر با ضعف بینایی که داشت نمی توانست کار کند. دنباله مطلب در صفحه ۵۵

چهارم هجری یعنی حدود العالم را از روی نسخه منحصر بفرد و می توان گفت بسیار مغشوش آن با دقت عجیبی تصحیح می کند و هفت سال برسر آن زحمت می کشد. بسیاری از اسامی جاهایی را که در نقاط دور و خارج از حوزه تخصص او قرار داشته مثل چین و هند از متخصصین مربوطه می پرسد و پیدا می کند. همین نوع دقت نظر را در ترجمه، تصحیح و تحشیه دو سفرنامه ابی ذلف به دیار ترکان، خزرها و روسها، و خراسان و یا کتابی که درباره شرح های شرف الزمان ظاهر مروزی در حق اتراک، و چین و هند تألیف کرده می بینیم. مینورسکی در مورد مردم و سرزمین های ناشناخته ای که بیرون مرزهای ممالک اسامی قرار داشتند تحقیقات وسیعی کرده است، و متد او در اینها و همچنین در پژوهش های مربوط به تاریخ و ادب فارسی پیروی از روش «پوزتویسم» استاد خود بارتولد بود. او از کلی گرای و دادن تئوری های وسیع و همه جانبه وحشت داشت، و می گفت پیش از دادن تحلیلی با معنی و تعمیم دادن مطلب، باید با دقت و حوصله اطراف و جوانب را در نظر گرفت و کار عملی و تحقیق زیاد کرد.

برای نشان دادن تنوع و وسعت پژوهش های مینورسکی فقط فهرستی از «بیست مقاله مینورسکی» شامل مقالات تحقیقی مربوط به مطالعات ایرانی» (دانشگاه تهران ۱۹۶۴)، را نقل می کنم، که بعضی به فرانسه و بعضی به انگلیسی هستند. «اسم خدایان در زبان ارمنی»، «حکومت دیالمه»، «جغرافیا نگاری ایرانی از سال ۹۸۲ میلادی درباره جغرافیای آسیا»، «عوامل جغرافیایی در هنر ایران»، «نصرالدین طوسی درباره اقتصاد»، «لشکر کشی های رومی و یونانی در آترپاتان»، «حماسه ملی ایران و ادبیات عامیانه روس»، «خاقانی و امپراتور آندرونیکوس کومنوس»، «ویس ورامین یک داستان اشکانی»، «گردیزی درباره هند»، «جیهانی دروغین»، «بعضی از منابع بیرونی»، «اصلاحات ارضی آق قویونلو ها»، «تاریخ و مذهب در ایران»، «مقدمه قدیم شاهنامه»، «قصیده مغولیه پوربها»، «اشعار پوربها»، «اهل حق»، «ایران در قرن پانزدهم»، «ابن فرعون و حدود العالم».

واقعا با نقل کردن عناوین چند مقاله نمی توان به وسعت و دقت مقالات و کتاب های مینورسکی پی برد. باید مقالات و کتاب های او را خواند و دید تحقیقات او چقدر دقیق و با ارزش هستند. او در حالی که غرق در پژوهش های خود بود از زندگی سیاسی و اجتماعی کیمبرج بدور نبود. در همان روزهای اول آشنایی

شده تحت عنوان «تاریخ تبریز» چاپ شده است. از میان این نشریات یازده عدد کتاب مستقل و یا تک نگاری درباره تاریخ ایران و یا فرهنگ ایران هستند.

مینورسکی، که دانشمندی استثنایی بود و درباره موضوعات مختلف تحقیق کرده بود، در اکثر موارد مخاطب او ایرانیان، مورخ و ادیب آشنا به امور ایران بود. او قصد نداشت که فرهنگ و ادبیات ایران را به عامه مردم انگلیسی زبان بشناساند، ولی دلبستگی فوق العاده ای به فرهنگ و تاریخ ایران داشت. کلیفورد بازورث، که خود از پژوهشگران به نام تاریخ ایرانست، در دانشنامه ایرانیکا درباره مینورسکی می نویسد: «مینورسکی دانشمند بلند پایه تاریخ ایران، تاریخ و جغرافیا، ادبیات و فرهنگ است که در عرصه وسیعی کار کرد و پژوهش های ارزشمندی درباره مطالعات ترکی، مغولی، قفقازی، ارمنی و بیزانسی، در مواردی که به تاریخ ایران مربوط می شد از خود بجای گذاشت. با دانستن زبان های متعدد اروپایی و اسلامی، علاقه مندی مینورسکی او را قادر ساخت از شرق اروپا تا میانه آسیا تحقیقات خود را گسترش دهد، و از یافتن اصل روسها گرفته تا نوآوری های اداری و مالی مغولان در اروپای شرقی تحقیق نماید، تحقیقاتی که هم طراز پژوهش های بزرگانی پیش از او چون مارکورت و بارتولد بود، ولی این جهان ایرانی بود که با همه غنای فرهنگی و خصوصیات بارز خود بیش از همه در دل کوشش های چند جانبه او باقی ماند.»

خود مینورسکی در مقدمه «بیست مقاله مینورسکی» که دانشگاه تهران چاپ کرد (۱۹۶۴)، هنگامی که به هشتاد و شش سال زندگی خود می نگرد، می گوید: «علیرغم تنوع مسائلی که علاقه مرا به خود مشغول داشته اند، بی شک موضوعات ایرانی بیش از هر چیزی در مرکز توجه من بودند... ایران، تاریخ و ادبیات آن همیشه با زندگی ملل بسیاری، از دور و نزدیک، مربوط بوده است، و در من همیشه وسوسه ای وجود داشت که این رابطه ها و عکس العمل ها را بررسی کنم.»

مطالعات عمده مینورسکی درباره جغرافیای تاریخی، تاریخ قرون وسطی ایران و قفقاز، گویش های ترکی مانند خلجی، اهل حق، تاریخ کردها، ادبیات فارسی، خصوصاً فخرالدین گرانگی و خاقانی و بسیار مسائل مربوط به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران می باشد. وسعت معلومات و امعان نظر او حیرت انگیز است. مثلاً متنی ناشناخته از قرن

در این زمان ایرانیانی که در پاریس بودند به مینورسکی به دیده سوء ظن می نگریستند و می گفتند او در خدمت دولت روس بوده است. ادوارد براون هم اول او را متهم به سوء نیت درباره ایران می کند، ولی بعداً که می بیند مینورسکی واقعا طرفدار ایران بوده است نظرش را عوض می کند، چنانچه دیگران هم همین طور می کنند. علامه قزوینی خیلی از مینورسکی تعریف می کند و می گوید خیلی از متدهای تحقیق به سبک اروپایی را مینورسکی به او یاد داده است. مجتبی مینوی می گوید که مینورسکی او را به کتابخانه ملی پاریس برد و سیستم فهرست های آنجا را به او یاد که اینجا به منزله یک شهر است و هر کتابی مثل یک خانه و یا شهروند این شهر می باشد و هریک از این فهرست ها به منزله کارت شناسایی اوست. سپس او را بدیدن پرنس ایگور بارودین در اپرای پاریس می برد و مینوی را با موسیقی غربی آشنا می سازد.

در جریان نمایشگاه بین المللی ایران سر دنیس راس، رئیس مدرسه زبان های شرقی و آفریقای دانشگاه لندن مینورسکی را می بیند و به عنوان استاد ادبیات فارسی به لندن دعوت می کند. در رابطه با همین نمایشگاه، که مینورسکی در ۱۹۳۰ منشی شرقی آن می شود، به هنر ایران خصوصاً خطاطی و مینیاتور علاقه مند می شود و راجع به آنها سخنرایی می کند و هم کتاب هایی چاپ می کند. از آن جمله هستند ترجمه «گلستان هنر» از قاضی احمد قبی در ۱۹۵۹ تحت عنوان «خطاطان و نقاشان ایران». سال ها بعد نسخه های خطی ترکی کتابخانه چستر بیتی و خصوصاً مینیاتورهای آنها را فهرست می کند. دو سال بعد به علت جنگ و بمباران لندن مدرسه السنه شرقی به کیمبرج منتقل می شود، و مینورسکی پس از بازنشستگی نیز تا آخر عمر در کیمبرج می ماند، فقط یک سال در ۱۹۴۸ برای تدریس به دانشگاه فواد اول می رود.

مینورسکی سی و چهار سال پر بارترین سال های عمر خود را در لندن و کیمبرج می گذراند، و بیشتر از ۲۰۹ کتاب و مقاله تحقیقی، که فهرست آنها در کتابی که از طرف دانشگاه تهران به افتخار هشتادمین سال تولد او چاپ شده آمده است، محصول این سالهاست. بیشتر این تعداد مقالاتی هستند که مینورسکی برای دایره المعارف اسلامی و یا سایر نشریات علمی نوشته است. ترجمه بعضی از این مقالات در ایران به صورت کتاب چاپ شده اند. مثلاً مقاله ای درباره تبریز در دایره المعارف اسلامی که توسط عبدالعلی کارنگ ترجمه



## ادامه مطلب یادداشتهای بی تاریخ... از صفحه ۲۰

ایشان به ادبیات فارسی بی نظیر است. محال است تیمسار سرف در مدرسه نظام یا دانشکده افسری سخنرانی کنند و از سعدی، یا حافظ و یا مولانا مثالی نیاورند. مخصوصاً از سعدی که تیمسار به او ارادت مخصوص دارند.»

ای شیخ، آن آقا چنان از احاطه تیمسار به کارهای تو و زبان فاخر تو سخن گفت که من از دهان باز کردن پشیمان شدم و جمع از دور من پراکنده شد و همان آقایی لاغر معطر به عطر تریاک در حال دور شدن غرغرکنان گفت: «این چرتنغوزها را نمی دانم کی می فرستد به این مجالس. یادم باشد فردا به این مرد که مسعودی مدیر کیهان تلفن کنم و بگویم آقا به قول شیخ: گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش. یادم باشد.»

دلم شور افتاد. دسته گلی به آب داده بودم که حتماً عواقب وخیمی داشت و کار دل شوره آن قدر بالا گرفت که یک وقت دیدم که در یکی از دستشویی های زیر پلکان سفارتم و از ترس مثل آدم های مبتلا به حرفهٔ البول، ذره ذره و چکه چکه ... از دستشویی کناری سر و صدای عجیبی به گوش می رسید. چنان که پنداری توپخانه صحرایی را به کار انداخته بودند و قضا را وقتی من بیرون آمدم، همسایه هم بیرون آمد. همان تیمسار سوارنظام بود. تا مرا رودرروی خود دید، پاشنه ها را محکم به هم کوبید و با حالت نیمه خبردار و با لحنی آمرانه گفت:

**شکم زندان باد است ای خردمند**

**ندارد هیچ عاقل باد در بند**  
و پشت به من کرد و به سرعت باد دور شد. و ای شیخ، این تو بودی که به داد او رسیدی و تیز و بز گریانش را از چنگ خجالت رهانیدی و مرا نیز باور افتاد که آن مرد پرهیبت و صلابت که در عرصه نبرد خیالی، باد و بروتش از حد تصور بیرون بود، در تنگنای معر که نیز به خاطر بادی مخالف، جز آن که به تو بیاویزد چاره ای ندارد و من از این که بی معنی ترین و یا لاف نامتعارف ترین حکایت تو در گلستان سرانجام معنایی می یافت در دل شاد بودم.

و چون من وحشت زده از این مرحمت مخاطب قرارگرفتن ناگهانی، جوابی مثبت دادم، لحن مهربان تری به خود گرفت و پرسید: «تو چیزی، سوالی، مزخرفی به عقلمت نمی رسد که پرسی؟» و من ناگهان و بی اختیار پرسیدم: «قربان به نظر شما این پیمان بغداد موثرتر است یا پیمان سعد آباد که قبل از شهریور بیست بسته شده بود؟»

تیمسار نیم دقیقه ای به من نگاه کرد یک ابرو را بالا انداخت، گوشه لب را پائین کشید و با صدایی خشن و آمرانه و جدی گفت: «آقا وارد سیاست هم هستند؟ کی شما را اینجا فرستاده؟»

بعد بدون اینکه منتظر جواب من بشود یک عقب گرد کامل کرد و دور شد. و حالا بیا و جمع بی تیمسار را تماشا کن که چگونه به جان من افتادند و در مناقب تیمسار چگونه داد سخن دادند. و چون تیمسار ظاهراً مشهورتر از آن بود که نامش و گفتند که «سن سیر» را تمام کرده، هم زمان با «سن سیر» دکترای حقوق گرفته، در شناختن مسائل نظامی نبوغ ناپلئون و هوش هیتلر را توأمان دارد. کمتر اتفاق افتاده که مسئله جنگی مطرح بشود و او در کمتر از سه دقیقه تمام راه حل های تاکتیکی و استراتژیکی آن را پیدا نکند.

کتاب هایش در مورد نقش سوار نظام نه تنها در دانشکده افسری ایران بلکه در مهم ترین مدارس نظامی دنیا مورد توجه است و حتی قرار است دولت فرانسه به خاطر تحلیلی که او از استراتژی ناپلئون در جنگ واترلو به عمل آورده به زودی برایش نشان لژیون دونور بفرستد. و آن قدر گفتند که من از ترس، ترشی عرق و غذای ناچیزی را که خورده بودم ته حلقم احساس کردم و یاد خرس و حمام افتادم. در پایان همه صحبت ها، آقای لاغر اندامی که یک دست کت و شلوار بد دوخت بَرک به تن داشت و کراوات خال خال رنگ و رورفته ای بر گردن، با صدای تو دماغی معطر به عطر تریاک به من گفت: «جوان، همه محاسن تیمسار یک طرف، احاطه

**حکایت**

ثروتمند زاده ای را در کنار قبر پدرش نشسته بود در کنار او فقیرزاده ای که او هم در کنار قبر پدرش بود. ثروتمندزاده با فقیرزاده مناظره می کرد و می گفت: «صندوق گور پدرم سنگی است و نوشته روی سنگ رنگین است. آرامگاه اش از سنگ مرمر فرش شده و در میان قبر، خشت فیروزه به کار رفته است، ولی قبر پدر تو از مقداری خشت خام و مشتی خاک، درست شده، این کجا و آن کجا؟» فقیرزاده در پاسخ گفت: «تا پدرت از زیر آن سنگهای سنگین بجنبند، پدر من به بهشت رسیده است!»

## ادامه مطلب یادمانده های من... از صفحه ۵۴

سفارشنامه ای بنویسد و محبت کرده نامه خوبی نوشت بود. قلمی هم که بدان اشاره می کند قلمی بود که پسر مسعود که سه ساله بود به او داده بود:

**دوست عزیزم، از تبریکات سال نو متشکرم. حالا نوروز هم چندان دور نیست {ما} هم به ناهید و مسعود بهترین آرزوهای سلامتی و سعادت می فرستیم. از ملفوفه خواهید دید که من آنچه ممکن بود کمال ارادت کردم. ولی از نتیجه مطمئن نیستم. حالیه خیلی انگلیزها در شیراز فارسی خوب یاد می گیرند با عیال های ایرانی بر می گردند... کساد است! خیلی افسوس که شما به کالیفرنیا اطمینان کردید و از کمبریج ادامه تدریس نخواستید. این افسوس برای من هم خیلی اسباب {تاسف است} چون جای شما خیلی خالی است. با تجدید بهترین آرزوهای ما. ارادتمند حقیقی**

و. مینورسکی خواهشمندم از کارهای خودتان مفصل تر بنویسید. قلم مسعود هنوز کار می کند که با آن این نامه را می نویسم.

## ادامه مطلب سیر و سفری... از صفحه ۲۷

اوج قدرت و شهرت بود، و اگر چنین هجوی از جانب فردوسی سروده شده بود محمود برای انتقامجویی دمار از روزگار فردوسی بر می آورد و هرگز نمی گذاشت فردوسی به مرگ طبیعی در زادگاهش طوس بدون مجازات سهمگین دار فانی را وداع گوید.

درباره وفات فردوسی، نظامی عروضی نوشته است که او در زادگاه خویش دیده از جهان فروبست، اما دین یاران برای خوش آمد سلطان اعلام کردند که ستایش شهرياران کهن که فروغ اسلام بر آنها نتابیده گناهی بزرگ است که شاعر را از جمع مومنان برکنار می دارد. برای همین هم اجازه ندادند تا فردوسی بزرگ در گورستان شهر، در کنار بازماندگان کسانی که چندان آوازه ای نداشتند، ولی از مومنان بودند به خاک سپرده شود. شاعر را در گوشه باغی که ملک خودش بود به خاک سپردند و نظامی عروضی گور او را زیارت کرده است.

به نظر می رسد که پس از مرگ فردوسی هم آتش بیم و هراس غزنویان فرو نشستند و آنان می کوشیدند تا به پندار خودشان نگذارند او شهرت و احترامی بزرگ بیابد.

حقوق باز نشستگی مینورسکی زیاد نبود و تاتاریا با ترجمه از روسی به انگلیسی و دادن درس خصوصی چرخ زندگی را می گرداند. او زن با فرهنگی بود و چندین رمان به انگلیسی ترجمه کرده و حدودالعالم را نیز از انگلیسی مینورسکی به روسی ترجمه کرده بود. تاتاریا پس از این جسد مینورسکی را جهت خاکسپاری به مسکو می برد، در روسیه نمی ماند و در ۱۹۸۵ در همان خانه روبروی باغ نباتات کمبریج در می گذرد.

در این مقاله چند یادداشت و یک نامه از مینورسکی می آورم. این نامه شاید یکی از آخرین نامه های او باشد که در ژانویه ۱۹۶۶ نوشته است و وفاتش در ۲۵ مارس همان سال بود. در سال های آخر چشمش خوب نمی دید و علاوه بر عینکش ذره بین در دست می گرفت و می نوشت و بعضی از حرف ها را جامی انداخت. من یک قرار داد پنج ساله برای تدریس در کمبریج داشتم که دو سالش رفته بود، و به دانشگاه تهران رفته بودم. در ضمن می خواستم به دانشگاه بر کلی بروم و از مینورسکی خواسته بودم

یکصد و پنجاه سال بعد، نویسنده ای که از این ماجرا اطلاع پیدا کرده بود، به جستجوی آن برآمد و فقط شش بیت آن را توانست پیدا کند.

**پرستارزاده نیاید بکار**

**اگر چند دارد پدر شهریار  
سر ناسزایان برافراشتن**

**وز ایشان امید بهی داشتن  
سر رشته خویش گم کردن است**

**به جیب اندرون مار پروردن است  
چو دیهیم دارش نبد در نژاد**

**ز دیهیم داران نیاورد یاد  
اگر شاه را شاه بودی پدر**

**به سر برنهادی مرا تاج زر  
وگر مادر شاه بانو بدی**

**مرا سیم و زر تا به زانو بدی**  
باید یادآور شویم که در صحت داستانی که از نظر گذشت و وجود چنین هجونامه تردید و شک فراوان وجود دارد، زیرا بعید است که فردوسی که خود از جامعه دهقانان خراسان بود می توانست دارای چنین دیدگاه پرخاشکرانه اشرافی باشد. دیگر اینکه می دانیم فردوسی مدت کوتاهی قبل از سال ۴۱۰ هجری قمری وفات یافت و این در هنگامی بود که محمود در

آرامش از درون می آید. در بیرون به دنبال آن نباش. «بودا»

## ادامه مطلب شفيعی کدکنی درباره... از صفحه ۱۸

ترجمه‌هایی که خانلری از شعر فرنگی کرده یا نصرالله فلسفی یا مسعود فرزاد. آنها استادانی بودند که هم فارسی بلد بودند هم زبان فرنگی، اما شاملو زبان فرنگی اصلا بلد نبود، تحت‌اللفظی چیزهایی را به کمک دیکسیونر ترجمه می‌کرد و لطف کار او در همین جا بود و این سبب می‌شد که رتوریک شعر فارسی از بنیاد دگرگون شود، اگر شاملو در آن سال‌ها زبان فرانسه‌ای از نوع فرانسه نصرالله فلسفی و خانلری می‌دانست، این اتفاق در شعر فارسی به این سرعت نمی‌افتاد که یکشنبه رتوریک لورکا و آراگون و الوار، طابق النعل بالنعل، وارد شعر فارسی شود. زمانی بسیار لازم بود که چندین نسل بگذرد تا رتوریک شعر فارسی به این حدی که امروز هست - به خوب و بدش کاری ندارد - برسد. این به همت شاملو و بر اثر «فرانسه‌اندانی» او بود. البته شاملو بعدها فرانسه را تا حدی یاد گرفت ولی دوستان بسیار نزدیک او به من گفتند که وی در آن سال‌ها، حتی به اندازه دانش‌آموزان سیکل اول دبیرستان (در حد معدل ۱۲)، هم زبان فرانسه بلد نبوده است. سلیقه نوجویی و شجاعت و جسارت این کار را داشته و همین افتخار او را بس.

\* «فرزند زنازاده شعر» لفظی است که احمد شاملو در مورد خودش به کار برده است. (پژواک)

## ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۴

درختان سرو است خیابان دوم خیابان کاج است. درختان تنومند هستند و بلندی آنها تعجب انگیز است. در میان این دو خیابان درختان گوناگون میوه بویژه زرد آلو کاشته اند. جویباری با آب جاری در آن است که از آن جوی هایی در طول خیابان ها جاری است و کنار این جوی ها گل‌های گوناگون بویژه گل میخک کاشته اند. این باغ شاهی به اجاره داده شده است و باغبان باشی به من گفت که دوازده تومان اجاره می پردازد. در آنجا دوکاخ وجود دارد که یکی در مدخل باغ و دیگری در میان باغ است.

اعتراف می‌کرد.

**صد بار بگفتی که دهم زان دهننت کام چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی؟**

کام = مراد و آرزو، دهان. جمله = سراپا. [صد بار وعده دادی که (با بوسه‌ای) مرا به کام رسانی، چرا فقط حرف می‌زنی و به وعده‌ات عمل نمی‌کنی؟]

این‌ها که گفتم همه در حقیقت «عیب می» بود. بگذارد «هنرش» را نیز بگویم که این نامه اگر به دست کسی افتاد مرا به بی‌انصافی متهم نکند.

اگر شاملو ظهور نمی‌کرد، لابد دیگرانی ما را با شعر فرنگی آشنا می‌کردند و آنچه در شعر شاملو اتفاق افتاده در شعر دیگران اتفاق می‌افتاد، چنانکه جرقه‌های خام و کم‌ثمرش در طامات‌های مدرن هوشنگ ایرانی دیده می‌شود. صدها هوشنگ ایرانی می‌توانست از راه ترجمه غلط و نفهمیده شعر فرنگی «رتوریک شعر فارسی» را عوض کند.

شاملو رتوریک شعر فارسی را عوض کرد. نیما تا حدی این را آهسته و با ترس و لرز انجام داده بود ولی این «فرزند زنازاده شعر»\* به طور لجام‌گسیخته‌ای با رتوریک شعر فارسی سنتی و شعر تولی درافتاد و «هوای تازه» ای وارد شعر فارسی کرد. بدون تردید اگر او زبان فرانسه را مثل خانلری بلد بود، رتوریک شعر فارسی را نمی‌توانست عوض کند، همان‌گونه که ضعیف نیما در شعر کلاسیک او را به نوآوری در شرایط خودش واداشت، همان‌گونه هم ضعیف در زبان فرانسه شاملو را به این رتوریک مدرن راهنمون شد. آنهایی که زبان فرنگی را خوب بلدند وقتی می‌خواهند ترجمه کنند، سعی می‌کنند حال و هوای شعر فرنگی را به اسلوب سنتی زبان فارسی نزدیک کنند، مثل

## ادامه مطلب نامه های شگفت انگیز... از صفحه ۴

اگر نوشته های «کنت کورس» و «آرین» را باور بداریم پارت هم بهتر از کرمان نیست و اسکندر هنگامی که بدان وارد شد مجبور گردید بار و بینه و آذوقه خود را از ماد بیاورد. بهنگام شب در «سین سین» که یک روستای بزرگ و ثروتمند است خوابیدیم.

روز سی ام نوامبر به کاشان رسیدیم. از سفیر با تمام تشریفات و افتخارات معمول پذیرائی بعمل آمد و به یک باغ زیبای شاهی هدایت گردید. این باغ از هر طرف یک خیابان طولانی و عریض دارد. خیابان نخستین دارای ردیف

خرقه من نقش بسته (و مرا انگشت‌نما کرده، می‌توانم ادعای مسلمان بودن کنم؟]

**به بندگی قدش سرو معترف گشتی**

**گرش چو سوسن آزاده دهن زان بودی**

[اگر سرو مانند سوسن زباناور بود، به بندگی و کوچکی خود در برابر قامت او

## ادامه مطلب نگاهی به تاریخ... از صفحه ۳۳

خورشید و هنگام جنگ و روزهای عیش و سرور و تشریفات سلطنتی انجام می‌شده، با الحانی اجرا می‌شد که ریشه‌هایی بسیار کهن داشتند و سینه به سینه از دوره ای به دوره دیگر انتقال یافته بودند و این نیز یکی دیگر از عوامل حفظ و انتقال الحان قدیم بود. آنچه از موسیقی قدیمی ایران به دوره قاجاریه رسید و به عصر کنونی منتقل گردید همان است که اساتید عصر قاجار اعم از خواننده و نوازنده جمع آوری و با تعلیم به دانشجویان خویش و یا افراد تحت تعلیم و تربیت خود این فن را به زمان بعد انتقال دادند. اوژن فلانکن که در زمان فتحعلی شاه به ایران آمد در سفرنامه خود می‌نویسد: «ایرانیانی که بسیار دولت مندند به سر ناهار دو سه مطرب می‌آوردند. موسیقی ایران بسیار عقب است و این دو دلیل دارد، یکی اینکه موسیقی مانند نقاشی صنعت تقلیدی نیست بلکه علمی است و دیگر آنکه موسیقی ایرانی به دست لوطیان و اشخاص بی‌سر و پا افتاده که کاری از دستشان بر نمی‌آید، بدین جهت قدر و قیمت موسیقی در ایران به کلی از بین رفته است و به ندرت افراد اسم و رسم داری یافت می‌شوند که با موسیقی آشنایی داشته باشند.»

پس از «فتحعلی‌شاه» نوه او «محمد میرزا» فرزند «عباس میرزا» به نام «محمدشاه» به تخت نشست و مدت سلطنت او از ۱۲۵۰ تا ۱۲۶۴ هجری قمری طول کشید. وی چون علیل و بی تدبیر بود وزیر کاردان خود «قائم مقام فراهانی» را به قتل رساند. از استادان درجه اول عهد محمدشاه می‌توان «استاد خوشنواز» استاد کمانچه و «حسن خان» معروف به سنتورخان استاد سنتور و «آقا مطلب» استاد کمانچه را نام برد.

## ادامه مطلب سوسن... از صفحه ۳۴

تجدید حیات پی ببرد؟]  
ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد چه گوش کرد که با ده زبان خموش آمد [نمی‌دانم سوسن از بلبل چه شنید که با وجود زبان‌آوری حرفی نزد و خاموش ماند].

**خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن به دوش همچو گل بر خرقة رنگ می‌مسلمانی بود**  
سجاده به دوش و به پشت انداخته شده به گلبرگ لب‌برگشته سوسن سپید تشبیه شده است. سپیدی و پاکی سجاده در مقابل شراب‌آلودگی خرقة است. [گیرم که سجاده‌ای به دوش اندازم (و عابدنمایی کنم)، آیا با می‌گلرنگی که بر

از استادان بزرگ موسیقی در اواخر زندگی تنها دو تن معروف بودند یکی حکیم و ریاضیدان و طبیب و شاعر و دانشمند فن موسیقی اواخر سده ۱۲ هجری، «میرزا نصیر اصفهانی» و دیگری «مشتاق علی‌شاه اصفهانی» از مشایخ بزرگ سلسله شاه نعمت‌الهی که نوازنده سه‌تار بوده است. میرزا نصیر رساله‌هایی در موسیقی به عربی تألیف کرده و نسبت میان موسیقی و طب را در آن شرح داده است. «مشتاق علی‌شاه اصفهانی» نیز در کرمان زندگی می‌کرد و مریدانی بسیار داشت. وی سیم سوم سه‌تار را به این ساز افزود و در واقع سه‌تار، دارای چهار سیم گردید که امروزه این سیم به «سیم مشتاق» معروف است. وی در ۲۱ رمضان ۱۲۰۶ هجری زمانی که در گوشه‌ای به ادای فریضه نماز مشغول بود از جانب مردم سنگسار شد و به قتل رسید. گویند جرم او در کشته شدن این بود که قرآن را با نوای سه‌تار می‌خواند.

«آقا محمدخان» سر سلسله حاکمیت قجرها، تقریباً به مدت ۱۹ سال پس از فوت کریم خان زند و خروج از شیراز، تا زمان کشته شدن مشغول کشمکش و زد و خورد بود و پس از غلبه بر مدعیان سلطنت و گردن کشان در ۱۲۱۰ هجری قمری، رسماً تاجگذاری کرد و تهران را پایتخت خود قرار داد. دوره رسمی سلطنت وی بیش از یک سال طول نکشید و در سال ۱۲۱۱ هجری قمری رخت از جهان بر بست. برادر زاده آقا محمدخان به نام «فتحعلی شاه» در ۱۲۱۲ هجری قمری تاجگذاری کرد و در سال ۱۲۵۰ هجری قمری از دنیا رفت. زدن نقاره که در کشور ما سابقه‌ای بسیار قدیمی و تاریخی دارد و در استقبال طلوع و بدرقه غروب

**از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش کاندرا این دیر کهن کار سبک‌باران خوش است**  
[از زبان آزاده‌ای شنیدم آن‌انکه در این دنیا تعلقات کمتری دارند خوشترند].

**بسان سوسن اگر ده‌زبان شود حافظ چو غنچه پیش توش مهر بر دهن باشد**  
مُهر بر دهن داشتن کنایه از تعهد به رازداری است. [اگر چون سوسن ده‌زبان پیدا کنم، باز در برابر تو زبانم در بند است - از وصف جمال تو عاجزم].

**عارفی کو که کند فهم زبان سوسن تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد**  
[کجاست آن عارف دل‌آگاه که از پژمردن و بازشکفتن سوسن به راز آفرینش و

## ادامه مطلب یک سینه سخن... از صفحه ۸

گاهی هم اتفاق می افتد که یک نفر از بهم انداختن دو تن لذت می برد. به هر دوی آنها تلفن می زند و می گوید که او درباره تو این گفت و تو درباره او چه می گویی. نمی دانم آیا هنوز کسانی هستند که به آن اسلام پاک و راستینی که زمانی ما به آن اعتقاد داشتیم و خداوند را عادل می دانستیم و مسلمان را انسانی آزاده و پیر و حق و حقیقت می دانستیم وجود دارند. من در شگفتم. اگر وجود دارند چرا به سراغ همین کسانی که بقول خودشان اسلام راستین را به لجن کشیده اند نمی روند و سزایشان را کف دستشان نمی گذارند.

مسی به رنگ شفق بودم

زمان سیه شدنم آموخت

در امید زدم یک عمر

نه در گشاد و نه پاسخ داد

در دگر زدم آموخت

◆◆◆◆

چراغ سرخ شقایق را

رفیق راه سفر کردم

به پیشواز سحر رفتم

سحر - نیامدم آموخت

## ادامه مطلب ایران شناسی ایران دوست... از صفحه ۷

زرتشتنامه، دستور زبان فارسی (۱۹۱۳)، تحقیق در احوال و اشعار خیام و ترجمه رباعیاتی از خیام به ترکی با همکاری رضا توفیق (۱۹۲۲)، سرآمدان سخن (زندگی نامه پانزده تن از شاعران ایرانی از رودکی تا حافظ به ترکی (۱۹۲۴)، ترجمه پانزده قصه از لافونتن به شعر فارسی از آثار دیگر حسین دانش است.

حسن جوادی در بیان مراحل تهیه و انتشار تاریخ شعر عثمانی تألیف ادوارد گیب، که ادوارد براون کار آن را پس از مرگ دوستش برعهده گرفته بود، گزارش دقیق و مبسوطی می دهد که خلاصه آن این است:

گیب جلد اول تاریخ عثمانی را در زمان حیات خود در ۱۹۰۰ منتشر می کند و براون پس از مرگ دوستش به درخواست مادر و همسر او، به انتشار بقیه مجلدات آن کتاب می پردازد و از حسین دانش می خواهد که در اینکار به او یاری کند. در زمانی که به وسعت کار پی می برد رضا توفیق را هم به همکاری با خود فرا می خواند.

گیب در جلد اول تاریخ شعر عثمانی، در بخش اول به شرح انواع شعر عثمانی، از نظر اوزان و قوافی می پردازد و اشاراتی به مضمون شعرها در مضمون فکری و فلسفی و عرفانی آنها می کند.

در بخش دوم از عارفان نخستین مانند مولانا، سلطان ولد، یونس امره و عاشق پاشا یاد می کند و در بخش های دیگر ضمن اشاره به شاعران دیوانی و رمانتیک شاعران درجه دو را نیز از یاد نمی برد و نمونه هایی از آثار هر یک را به شعر انگلیسی به دست می دهد. جلد دوم تاریخ شعر عثمانی که به اهتمام براون

## ادامه مطلب گیله مرد... از صفحه ۲۴

سی و پنج دلار از ما گرفتند و گفتند بروید پای یکی از کامپیوترها امتحان بدهید. سی چهل تا کامپیوتر آنجا ردیف شده بود. رفتیم پای امتحان. یک عالمه پیر و پاتال تر از خودمان هم پای کامپیوترها نشسته بودند و امتحان می دادند. سؤال ها را که نگاه کردیم دیدیم اغلب شان را می دانیم. فقط مانده بود سه تا سؤال که از آنها سر در نمی آوردیم. اگر هم به سه تا از سؤالات جواب درست نمی دادیم روزه می شدیم. مثل خر توی گل و مانده بودیم. هر چه هم خواستیم امام زمانی یا امام زین العابدینی یا دستکم ضامن آهوپی به دادمان برسند، سر و کله هیچکدام شان پیدا نشد. بگمانم حق البوقی چیزی می خواستند. همینطور قضا قورتکی سه تا علامت زدیم و دیدیم جناب کامپیوتر یک بیلاخ گل و گنده نشان مان می دهد که یعنی روزه! خوشبختانه حق داشتیم سه بار امتحان بدهیم. دوباره روز از نو روزی

## ادامه مطلب عشق، هوس... از صفحه ۳۷

صبح زود فریدون وسایل را برداشت و در سالن عمومی پانسیون نزد خانم مدیر گذاشت و از او خواست که تا برگشتنش وسایل را در آنجا تحمل کند. با همان اتوبوسی که قبلا چند بار به خانه سوفیا رفته بود، برای خدا حافظی از سامان به خانه شان رفت. سامان و سوفیا هنوز خواب بودند و با صدای درب هردو از خواب پریدند و با همان لباس های خواب

## ادامه مطلب تازه های پزشکی... از صفحه ۲۵

◆ تا چه زمانی کودک خود را در منزل نگهداری کنیم؟  
◆ چگونه آرامش را به کودک خود برگردانم؟  
◆ آیا به مدرسه خیر دهم که کودک من دارای بیماری پنجم است؟  
◆ در کودک من rash ظاهر شده. این rash از بین می رود و لی دوباره ظاهر می شود. آیا این طبیعی است؟

کوشیده که صورت اوزان و قوافی شعرها را حفظ کند و حالت رازآمیز افسانه ای شرقی آنها را نگه دارد.

۱) ادوارد براون و ایران، ص ۱۱۹

2) The Press and Poetry of Modern Persia 1914

3) The Assassination of Nasirudin Shah, The New Review, vol. 14, 1896, pp. 651-656

۴) مقدمه خرابه های مداین، ادوارد براون و ایران، ص ۲۱۷

## ادامه مطلب از اینجا، از آنجا... از صفحه ۴۴

زندگی‌مان! آیا بسیاری از ما متوجه این مهم هستیم که یائسگی یک حالت بسیار طبیعی است که ما زن‌ها در یک مرحله ای از زندگی برایمان پیش خواهد آمد؟! ... چرا چنین حالت طبیعی باید در بین بسیاری از زن‌ها بعنوان یک مریضی پنهانی، آن هم همراه با شرم و خجالت شناخته شود؟!

متأسفانه بسیاری از ما در زندگی قربانی ضعف فرهنگی شده ایم و بدلیل ناآگاهی با مسائلی مانند یائسگی بطور صحیح برخورد نمی‌کنیم.

حتی نمی‌توانیم به راحتی چنین مسئله‌ای را با شوهرمان که نزدیکترین شخص در زندگی برایمان هست در میان بگذاریم، چرا که به عناوین مختلف به ما یاد داده شده است که یائسگی یعنی پیر شدن، بچه دار نشدن، زندگی نورمال را از دست دادن و کلا یائسگی یعنی یک نوع بیماری، بیماری شرم آوری که نباید در موردش حرف زده شود. متأسفانه با صحبت با بسیاری از اطرافیان به این نتیجه رسیدیم که من تنها کسی نبودم و نیستم که چنین تجربه‌ای در مورد معنی یائسگی داشتم. اکثر خانم‌هایی که هنوز وارد مرحله یائسگی زودرس و یا کامل نشده اند اطلاعات دقیق در موردش ندارند تا بتوانند به موقع خود را آماده کرده و کمک بگیرند و متأسفانه چون با چنین حالت طبیعی برخورد صحیح نداریم، در نتیجه اجازه میدهیم تا اثرات منفی آن در زندگی‌مان اثر مستقیم گذاشته و باعث ناراحتی خود و اطرافیان بشویم.

چه بهتر که قبل از رسیدن به مرحله یائسگی که خواسته و یا ناخواسته برای تمام زن‌ها پیش خواهد آمد تحقیقات لازم را در موردش انجام دهیم تا بتوانیم به موقع از متخصصین کمک لازم را دریافت کنیم. در ضمن اون خانم «عصبی» که در مهمانی به من چشم نازک کرد و می‌خواست کله شوهرش را از جا در بیاره، تصمیم می‌گیرد تا به نزد دکترش برود و معلوم می‌شود که حالتهایش بخاطر این بوده که به مرحله یائسگی زودرس رسیده بوده است. چند وقت پیش خودش و شوهرش را در رستوران دیدم که عاشقانه دست در دست یکدیگر در حال غذا خوردن بودن. بعد از سلام و علیک شوهر با خنده بهم گفت: «یکی از بهترین روزهای زندگی‌م، روزی بود که شما را در آن مهمانی ملاقت کردم و شما در مورد موضوع یائسگی حرف زدید. چرا که زندگی‌م نجات پیدا کرد. در حقیقت از مرگ نجات پیدا کردم!» با نگرانی نگاهی به خانمش انداختم و دیدم داره غش غش می‌خنده و قربون صدقه شوهرش میره!

آنها و حالت هایشان احساس می‌کردم که کلمه «یائسگی» یا کلمه ای است زنده و ناخوشایند مانند یک فحش و یا شاید لقب توهین آمیز و یا اسم یک نوع بیماری شرم آور و پنهانی که در بین زن‌ها رواج داشت و کسی نباید در مورد آن با خبر میشد، مگر تعداد بسیار معدودی!

در محیط خانوادگی هیچوقت مادر و پدرم هیچگونه کلمات زشتی در مقابل من به زبان نمی‌آوردند و در واقع یادم نمیداد که در نزد من آنها دعوایی با یکدیگر کرده و همیشه سعی بر این داشتند تا مطمئن شوند که من نیز تربیت صحیح را رعایت کنم و تا به الان که چهل و چهار سال از عمرم میگذرد همیشه سعیم بر این بوده که تا زمانی که امکان پذیر باشد از به زبان آوردن کلمات زشت خودداری کنم و به همین دلیل تا سالیان سال حتی وقتی ستم بالا رفت و ازدواج کردم و در آمریکا زندگی جدیدی را شروع نمودم از گفتن کلمه «یائسگی» خودداری می‌کردم تا بجایی که حتی به خودم اجازه نمی‌دادم تا از کسی معنی کلمه یائسگی را استوار کنم. میدونم حتما برای شما این مسئله ممکن است بسیار مسخره جلوه کند، اما چه بگویم به جز یاد کردن از ضعف اجتماعی و فرهنگی مان.

بالاخره یک روز دل را به دریا زده و با حالت شرمندگی از دوستی پرسیدم که معنی یائسگی یعنی چه؟! با خنده جواب داد: «یعنی تو با این سن و سالت معنی یائسگی را نمیدونی که چیه؟!» از خجالت آب شده بودم. فکر کردم که حتما این آشنا با خودش فکر میکنه که من چه آدم بی تربیتی هستم!

نمی‌توانید تصور کنید که به چه اندازه مات و متحیر شده بودم وقتی او به سادگی جواب داد که یائسگی همان مناپاز می‌باشد. اول فکر کردم که دارد سر به سرم می‌گذارد، اما وقتی متوجه شدم که شوخی در کار نیست حیرتم صد برابر شد. نمی‌توانستم درک کنم که اگر کلمه یائسگی معنی مناپاز را می‌دهد پس چرا بسیاری از زن‌ها این کلمه را با حالتی منفی در موضوعات نامربوط استفاده می‌کنند؟! چرا وقتی این کلمه را به دلیلی می‌خواهند به زبان بیاورند مراقب هستند که کسی صدایشان را نشود؟! و مهم تر از همه عصبانی شده بودم که چرا باید در تمام این سال‌ها من فکر میکردم که کلمه یائسگی یک کلمه ناخوشایندی می‌باشد! و چرا ما باید تا به این شدت مشکل داشته باشیم که نتوانیم به راحتی در مورد مسائلی مانند یائسگی صحبت بکنیم و تجربیات خود را با همدیگر شریک شویم برای بهتر کردن

بزنم. در این مواقع است که متوجه میشم اعتقاد به خدا این مزیت‌ها را نیز دارد که در شرایطی که اون خانم «عصبی» خیلی دلش می‌خواست که خرخره من و شوهرش را بچود، خدا این یکی خانم را مثل یک فرشته نجات به کمک فرستاد. صحبت‌های این خانم باعث شد که تعداد دیگری از زن و مردهای حاضر در جلسه احساس راحتی کرده و در مورد تجربیات خودشان شروع کنند به حرف زدن. چه داستان‌های ترسناکی شوهرها از خانم‌هایشان تعریف می‌کردند! و چه سختی‌هایی زن‌ها کشیده بودند! خدا را شکر مهمانی به خوبی و خوشی تمام شد و البته خانم «عصبی» در تمام مدت به فکر فرو رفته بود. نگران شوهرش بودم!

یادم می‌آید در زمان کودکی وقتی بزرگترها بدور هم جمع می‌شدند بعضی اوقات تعدادی از زن‌ها را می‌دیدم که در گوشه ای حلقه زده و با همدیگر مشغول به صحبت کردن هستند. منم با یا هم سن و سال‌های خودم مشغول به بازی کردن بودم و یا بعضی اوقات به تنهایی در بین زن‌ها قاطی شده و تظاهر می‌کردم که مثل آنها بزرگ هستم، اما در دنیای بچگی و سرگرم به شیطنت‌های کودکی خود. با اینکه زیاد توجه به حرف‌هایشان نداشتم اما متوجه این مسئله بودم که آنها در مورد موضوعاتی حرف می‌زنند که بنظر می‌آمد خصوصی و حالت محرمانه داشته باشد. مانند اینکه نمی‌خواستند دیگران، بخصوص مردها، حرف‌های آنها را بشنوند و از موضوعات صحبت‌هایشان سر در بیاورند. بچ می‌کردند، با حالت مسخره حرف می‌زدند. غیبت می‌کردند، سر به سر یکدیگر می‌گذاشتند، اشک می‌ریختند، جوک‌های رکیک برای همدیگر تعریف می‌کردند و از خنده ریشه می‌رفتند و کلا حالت‌های مختلفی در موقع حرف زدن از خودشان نشان می‌دادند که توجه من را جلب می‌کرد و برام جالب و دیدنی بود.

یادم می‌آید بعضی اوقات که در کنار آنها می‌نشستم، نصف بیشتر موضوعات صحبت‌هایشان را اصلاً نمی‌فهمیدم، اما خودم را از تکاپو نمی‌انداختم و با پروئی نشسته و قاطی آنها می‌شدم. در این بین کلمات عجیب و غریبی به گوشم می‌خورد. کلمات سلمبه قلمبه که اصلاً معنی آنها را متوجه نبودم. یکی از این کلمات، کلمه ای بود بنام «یائسگی». اصلاً نمی‌توانستم بفهمم که معنی این کلمه چه می‌توانست باشد. فقط از طرز حرف زدن‌های

از یک طرف مثل سگ پاچه این و اون را بیخودی می‌گرفتم، از طرف دیگه احساس ناامیدی و مایوسی نسبت به زندگی داشتم. حالت خوشی چه از نظر روحی و چه از نظر جسمی نداشتم. مثل شما در شب‌ها احساس گرما و داغ بودن بهم دست می‌داد، عرق می‌کردم، به ندرت نیز می‌توانستم یک خواب راحت داشته باشم. دست و پاها می‌کدفعه یخ می‌کردند. قلبم بعضی وقت‌ها اینقدر محکم میزد که احساس می‌کردم می‌خواد از گلویم بیرون بیرون. انرژی هم به آن صورت نداشتم. احساس خستگی و بی‌جونی می‌کردم. خلاصه حالم کاملاً خوب نبود. چرخ زندگی از دستم کاملاً خارج شده بود و نمی‌توانستم بفهمم که چرا چنین حالت‌هایی بهم دست میدهد. بیچاره شوهر و بچه هام خیلی تحمل آوردن. تا اینکه بالاخره بعد از پنج شش ماه زندگی جهنمی یکروز برای یکی از دوستان آمریکاییم شروع کردم به درد دل کردن. بعد از شنیدن حرف‌هایم بهم پیشنهاد کرد تا حتماً دکترم را برای یک چکاپ کامل ببینم، چون فکر می‌کرد که امکان داره یا می‌خواهم مناپاز بشم و یا ممکن بود که تیروئیدم خوب کار نمی‌کرد. از حرفش تعجب کردم و با اینکه اصلاً دلم نمی‌خواست که دکتر برم، اما روز بعد با دکترم وقت ملاقات گذاشتم. بعد از آزمایشات متعدد معلوم شد که مرحله یائسگی زودرس «PREMENOPAUSE» را می‌گذرانم. دکتر برام دوی مناسب تجویز کرد و در عرض چند روز از این رو به اون رو شدم. حالم از نظر جسمانی بهتر شد، انرژیم برگشت و از نظر روحیه هم صد درجه عوض شدم. مدتی پیش هم وارد یائسگی کامل شدم و البته هنوز هم تحت نظر دکتر هستم. از همه مهمتر حالم بسیار خوب هست. تنها تأسف این است که در اون مدتی که زندگی را برای خودم و دیگران جهنم کرده بودم چرا زودتر به نزد دکتر نرفتم تا کمک بگیرم. الان نیز خوشحالم که خانم گلنار در مورد این موضوع به راحتی صحبت کرد تا شاید کمکی بشه برای شما و دیگرانی که در اینجا هستید و امکان دارد که احتیاج به توجه دکتر داشته باشید. بنابراین بسیار دوستانه به شما پیشنهاد می‌کنم که حتی فقط برای چکاپ معمولی هم که شده یک سری به دکترتون بزنید و حالت‌هایتان را برایش توضیح دهید».

اینقدر من از حرف‌های این خانم به هیجان آمده بودم که می‌خواستم از جایم بلند شوم و یک کف محکم برایش

## 5 Holiday Doldrums & How to Tackle Them



**Caroline Nasser**  
Accident Lawyer

*Productivity can take a nose-dive during the holiday season, especially if employees are impacted by a cold or other illness, personal stressors, or inclement weather. While some of these circumstances are uncontrollable, employers can take steps to help make the holiday season as smooth as possible. Here are some ways to address common issues that arise this time of year:*

### **Increased vacation requests**

The holiday season is a popular time for employees to request vacation. If this time of year is busy for you, establish an early deadline for submitting vacation requests, or have blackout periods (when vacations are completely off limits) or brown-out periods (when time off is restricted). Whatever strategy you choose, establish policies on how employees can submit vacation requests and make clear that the company reserves the right to decide when employees can take time off. Additionally, give supervisors guidance on handling time off requests and ensuring adequate staffing levels.

### **Unscheduled absences**

Some employers see a rise in unscheduled absences before and after a company holiday when employees call in "sick" but really just want the day off. To help address this issue, consider requiring non-exempt employees to work the day before

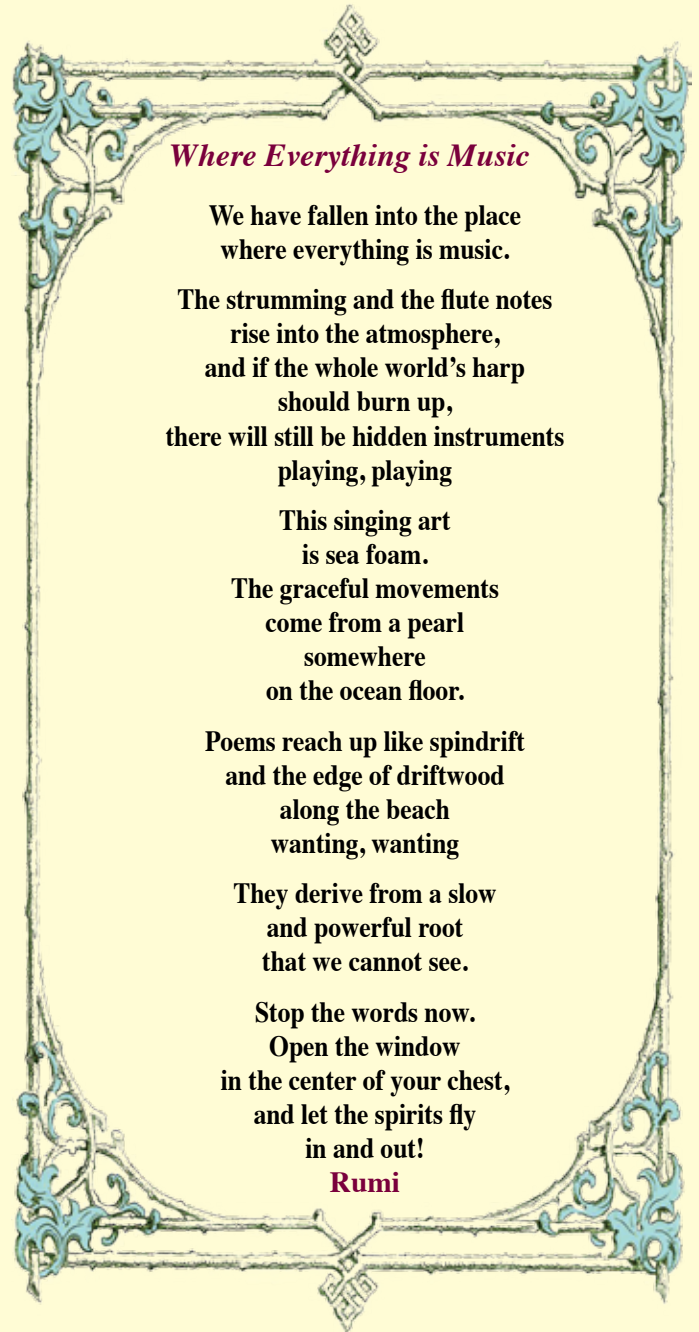
and after a holiday to receive holiday pay (unless the time off was scheduled in advance). Apply this policy consistently, but reserve the right to review on a case-by-case basis for legitimate instances of illness. Additionally, this policy cannot be applied to employees who are classified as exempt from overtime (these employees must generally receive their full salary in any workweek in which they perform work). You can also consider incentives to help limit unscheduled absences, such as a providing an extra vacation day to employees who work during less desirable times or who meet certain attendance and punctuality benchmarks.

### **Holiday blues**

For some employees, the holiday season can be a stressful time and this can impact performance. Morale-boosting activities, such as company outings, a holiday party, potlucks, or volunteer opportunities may help to relieve some of this stress. You can also consider flexible work arrangements this time of year, such as alternative start and stop times or compressed workweeks.

### **Inclement weather**

In many parts of the country, inclement weather can present a challenge this time of year. To ensure that your company continues to run smoothly during a weather emergency, develop contingency plans and identify essential business functions, equipment, and staff needed to maintain operations. This may include having a generator to keep company equipment and computer servers operating, backing up data in a separate and secure location, and/or allowing employees to work remotely. Since power outages are possible, have multiple ways to contact employees during an emergency, including cell



phone and landline numbers and personal email addresses.

### **Cold and flu**

The winter is also cold and flu season. Consider providing employees with information on how to prevent the spread of germs and encourage (but do not require) employees to get a flu shot and other vaccinations. Help employees practice healthy habits by providing tissues, no-touch trash cans, hand soap and sanitizer, and disposable towels. Additionally, encourage employees to stay home from work if they are sick. The Centers for Disease

Control and Prevention recommends that employees wait at least 24 hours after a fever ends before returning to work. Note: If the condition is considered a disability under the Americans with Disabilities Act, the employer must consider a reasonable accommodation and evaluate whether the illness is severe enough to pose a direct threat to others in the workplace.

### **Conclusion**

Preparation is the key to a smooth holiday season. Make sure you are prepared to handle increased absences and other potential dips in productivity.

## Inexplicably Destructive Negotiating Processes of Trump

by: Prof. David Honig of  
Indiana University.

"I'm going to get a little wonky and write about Donald Trump and negotiations. For those who don't know, I'm an adjunct professor at Indiana University - Robert H. McKinney School of Law and I teach negotiations. Okay, here goes.

Trump, as most of us know, is the credited author of "The Art of the Deal," a book that was actually ghost written by a man named Tony Schwartz, who was given access to Trump and wrote based upon his observations. If you've read The Art of the Deal, or if you've followed Trump lately, you'll know, even if you didn't know the label, that he sees all dealmaking as what we call "distributive bargaining."

Distributive bargaining always has a winner and a loser. It happens when there is a fixed quantity of something and two sides are fighting over how it gets distributed. Think of it as a pie and you're fighting over who gets how many pieces. In Trump's world, the bargaining was for a building, or for construction work, or subcontractors. He perceives a successful bargain as one in which there is a winner and a loser, so if he pays less than the seller wants, he wins. The more he saves the more he wins. The other type of bargaining is called integrative bargaining. In integrative bargaining the two sides don't have a complete conflict of interest, and it is possible to reach mutually beneficial agreements. Think of it, not a single pie to be divided by two hungry people, but as a baker and a caterer negotiating over how many pies will be baked at what prices, and the nature of their ongoing relationship after

this one gig is over.

The problem with Trump is that he sees only distributive bargaining in an international world that requires integrative bargaining. He can raise tariffs, but so can other countries. He can't demand they not respond. There is no defined end to the negotiation and there is no simple winner and loser. There are always more pies to be baked. Further, negotiations aren't binary. China's choices aren't (a) buy soybeans from US farmers, or (b) don't buy soybeans. They can also (c) buy soybeans from Russia, or Argentina, or Brazil, or Canada, etc. That completely strips the distributive bargainer of his power to win or lose, to control the negotiation.

One of the risks of distributive bargaining is bad will. In a one-time distributive bargain, e.g. negotiating with the cabinet maker in your casino about whether you're going to pay his whole bill or demand a discount, you don't have to worry about your ongoing credibility or the next deal. If you do that to the cabinet maker, you can bet he won't agree to do the cabinets in your next casino, and you're going to have to find another cabinet maker.

There isn't another Canada.

So when you approach international negotiation, in a world as complex as ours, with integrated economies and multiple buyers and sellers, you simply must approach them through integrative bargaining. If you attempt distributive bargaining, success is impossible. And we see that already. Trump has raised tariffs on China. China responded, in addition to raising tariffs on US goods, by dropping all its soybean orders from the US and



buying them from Russia. The effect is not only to cause tremendous harm to US farmers, but also to increase Russian revenue, making Russia less susceptible to sanctions and boycotts, increasing its economic and political power in the world, and reducing ours. Trump saw steel and aluminum and thought it would be an easy win, **BECAUSE HE SAW ONLY STEEL AND ALUMINUM - HE SEES EVERY NEGOTIATION AS DISTRIBUTIVE.** China saw it as integrative, and integrated Russia and its soybean purchase orders into a far more complex negotiation ecosystem.

Trump has the same weakness politically. For every winner there must be a loser. And that's just not how politics works, not over the long run.

For people who study negotiations, this is incredibly basic stuff, negotiations 101, definitions you learn before you even start talking about styles and

tactics. And here's another huge problem for us.

Trump is utterly convinced that his experience in a closely held real estate company has prepared him to run a nation, and therefore he rejects the advice of people who spent entire careers studying the nuances of international negotiations and diplomacy. But the leaders on the other side of the table have not eschewed expertise, they have embraced it. And that means they look at Trump and, given his very limited tool chest and his blindly distributive understanding of negotiation, they know exactly what he is going to do and exactly how to respond to it. From a professional negotiation point of view, Trump isn't even bringing checkers to a chess match. He's bringing a quarter that he insists of flipping for heads or tails, while everybody else is studying the chess board to decide whether its better to open with Najdorf or Grünfeld."



From Pezhvak of Persia & staff

# SHAWN ANSARI PRESENTS



**Shawn Ansari**  
ShawnAnsari.com  
(408) 529-4574  
DRE: 01088988

نامی آشنا و مشاوره و مطلع و  
مطمئن در امور خرید و فروش  
املاک در بی اریا با بیش از  
۲۸ سال تجربه

**Expertise You Need,  
Results You Can  
Count On!**



**Sahar Binesh**  
sbinesh@apr.com  
(408) 348-9197  
DRE: 02061674



**JUST LISTED!**

**Cecil Avenue**

3bd/2ba, 2107+/-sf 8775+/-sf lot



**JUST LISTED!**

**La Terrace Circle**

2bd/2ba, 1138+/-sf 438+/-sf lot



**COMING SOON!**

**Arbor Drive**

6bd/4ba, 4055+/-sf 11,810+/-sf lot



**SOLD!**

**Burgoyne Street**

4bd/3ba, 1925+/-sf 5009+/-sf lot



**SOLD!**

**Monteval Place**

4bd/2.5ba, 2705+/-sf 8102+/-sf lot



**SOLD!**

**Selinda Lane**

6bd/3ba, 2823+/-sf 5959+/-sf lot

**Dean Avenue**  
4bd/3ba, 2250+/-sf  
5950+/-sf lot



**SOLD!**



**SOLD!**

**Brooke Acres Drive**  
4bd/3.5ba, 4207+/-sf  
1.38+/-acre lot



750 University Ave, Ste. 150, Los Gatos, CA 95032





**Caroline Nasserri**  
Attorney at Law

# کارولین ناصری

وکیل رسمی دادگاه های کالیفرنیا و فدرال

با بیش از ۲۸ سال تجربه

✦ تصادفات اتومبیل، موتورسیکلت و عابر پیاده

✦ صدمات شدید بر اثر تصادفات

✦ مرگ بر اثر تصادفات

✦ صدمات ناشی از حمله حیوانات

**1(800)525-6060**

دسترسی به معالجات پزشکی،  
بدون پیش پرداخت، در اسرع وقت

هیچگونه وجهی تا قبل از دریافت  
حقوق قانونی شما در امور تصادفات،  
از شما دریافت نخواهد شد!

**Tel:(408)298-1500**

e-mail: [cnasserri62@yahoo.com](mailto:cnasserri62@yahoo.com)

**Fax:(408)278-0488**

Website: [carolinenasserilaw.com](http://carolinenasserilaw.com)

**675 North First Street, San Jose, CA 95112**